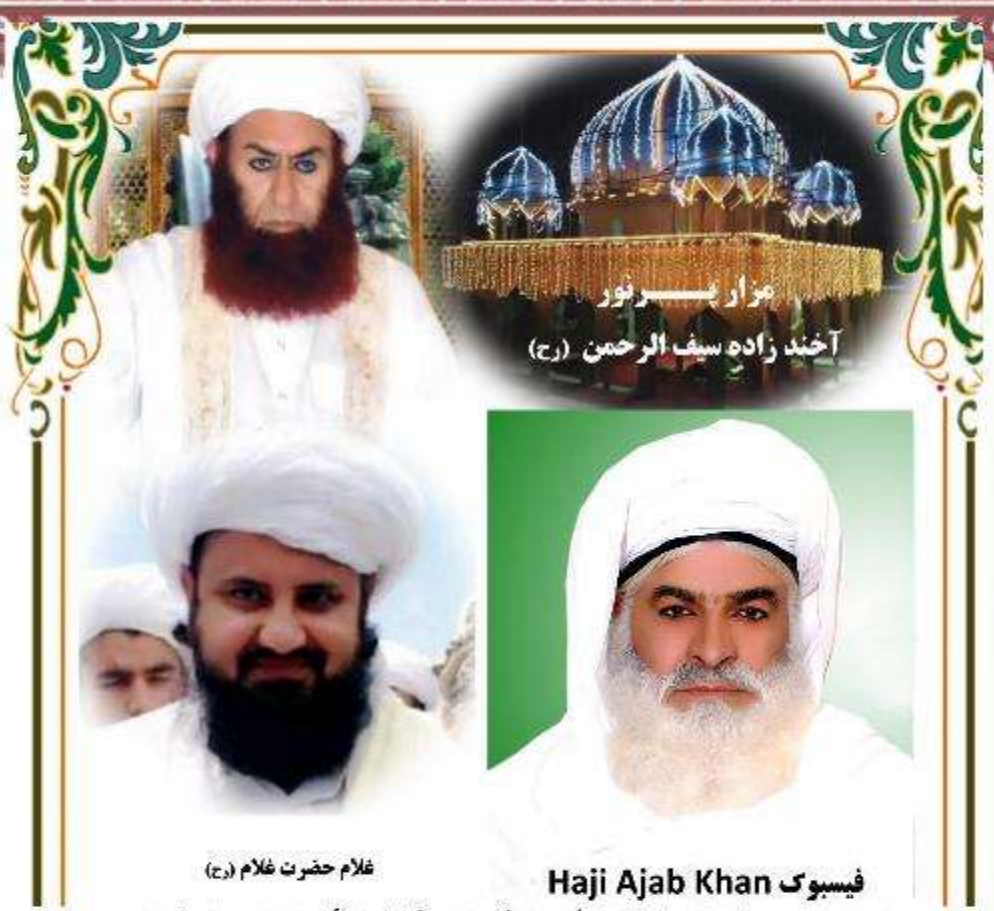

یا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیائک و اولیائک و کُله ما کانَ عِندکَ حقَ حُبُ علی قُلوبنا و کاسه شراب مُحَبَتِکَ علی سایر قلوب ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سیف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و ذاکرینَ والخاشعینَ و العاملینَ و العارفینَ الواصلینَ والکاملینَ والمکملینَ و امام شریعت و طریقت غوث ، بحرالعرفانی و اشهب زمانی و عارف یزدانی و دوریشه سبحانی و مکین بین العارفین و الزاهدین و الصابرین و قانعینَ والشاکرینَ و المشاهدینَ و المتواصلینَ والمراقبینَ و المحقیقینَ و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السروردیه طریقت الصوفیه المحقیقین الکاملین الذینَ سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله و عقاید باطل ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصبینی من الشرِ الفتنه الکافرینَ والکافرات و المُنافقینَ و المُنافقات و الفاسقین و الفاسقات و الفاجرینَ و الفاجرات و الجابرینَ و الجابرات و المستکبرینَ والمستکبرات والظالمینَ و الظالمات و الحاسدینَ و الحاسدات و المُعتدینَ والمُعتدیات و الف[illegible] و [illegible] لشیطان و [illegible]ذاب النار و [illegible] لجهنم و [illegible] ملحدین [illegible] مردود[illegible] مُنکرینَ مُرتد دین زندیقه [illegible]

Ketabton.com

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر منهور به اسم نابغه غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل السنت و الجماعت به مثل عسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و پیروان وهابیان ، داعشیان به مثل زهر حل حل است . 8 جی بی میموری کارت در دوکان هذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شنبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هوتل عروسی شهر دبی اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدیت فوراً اطلاع آنرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمه للعلمین است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همرای مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم وعزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همرای کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوای شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصاحبه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و متزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و درخلفای راشدین زمان نبوده و در ان وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد ومنکر نا

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دوقسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولوهو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردودهومردودهه.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنت و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود وروز قیامت در

(c) ketabton.com: The Digital Library

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منازلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خبر دارد و همرایم کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما ازروشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضریت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمین

(c) ketabton.com: The Digital Library

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توته گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

(c) ketabton.com: The Digital Library

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (رح) آن کتاب است که گروه که به انبیاء و اولیا قایل باشد این مکتوب برای است مسلمه مقبول، اشخاص جامع الکالات مثل مسل است. مکتوب 165-75-44 اشخاص بدعتی و هر بدعت ضلالت و گمراهی است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب میشود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و گمراهی کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمره میکرد و هر طرف صدای شرک و بدعت بود و هر طرف جنگ دشمنان به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نمایان بودند

خوارج کیست قانون شرعی و حکومت شرعی بغاوت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خوارج بغاوت کردند حضرت عمر فاروق به شهادت رسانیدند خلاف شان ختم نمودند حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را بغاوت و شهادت رسانیدند، و حالا هم در آخر زمان مردمان که اشاعت توحید و السنه و اهل قرآن و حدیث مشهور به غیر مقلدین و اهلیان و دامشیان هستند حق را ناحق میندارند و بی دینی را دین میگویند و بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را مشرک میگویند و زیارت ها و مقدسات را بت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و به هر طرف قتل کفر است و هر طرف نشه شراب است و هر طرف قتل، زناکاری است و هر طرف صدای شرک و بدعت است و به هر طرف حمله دشمنان به مسلمانان پاک است و سرکشان دین هم مشوره های ناحق مینمودند و پیروان خوارج مشوره اشاعت و توحید سنت و اهل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابوبکر صدیق قبول ندارد و حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان فیصله قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام مذاهب را قبول ندارد باید نام نهاد مسلمانان در قرآن و حدیث که الخنزیر آمده است که حرام باید نام نهاد مسلمانان گوشت سگ و خروسک غیره حرام بخورد قرآن حرام ذکر است امام چهار مذاهب ذکر کرده و آن هم انجنتان و جاسوس بریتانیا است و آنها دشمن اسلام است اگر جنت و جهنم نبود ابلیس دشمن مسلمانها نبود اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصا خاص اولیاء الله به فیسبوک غلام حضرت غلام غازی مردمیدان و فیسبوک حاجی عجب خان مراجعه و حقیقت را دریابید و از این گروه گمراه جان خود و فرزندان خود را حفظ نمایید گروه باطل مثل زهر هل هل است و عقاید حق جنتی است عقاید باطل جهنمی است اگر کسی که عاقل باشد حاجی عجب خان خوب گفته گفتار حقیقت بسیار شیرین است و به جاهل قاله سلاما. اگر علی نمودن قانون شرعی حکومت اسلامی نبود مسلمان ها به پیشگاه بی حیاو سر برهنه نمیبود بخاطر اینکه امام اعظم صاحب (رح) به تمام عمر سر برهنه نه نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است حیا میکرد بلکه تاج عرب به سرشان بود.

آن شخصیکه حق را به دلایل باطل باطل سازد و باطل را به دلایل حق حق سازد رد شریعت است، رد شریعت کفر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اظهارِ احوالِ خود می خواهند امید است که مسئولِ ایشان باجابت مقرون گردد ٭

مکتوب چهل و چهارم ۴۴

نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدر یافت در مداحی خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و در بیانِ آنکه مصدقانِ شریعتِ او خیر الامم اند و مکذبانِ آن بدترین بنی آدم و در ترغیب بمتابعتِ سنتِ سنیه او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مرحمت نامهٔ گرامی سامی در اعزاز مینه شرف ورود یافت بمطالعهٔ آن مشرف گشت لله الحمد سبحانه والمنة که میراثی از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوات والتحیات بدست آورده اند که محبتِ فقرا و ارتباط بایشان نتیجهٔ آنست نمیداند که این مقصر بی سر و برگ در جوابِ آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند بعبارتِ عربی ماثور در فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علیه و علی آله من الصلوٰة اتمها و من التحیات اکملها و آن سعادت نامه را وسیلهٔ نجاتِ اخروی خود سازد نه آنکه مداحی او علیه الصلوٰة والتحیة نماید بلکه مقولهٔ خود بآن ستاید

اصل	ترجمهٔ شعر
شعر مَا اِنْ مَدَحْتُ مُحَمَّدًا بِمَقَالَتِیْ لٰکِنْ مَدَحْتُ مَقَالَتِیْ بِمُحَمَّدٍ	شعر — بسخن نه من ستودم ذاتِ محمدی را لٰکن باسمِ احمد بستوده ام سخن را
فَاَقُوْلُ وَبِاللّٰهِ سُبْحَانَهُ الْعِصْمَةُ وَالتَّوْفِیْقُ	پس میگویم و از خدای پاک عصمت میخواهم
اِنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ سَیِّدُ وُلْدِ اٰدَمَ	و توفیق میجویم که هر آئینه محمد رسول الله بهتر و مهتر
وَاَکْثَرُ النَّاسِ تَبَعًا یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَاَکْرَمُ	و بزرگترین فرزندانِ آدم است و بیشترین
الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ عَلَی اللّٰهِ وَاَوَّلُ مَنْ	مردم است از روی تابعان روز قیامت
یَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ وَاَوَّلُ شَافِعٍ وَاَوَّلُ مُشَفَّعٍ	و بزرگترین پیشینان و پسینان است نزد خدای

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَأَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُ اللّٰهُ
لَهُ وَحَامِلُ لِوَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
تَحْتَهُ آدَمُ فَمَنْ دُوْنَهُ وَهُوَ الَّذِي
قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
نَحْنُ الْآخِرُوْنَ وَنَحْنُ السَّابِقُوْنَ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَإِنِّي قَائِلٌ قَوْلًا غَيْرَ فَخْرٍ
وَأَنَا حَبِيْبُ اللّٰهِ وَأَنَا قَائِدُ
الْمُرْسَلِيْنَ وَلَا فَخْرَ وَأَنَا خَاتَمُ
النَّبِيِّيْنَ وَلَا فَخْرَ وَأَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللّٰهَ
خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِ
هِمْ ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ
فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
فِرْقَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ
قَبَائِلَ فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
قَبِيْلَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ
بُيُوْتًا فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
بَيْتًا فَأَنَا خَيْرُهُمْ نَفْسًا وَخَيْرُهُمْ بَيْتًا

تعالی و نخستین کسی است که شگافته گردد از وی
قبر و نخستین شفاعت کننده است و نخستین
کسی است که قبول کرده شود شفاعت وے
و نخستین کسی است که کوبد در بهشت را پس کشاید
حق تعالی برای وے و اوست بردارندهٔ علم
ستایش حق جل علا روز قیامت زیر علم وے است
آدم و هر که جز اوست و اوست علیه الصلوٰة والسلام
که فرموده است ما ئیم پسینان و ما ئیم پیشینیان
روز قیامت و من گوینده ام گفتاری را بی فخر
و منم محبوب حق تعالی و منم کشندهٔ مرسلان و نیست
فخر و منم ختم کنندهٔ پیغامبران و نیست فخر و منم
محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب بدرستیکه خدا تعالی
پیدا کرد خلق را پس گردانید مرا در بهترین ایشان
پستر گردانید ایشان را دو گروه پس گردانید مرا در فرقه
که بهترین ایشانست پستر گردانید ایشان را
قبیله قبیله پس گردانید مرا در بهترین قبائل پستر
گردانید ایشان را خانه خانه پس گردانید مرا در
بهترین خانهای ایشان پس منم بهترین ایشان
از روی ذات و بهترین ایشان از روی خانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَفَدُوا وَأَنَا خَطِيبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَأَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حُبِسُوا وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَئِسُوا الْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيحُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَلِوَاءُ الْحَمْدِ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِ آدَمَ عَلَى رَبِّي يَطُوفُ عَلَيَّ أَلْفُ خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ بَيْضٌ مَكْنُونٌ وَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَخَطِيبَهُمْ وَصَاحِبَ شَفَاعَتِهِمْ غَيْرَ فَخْرٍ لَوْلَاهُ لَمَا خَلَقَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَا أَظْهَرَ الرُّبُوبِيَّةَ وَكَانَ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ۔

ومنم نخستین مردم از روے بیرون آمدن وقتیکه برانگیخته شوند ومنم شنده مردم وقتیکه بیایند بدرگاه خدای تعالی ومنم خطبه خواننده ایشان وقتیکه خاموش شوند ومنم که طلب کرده شود از من شفاعت وقتیکه حبس کرده شوند ومنم بشارت دهنده ایشان را وقتیکه نومید شوند بزرگی دادن وکلیدها آنروز بدست من ست ورایت ثناء حق تعالی در آن روز بدست من ست ومنم گرامی ترین فرزندان آدم نزد پروردگار خود گردن گردند هزار خدمتگار گویا آنان بیضهای مکنون اند وچون باشد روز قیامت باشم امام پیغمبران وخطیب ایشان وخداوند شفاعت میان ایشان بغیر فخر و اگر نبودی آن سرور بدرستی نیافریدی خدای پاک خلق را وهر آینه ظاهر نساختی ربوبیت خود را وبودی علیه الصلوة والسلام پیغامبر در حالیکه آدم میان آب وگل بود

شعر نماند بعصیان کسے در گرو ٭ که دارد چنین سید پیشرو ٭ پس ناچار مصدقان آنچنین پیغمبر سید البشر علیه الصلوة والسلام خیر الامم باشند کنتم خیر امة اخرجت نقد وقت ایشان ست ومکذبان او علیه الصلوة والسلام بدترین بنی آدم الاعراب اشد کفرا ونفاقا نشان حال ایشان ست تا کدام صاحب دولت را باتباع

(c) ketabton.com: The Digital Library

سنتِ سنیهٔ او بنوازند و بمتابعتِ شریعتِ رضیهٔ او سرفراز سازند امروز عملِ قلیل را که مقرون
بتصدیقِ حقیتِ دین اوست علیه الصلوٰة والسلام و بعمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف
این همه درجات که یافتند بواسطهٔ یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنانِ حق سبحانه و تعالی
بنورِ یقینِ ایمانی در وقت استیلاءِ معاندان مثلاً سپاهیان در وقتِ غلبهٔ دشمنان و استیلاءِ
مخالفان اگر اندک تردد می کنند آن قدر نمایان می شود و اعتبار میگیرد که در وقتِ امن اضعافِ
آن در حیز اعتبار نمی آید و ایضاً چون آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطهٔ
متابعت بمرتبهٔ محبوبیت میرسند چه محب در هر که از شمائل و اخلاقِ محبوبِ خود می بیند آنکس را
محبوب خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد **شعر** محمدِ عربی کابروی هر دو سرا است
کسی که خاکِ درش نیست خاک بر سرِ او ❊ اگر هجرتِ ظاهری میسر نشود هجرتِ باطنی را بکمال
مرعی میباید داشت با ایشان بے ایشان می باید بود لعل الله یحدث بعد ذلک امرا
موهم نوروز رسیده است و معلوم است که آن ایام اهالی آن معامله را در تفرقه میدارد و بعد
از مضیِ آن هنگامه اگر اراده خداوندی جل سلطانه مساعدت نمود امیدوار است که شرفِ ملاقات
گرامی میسر شود زیاده اطناب موجبِ املال است ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم
الکرام السلام علیکم و علیهم الی یوم القیام

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوب ۷۵ هفتاد و پنجم

نیز به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریض بر متابعت سید کونین علیه و علی آله الصلوة والسلام اولاً بتصحیح عقائد و ثانیاً بدانستن احکام ضروریهٔ فقهیه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله یا بیوسیله او را تعالی مے باید طلبید سلمکم الله سبحانه و عافاکم تقدس سعادت دارین منوط بمتابعت سید کونین است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها بر نهجیکه علماء اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بیان فرموده اند اولاً تصحیح عقائد بمقتضائے آرائی صائبهٔ این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبه حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدون هما خرط القتاد دنیائے دنی کرائی آن نمیکند که آن را او مطالب شمرند و حصول مال و جاه او را از مقاصد انگارند بلند همت باید بود و از حق سبحانه و تعالی بوسیله یا بیوسیله او را تعالی باید طلبید مصرعه کار اینست و غیر این همه هیچ ٭ چون التفات نموده همتے خواسته اند بشرے لکم سلماً و غانماً راجعت خواهند نمود اما یک شرط را مرعی دارند و آن وحدت قبلهٔ توجه است قبلهٔ توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه انداختن است مثل مشهور است که هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتحیات

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوب (۱۶۵) صد و شصت و پنجم

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدر یافته در ترغیب بر متابعت صاحب شریعت
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و عداوت و بغض و غلظت با مخالفان شریعت او
علیه الصلوة و السلام. شرفکم الله و سبحانه بتشریف المیراث المعنوی من النبی
الامی القرشی الهاشمی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
کما شرفکم بتشریف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال آمینا میراث صوری
آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی بعالم امر
که آنجا همه ایمان و معرفت است و رشد و هدایت شکر نعمت عظمی میراث صوری آنست که میراث معنوی

۴۸

متحلی گردند. و التحلی بالمیراث المعنوی لا یتم الا بکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوة
و السلام و التحیة فعلیکم باتباعه و اطاعته فی اوامره و نواهیه و کمال متابعت فرع
کمال محبت آنسرور علیه الصلوة و السلام مصرع ان المحب من هواه مطیع و علامت
کمال محبت کمال بغض است با اعداء او صلی الله علیه و سلم و اظهار عداوت با مخالفان شریعت
او علیه الصلوة و السلام و محبت مداهنت گنجائش ندارد و محبت دیوانه محبوب است اما مخالفت
ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجه آشتی نمی نماید و دو محبت متبائنه جمع نشوند جمع ضدین محال
گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت دیگریست نیک تامل باید فرمود که هنوز کار از دست نرفته
است تدارک ما مضی میتوان نمود فردا که کار از دست برود و غیر از ندامت حاصلی نخواهد بود
بوقت صبح شود هجر روز معلومت * که باکه باخته عشق در شب دیجور * متاع دنیا فرد
در غرور است و معامله اخروی ابدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر بمتابعت سید

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوّلین و آخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدی است
والّا هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر که بکند ؎ محمد عربی کآبروی هر دو سرا است
کسیکه خاک درش نیست خاک بر سر او ؎ حصول دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی
دنیاوی نیست تا دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفروضه مثلاً موذی شود حکم ترک کل دارد و عدم
وصول مضرت چه مال مزکی از ضرر برآمده است پس معالجه دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است
از آن اگرچه ترک کلی اولی و افضل است اما ادائے زکوة هم کار آن میکند ؎ آسمان نسبت
بعرش آمد فرود ؎ ورنه بس عالی است پیش خاک تو ؎ پس لازم است که همگی همت در اتیان
احکام شرعیه باید صرف نمود و اهل شریعت را از علما و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در
ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را ذلیل و خوار باید داشت من وقر صاحب
بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عز و جل اند و دشمنان رسول وی
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات دشمن باید بود و در ذل و خواری ایشان سعی باید نمود
و هیچ وجه عزت نباید داد و این بیدولتان را در مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه
شدت و غلظت را با ایشان پیش باید کرد و مهما امکن در هیچ امرے با ایشان رجوع نباید نمود
و اگر فرضاً ضرورتے افتد در رنگ قضائے حاجت انسانی بگزه و اضطرار قضاء حاجت
از ایشان باید نمود آمیکه بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
میرساند نیست اگر باین راه رفته نشود وصول بآن جناب قدس دشوار است هیهات هیهات
؎ کیف الوصول الی سعاد و دونها ؎ قلل الجبال و دونهن حتوف ؎ زیاده چه ابرام
نماید ؎ اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ؎ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (رح) آن کتاب است که گروه که به انبیاء و اولیا قایل باشد این مکتوب برای است مسلمه متبول، اشخاص جامع الکالات مثل عسل است. مکتوب 66-168-221-243-290-313 باید حاکم یک کشور مثل محمود غزنوی باشد فرمان ظاهری و باطنی داشته باشد.

سلسله طریقه نقشبندیه به واسطه حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و فوقیت بلند دارند و در بین طریقه بالاتری دارد و طریقه نقشبندیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از تمام کمتار زیاد تعجب آن است که طریقه نقشبندیه نسبات در ابتداء درج کردن و طریقه نقشبندیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاضت و مجاهدت در مقابل نفس عاره تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سنیه طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحبت رحمة للعلمین میسر شده که اولیاء الله متقی، بهترین قرون قرن فتح صحابه گشت، قیاس کن زمستان و بهار مرا که این بزرگواران اول صحبت محبوب سبحان محمد مصطفی (ص) میسر شده بوده بواسطه التزام سنت است و سنت سنیه لازم گرفتن و از بدعت اجتناب نماید که در جهان یک تکه گوشت است که آن قلب سالک است که آن قلب ذاکر است که آن اصلاح شوند تمام بدن اصلاح است به دوام ذکر الهی تعلق دارد و به ذکر الهی مشغول شدن بار بار الله الله گفتن بخاطر اینکه ذکر الله فرض من قبل کل فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت محمدی ممتاز ولایت سه گانه سه قسم است ولایت اولیاء الله صغیر، کبرا پیغمبران، و علیا است فلاکه ولایت است. ولایت که در تمام کالات زیاد دارد در تمام مقامات نسبت بالاتر است و نسبت در تمام نسبت بالاتر است در تجلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نزد الله تعالی بارگاه تمام حجاب به مثل برق سرعت میگیرد و طریقه نقشبندیه ، صوفیه، فنا و تابعیت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد باید اخلاص صورت گیرد تعارف در هر بزرگان نسبت همین حضور نقشبندیه است و نسبت به نقشبندیه حضرت خواجه گان عبارت از این حضور نقشبندیه است این حضور را حضور بی عیب میگویند غیر حضور هیچ نوع عبادت فرض و نفلی قبول نمیشود بخاطر اینکه لاصلوت الا بحضور القلب و نقشبندیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد نه مثل نقشبندیه، نقشبندیه مربوط فنا و تا سلوک جذب و تجلیات به ظهورات میاید و مراد از آن همین قرب الله است و طریقه عالیه نقشبندیه نسبت ما حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و تمام اصحاب از پیغمبر طریقت بیعت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان هستند و محبوب مصطفی (ص) هم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نبوت به شریعت وارث رحمة للعمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث میگویند فوق ذکر بیانات اشاره به مکتوب (66-168-221-237-243-290-313) میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (رح) آن کتاب است که هر گروه که به انبیاء، اولیاء الله قایل باشد این مکتوبات برای است مسلمه متبول، اشخاص جامع الکالات مثل عمل است.

مکتوب (302،292،287،285،113) حلقه ذاکرین اولیاء الله جذب، وجد و رقص رحمانی حلقه ذاکرین عرسلان نظر به این مکتوبات خود را بشناسد که در کدام راه روان است برای مومن و مسلمان که در طریقه نقشبندیه اند ذکر خفیه بهتر است جذب، وجد و رقص آن به تنها تعلق دارد چند دقیقه صحبت درباره اولیاء بهتر از صد سال عبادت بی ریا یعنی در صد سال عبادت کننده در سینه و قلب انوار و روح سیر خفی اخفا آن فیض انوار که سینه به سینه تعلق دارد آن غافلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب وجد و رقص رحمانی را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کردن است، الله (ج) 99 اسم مشهور دارد یک نام الله اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، معبود الله، مقصود الله و درویشان از الله طلب خویش را میخواهد راجع به این لازم است یک مثال ارائه شود عالمان شریر دل را که از چوب و پوست بر ساخته میشود که عمل شیطانی است و تعداد مردان و تعداد زنان به صدای آن جذب وجد رقص می نمایند آن را عمل شیطانی میگوید در حقیقت از طریقه نقشبندیه منکر است و اعمال پاک ذاکرین را شیطانی میگویند از راز عاشقان و معشوقان ملایک مقربین و حق الله خبر ندارد و مثال عقلی دیگر عروسی دو شخص که به یکدیگر عشق و محبت دارد در حالیکه دختر و پسر نابالغ این عشق محبت را درک کرده نمیتواند و هر عالم که در طریقت شامل نباشد مثال نابالغ است و مثال عقلی دیگر که یک کاسه طعام را چهار عالم گذاشته برای خوردن - عالم اول غذا را ناچشیده میگوید تلخ است و عالم دوم غذا را ناچشیده میگوید شیرین است و عالم سوم غذا را ناچشیده میگوید بی نمک است عالم چهارم غذا را کاملاً چشیده میگوید صحیح است - و سه عالم دیگر که به راز ذاکرین پی نبرده در طریقت شامل نیست و طریقت را در نمیابد نظر شان باطل و باطل است.

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (رح) آن کتاب است که هر گروه که به انبیاء، اولیاء الله قایل باشد این مکتوبات برای است مسلمه متبول، اشخاص جامع الکالات مثل عمل است.

شریعت در حقیقت عدالت است غیر شریعت طریقت احاد و زندیقت است.

فتوا دادن آن سه عالم که طعام نا چشیده مرده و خودشان هم مرده میباشند همین عالمان بی عمل از خارج حیات میبینند همین غیر متقدین بی دین عالمان شامل طریقت التصوف و آن نیم وارث است بلکه دعوی عمل وارث وارد آن عالمان فضایحیکه در پاکستان فتوا داده از یک تنظیم به تنظیم دیگر قتل و قتال میبینند در طول 40 سال به میلون ها شخص رشید نموده و ناموس ها شهدا در کجاست آیا به کدام ممالک به فروش رسانیده چه شده باید جواب دهند در حقیقت این عمل خدمت به اسلام نبوده بلکه خدمت به یهود و نصارا است یهود و نصارا دعوی اسلام داشته و مشهور به اخوان المسلمین بوده در حقیقت اخوان الشیاطین بوده قتل غیر حق را به حق متقرب دین و زندیق و در آن شخص میگوید که از دین آن حد توبه توفیق از آن سلب میشود از آن عام در نا خبری توبه اش قبول میشود آن تفرقه از دلایل غفلت است هرگز طریقت به غفلت جمع نشود تفرقه ضد بحث است و عذاب برتر از تفرقه نیست تفرقه عقاید حق یعنی و عقاید باطل، جهنمی است در آینده هم یک نظر قتل و قتال به نام اصلاح جمعیت و نجم الجوانان پشت پرده آن قتل و قتال در نظر دارند و قتال به مثل حکومت عربستان سعودی که امارت عثمانی به ذریعه جاسوس انگلیس از بین برده آن گروه گمراه خارج به اساس دولت در سراسر جهان قتل و قتل به چشم سر دیده میشوند بلکه شهادت ملک ها اصحاب را در نظر دارند و در بین جمهور آن شخص که خارج، داعش از آن مرجع تولید میکند از آن یا تعبیر باشد به مثل محمود غزنوی سردار قوم غدر مکاری است نام نهاد اسلام بی خبر که محبوب سبحان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود هم ولی نبوت به شریعت تعلق دارد و طریقت ولی به ولایت تعلق دارد که درباره آن علما نام نهاد سو مکتوبات فوق اشاره به شریرترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد مکتوب (48،33،53) این ادعا را ثابت کردند. به عامل یک دلیل بس است اما به جاهل تمام قرآن ختم شوند باز هم کم است.

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (رح) آن کتاب است که هر گروه که به انبیاء، اولیاء الله قایل باشد این مکتوبات برای است مسلمه متبول، اشخاص جامع الکالات مثل عمل است.

مکتوب (33-53-48-80-186-255) بیان عالمان بی عمل و علما سو در حقیقت جاهل در جاهل دعوی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شرو فقیه دارد قانون اساسی، قانون دموکراسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد حقوق بشر زنان باشند همچنان یک زن در رادیو فدا و بیشه بی بی سی اعلان نموده که من همرای دو شخص نکاح کردم هر دو بی وفا بودند

(c) ketabton.com: The Digital Library

امابه سگ محاج کردم سگ بسیار وفادار بود سگ هم خبیث است و زن هم خبیث است قانون دموکراسی و آزادی لعنت باشد که مرد و مرج فساد و فتنه آخر زمان است مثال اول در رادیو بی بی سی فضاوپیشه اعلان نمودند که گرام الدین کریم رئیس فدراسیون فوتبال افغانستان به اثر تجاوز جنسی بر تیم فوتبال زنان افغان یک میلون دالر امریکایی جریمه گردید که این خود در حقیقت یک اعلان به مرد گوئی است.

در قدم اول عام مسلمان ما را بی حیا میانند و این عمل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و یا چوکی مسلمان ما به جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده هدایت کننده شان انگلیس است که به عقاید باطل از نام اسلام استفاده میکنند در حقیقت به مثل گلیا یهود و نصارا در افغانستان در نظر دارند که در شرکابل به چشم سر دیده میشوند در حقیقت قانون انگلیس به مسلمانها مثل زهر هلاهل است متاسفانه فعالیت خویش را بر علیه اسلام ادامه میدهند در حقیقت اسلام و کفر ضد یکدیگر اند مرد و ضدین در یک جا جمع نمیشوند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت دادن است

مکتبات امام ربانی مجدد الف ثانی (رح) آن کتاب است که هر گروه که به انبیاء، اولیاء الله قایل باشد این مکتبات برای است سلسله متصل، اشخاص جامع الکمالات مثل صحل است. مکتوب های (163-276-289) باید حاکم یک کشور به اساس مکتوب فرمان صادر نماید که خدمت به اسلام باشد نه به کفر، کفر خواره ذلیل شدن و اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط مع داری دین اسلام و محبوب احمد مصطفی (ص) او بجا آوردن احکام دین اسلام میباشد و از بین بردن رسوم کفری میباشد. کسیکه به اسم انبیاء و اولیاء الله قایل و عقیده دارد و از جمله است مسلمه به حساب میاید باید نظر به مکتبات امام ربانی الف ثانی خود را مطالعه نماید که مکتوب های (163-274-259-186) دلالت به اشخاص دهق ترتیب شده که در ضلالت و گمراهی بسر میبرند مرتوع بدعت از بردن سنت حضرت محمد مصطفی (ص) است و دشمنی به قانونی شریعت است که مکتوب (54-186-255) او مکتوب بیان آیت محکمات و متشابهات علما راسخین و حق تعالی در کتاب مقدس دو قسم فرمان صادر نموده اند اول علم شرع احکام دست است و دوم حقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار تاویل و علما راسخین به غیر دیگر اشخاص خبر ندارد و در قضا قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان دادن که در راه راست گمراه نشوند راه دوست بی راه نشوند و اکثر خلق را حیران نمودن و گمراه کردن است و سند اکثر آمدن میشوند و خیال باطل هم غالب است و جبر قایل است مکتوب های (276-289-266) اعلان بی بی سی فضاوپیشه یک زن گفته همراه دو شخص محاج کردم آن دو شخص وفادار نبود اما با یک سگ محاج کردم آن سگ وفادار در برآمد مشت نمونه خروار است حالا خود قضاوت کنید.

مکتوب (80-33-53-48)، مکتوب (195) مسئولین حکومت باید راه شریعت را پیش گیرد تا ترقی و کامیابی نصب شوند و در اهل اسلام باید کمزوری و ترس نباشد لاصد افسوس در زمان پادشاه حاضر وزیران و امیران قوم در وقت حاضر اختلاف پیدا کرده و باره دشمن اهل مذهب نظر نمیدهند، بر وزیران و امیران، بزرگان علما لازم است تا از این اسلام حقیقی دفاع نمایند تا روح رحمت العالمین از شما راضی شوند.

برای عاقل یک دلیل بس است و اگر به جاهل تمام قرآن هم ختم شود باز هم کم است

چوکی پرستان که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهند آنرا از دست بدهند قتل و قتال هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارند بدانند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن آن ظالمان است و تمام مسلمانها باید به یک آواز بگویند که خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند مثال اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهند صلح بیاید باز بهانه میخانند که آزادی بیان و حقوق زن از بین نرود که آن آزادی زاده انگلیس و ملحدین است که هر نوع گفتار شان مردود است و جهان زنان غاصبین هستند که میلونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال دیگر شاه امان الله خان غازی که از طرف اشخاص بی عقل و چوکی پرست از حکومت

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنار رفت و در بین مسلمانها تفرقه اندازی نموده و حکومت اش را سقوط داده و بعد از آن لشکر کشی های صورت گرفت و در طول **40** سال به میلونها شخص بی گناه را به شهادت رسانیده و ضمیر حق را به حق مقرب دیدن و آن اشخاص زندیق است و چوکی پرست و دنیا پرست بوده و چوکی پرست هستند و حق را قبول ندارد و بخاطر نیم متر چوکی شریعت محبوب محمد مصطفی (ص) را قبول ندارند.

در حالیکه چوکی حقیقی در آخرت بزرگترین مهر نور میباشد که درازی آن پنجصد سال راه است که بالای شان رسول (ص) نشسته دست راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) میباشد اندازه به اندازه و کرسی های اولیاء الله بلندی شش ماه راه باشد و موسمان کرسی های شان هفت روز بلند باشد بشرط که صحت عقیده داشته باشد یعنی عقیده اهل سنت الجماعت باشد آن مسلد کتاب انیس الواعظین ص**75** میباشد و مقام اولیاء الله ولایت در چندین قسم است مکتوب (**18-21--216-260-301-302**) اشخاص غافلان و ناخبر از دین باید خبر دار شوند جهل در اسلام نیست اگر باشد پیروان فرعون و نمرود شداد قارون میباشد و چوکی پرست مکتوب (**195**) باید شریعت به ترقی باشد و در کمزوری اسلام کمزوری صد در صد افسوس ظاهر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علاالزم است که در وقت حاضر حکومت اختلاف عقیده دشمنی فساد با اهل مذهب و اهل نظر بد دارد از دین مقدس اسلام حقیقی دفاع قایم که روح رحمة للعلمین از شما راضی شوند و حدیث محبوب سبحان محمد (ص) کنت الساکتو عن الحق شیطان الاخرسون، شیطان الانس اشد من الشیطان الجن و کل شیا آفتا و آفتا العلما، من طلب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للعبد فهو منافق و طلب العلم للمولی فهو مسلم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

والسلام والاکرام

مکتوب هشتادم

بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در بیان آنکه فرقهٔ ناجیه از هفتاد و سه فرقه فرقهٔ اهلسنت و جماعت است و در نکوهش فرق مبتدعه و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید مصرعه کاز این است غیر این همه هیچ ٭ هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است و جازم نجات خود کل حزب بما لدیهم فرحون بقدر وقت شانست اما دلیلی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر تمیز فرقهٔ واحدهٔ ناجیه از ان فرق متعدده فرموده است آنست الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی یعنی آن فرقهٔ واحدهٔ ناجیه آنانند که ایشانان بر طریقی اند که من بر آن طریقم و اصحاب من بران طریق اند ذکر اصحاب با وجود کفایت بذکر صاحب شریعت علیه الصلوٰة والتحیة درین موطن برای آن تواند بود که تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط باتباع طریق ایشانست و بس چنانکه حق سبحانه فرموده من یطع الرسول فقد اطاع الله پس اطاعت رسول عین اطاعت حق آمد سبحانه و خلاف اطاعت او صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم عین معصیت او تعالی و تقدس جماعه که اطاعت خدائی را بحل سلطانه خلاف اطاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم بکفر ایشانان مینماید آنجا که می فرماید یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا

(c) ketabton.com: The Digital Library

بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا اُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ حَقًّا پس در ما نحن فیه دعوی اتباع آنسرور
نمودن علیه الصلوٰة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه
الصلوٰة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ عَلٰى شَيْءٍ
اَلَآ اِنَّهُمْ هُمُ الْكٰذِبُوْنَ مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب
آنسرور اند علیه و علیهم الصلوٰت والتسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی سعیهم
فَهُمُ الْفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰات والتحیات
خود از اتباع ایشانان محروم اند کالشیعة والخوارج و معتزله خود مذهب محدث دارند و واصل
بن عطا پس ایشان از تلامذهٔ امام حسن بصری است که باثبات واسطه میان ایمان
و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اِعْتَزَلَ عَنَّا عَلٰى هٰذَا الْقِيَاسِ سَائِرُ الْفِرَقِ الْمُحْدَثَةِ
و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقت طعن کردن ست پیغمبر خدا جل شانه مَا اٰمَنَ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ
مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاَصْحَابِهٖ چه خبث اینها منجر بخبث صاحب ایشان میشود نَعُوْذُ بِاللّٰهِ سُبْحَانَهٗ
مِنْ هٰذَا الْاِعْتِقَادِ السُّوْءِ و ایضاً شرائع که از راه قرآن و احادیث بما رسیده است
بتوسط نقل ایشانست هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز مطعون خواهد بود
و این نقل مخصوص ببعض دون بعض نیست بَلْ كُلُّهُمْ فِي الْعَدَالَةِ وَالصِّدْقِ وَالتَّبْلِيْغِ
سَوَاءٌ پس طعن ایشان اَيْ وَاحِدٍ كَانَ مِنْهُمْ مستلزم طعن در دین است وَالْعِيَاذُ
بِاللّٰهِ سُبْحَانَهٗ مِنْهُ و اگر طاعنان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع
اصحاب را متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع لِتَنَاقُضِ آرَائِهِمْ وَاخْتِلَافِ
مَذَاهِبِهِمْ جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند افتد که انکار از بعض دیگر بآن منضم نشود

(c) ketabton.com: The Digital Library

و بر تقدیر انکار از بعض متابعت بعض دیگر متحقق نمیشود زیرا که حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفاء
ثلثه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شایان اقتدا ایشان را دانسته
با ایشان بیعت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ثلثه ادعای متابعت حضرت امیر نمودن
محض افترا است بلکه آن انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر است و رد است صریح مر اقوال
و افعال ایشان را و احتمال تقیه را در مادهٔ اسد الله راه دادن نیز از سخافهٔ عقل است عقل صحیح
هرگز تجویز نمی کند که اسد الله با وجود کمال معرفت و شجاعت بغض خلفاء ثلثه را سالها
دارند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق با ایشان دارند از ادنای اهل اسلام این قسم
نفاق متصور نیست شناعت این فعل را باید دریافت که بحضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع
و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقیه در مادهٔ اسد الله مجوز باشد تعظیم و توقیری که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفاء ثلثه را میکردند و از ابتدا تا انتها ایشان را
بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است
هر تقیه را آنجا راه دادن بزندقه می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس کفار میگفتند
که محمد از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد
و مقرر است که نبی را بر خطا مقرر داشتن جایز نیست و الا خللی در شریعت او پیدا می شود پس
چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه از آنحضرت بظهور نیامد معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
مصون بود و از زوال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منقح تر بگوئیم
که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
است در فروع است و شخصی که طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است هر چند

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلمهٔ ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف می اندازد و از اتفاق می
برآرد بلکه انکار قایل بانکار مقول او می رساند و ایضاً مبلغان شریعت جمیع اصحاب اند بمکم
لان الصحابة کلهم عدول از هر یکی چیزی از شریعت بما رسیده است و همچنین قرآن را
از هر واحدی آیهٔ فما فوقها گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از مبلغ او پس شان
جمیع شریعت در ماده منکر متحقق نه گشت فکیف الصحابة والقلاح قال الله تعالی افتؤمنون
ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة
الدنیا ویوم القیامة یردون الی اشد العذاب با آنکه گوییم که قرآن جمع حضرت عثمان است
بلکه جامع فی الحقیقة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوای این قرآن است
پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت بانکار قرآن میکشد عیاذاً بالله سبحانه شخصی
از مجتهد اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید
گفت در انکار او مصلحت نمی بینم که از انکار او دین تمام برهم میشود دیگر عاقل هرگز تجویز نمی کند
که اصحاب آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل
اجتماع نمایند و مقرر است که در روز رحلت آن حضرت سی و سه هزار اصحاب آن سرور حاضر
بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر را بر ضلالت جمع شدن
از جملهٔ محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوة والتحیة فرموده لا تجتمع امتی علی
الضلالة و توقفی که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطهٔ آن بود که در آن مشوره حضرت
امیر را نه طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما غضبنا الا لانا اخرنا عن المشورة وانا
لنعلم ان ابابکر احق بها منا اخذ و ما طلبیدن ایشان مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتسلیة لاهل
البیت بوجود الامیر عندهم فی الصدمة الاولی من المصیبة او نحو ذلک و اختلافاتی که در میان

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شده نه از هوای نفسانی بود چه نفوس
شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیده هوای ایشان تابع شریعت شده
بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود و اغلاء حق پس مخطی ایشان نیز درجه واحده دارد
عند الله و مصیب را خود دو درجه است پس زبان را از جفای ایشان باز باید داشت و همه را
نیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها
السنتنا و نیز شافعی فرموده است اصطفی الناس بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
فلم یجد و الخیر ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم این قول تصریح است به نفی
تقیه و رضاء حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه میان سیدن ولد میان
شیخ ابو الخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما بسفر دکن ثم رفته بود امید دارعنایت
و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا بود بتقریب
مدد معاش آمده توجه را امید دارست والسلام والاکرام

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوب صد و هشتاد و ششم

بخواجه عبدالرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و بیان

آنکه بدعت ضلالت است از حضرت حق سبحانه و تعالی تضرع و زاری و ابتهال و افتقار
و ذل و انکسار در تدارک مهمات سالت مینماید که هر چه در دین محدث شده است و متبع گشته که در زمان خیر الامم
و خلفاء راشدین او شبوده علیه علیهم الصلوة و التسلیمات اگر چه آن چیز در روشنی مثل فلق صبح بود
این ضعیف را با جمعی که با او مستند اند گرفتار عمل آن محدث نگردانا و دفعتون حسن آن مستدع
تحکا و بحرمت سید الانبیاء و آله الاطهار علیه و علیهم الصلوة و السلام گفته اند که بدعت بر
دو نوع است حسنه و سیئه حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور و خلفاء راشدین
علیه علیهم من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها پیدا شده باشد و رفع سنت نماید و سیئه
آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمیکند و جز ظلمت
و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مستدع را امروز بواسطه ضعف بصیرت بطراوت و نضارت
بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت **بیت** بوقت صبح شود
همچو روز معلومت که با که باخته عشق و شب دیجور ❊ سید البشر میفرماید علیه و علی آله الصلوة
و التسلیمات من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چه هر که مردود باشد حسن از کجا پیدا
کند و قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر
الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوة و
السلام اوصیکم بتقوی الله و السمع و الطاعة و ان کان عبدا حبشیا فانه من یعش
منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل
بدعة ضلالة هرگاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا
آنچه از احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص بعض ندارد پس هر بدعت
سیئه بود قال علیه الصلوة والسلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة
فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة وعن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی
دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیامة باید دانست که
بعضی از بدعتها که علما و مشایخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که
رافع سنت اند مثلاً در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است
چه زیادتی بر عدد مسنون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و همچنین مشایخ ارسال فرش را
بجانب دست چپ مستحسن داشته اند و سنت در فرش ارسال آن بین الکتفین است پس ظاهر است که این
بدعت رافع سنت است و همچنین است آنچه علما در نیت نماز حسن داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان
نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام ثابت نشده است
نه بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند
بلکه چون اقامت می گفتند تکبیر تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه
گفته اند و این فقیر میداند که این بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم
بزبان اکتفا مینمایند و از غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک
میگردد و بفساد نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی
السنة ولو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة
سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم والاکتفاء علی اقتداء اصحابه

(c) ketabton.com: The Digital Library

الكلام فانهم كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم واما القياس والاجتهاد فليس
من البدعة في شيء فانه مظهر لمعنى النصوص لا مثبت امر زائد فاعتبروا يا اولي
الابصار والسلام على من اتبع الهدى والتزم متابعة المصطفى عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوب دوصد و پنجاه و پنجم ۲۵۵

بملا محمد طاهر لاهوری صدر دریافت در تحریض بر احیای سنت سنیه و رفع بدعت نامرضیه الحمد لله وسلام

علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که بمصحوب حافظ بهاء الدین ارسال داشته بودند رسید فرحت
فزاوان رسانید چه نعمتی است که محبان و مخلصان بهمگی همت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفوی علیه
صلوات الله الصمد والسلام والتحیة باشند و بکلیه خود خواهان رفع بدعتی از بدع منکره نامرضیه بوده سنت
و بدعت ضد یکدیگر اند وجود یکی مستلزم نفی دیگری است پس احیای یکی مستلزم اماتت دیگری بود احیای
سنت موجب اماتت بدعت است و بالعکس پس بدعت را حسنه گویند یا سیئه مستلزم رفع سنت است
مگر حسن نسبی اعتبار کرده باشند که حسن مطلق آنجا گنجایش ندارد چه جمیع سنن مرضی حق اند جل سلطانه
و اضداد آنها مرضیات شیطان امروز این سخن بواسطه شیوع بدعت بر اکثری گران است اما فردا معلوم
خواهند کرد که ما بر بدایتیم یا ایشان منقول است که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج بدعت
نماید و احیای سنت فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود و آنرا حسن پنداشته محق بدین ساخته
از تعجب گوید که این مرد رفع دین نموده و اماتت ملت مانموده و حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم
فرماید و حسنه او را سیئه انگارد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام
علیکم و علی سائر من لدیکم نسیان بر فقیر غالب آمده است معلوم نشد که مکتوب شما را که
سپرده بود تا جواب استفسارها نویسد معذور خواهند داشت میان شیخ احمد فرملی آنجا است
چون در جوار شما واقع است التفات و توجه در مادهٔ مشار الیه مرعی خواهند داشت + +

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (رح) آن کتاب است که هر گروه که به انبیاء، اولیاء الله قایل باشد این مکتوبات برای است مسلمه مقبول، اشخاص جامع الکالات مثل صحل است.

مکتوب (267-268-266) ایا به اساس مکتوب بذا فرمان صادر کند که خدمت اسلام میکند نه به کفر.

باید رئیس جمهور عادل مثل محمودی غزنوی باشد اگر رئیس جمهور بالای یک و نیم مترجان خوش شریعت را تطبیق نماید چطور بالای مملکت شریعت را تطبیق مینماید وزیران، قاضیان، کاینه، والیان، مامورین که ریش را میتراشند یعنی معلوم میشوند و در دین مقدس اسلام به مسلمان ماریش ماندن یک قبضه گفته و از یک قبضه کم کردن حکم تراشیدن را دارد که در نتیجه تراشیدن ریش بوجود آمدن همین فاسقان و فاجران و منافق و تولید کاه فساد میباشند و مشابهت به یهود و نصارا و قانون انگلیس عمل کردن است و آن علایم دوستی با انگلیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمن به شریعت محبوب سبحان محمد مصطفی (ص) است و اگر شما به شریعت پیغمبر ارزش قایلید تراشیدن ریش در شریعت منع است.

باید 124000 پیغمبر را عزت نمایم و برای تراشیدن ریش آنها را آزرده نسازیم و روی مبارک محمد رسول الله (ص) به هر کس گران باشد اعلان مینماید ریش تراشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مردود و گفتارشان هم مردود است و زمانیکه از چهار امام مذاهب در این باره سوال شد یک به دیگر نظر بسته دادند.

به طور مثال از چهار امام مذاهب سوال شد ریش ماندن فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 پیامبر ریش را تراشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پیغمبر از یک قبضه (4 انگشت) کم کرده به این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داده سنت است چون من است محمد مصطفی (ص) هستم آن بزرگوار ریش میماند من هم باید تراشم و به همین دلیل سنت است. امام اعظم رح پنج انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پرسیدند دلیل چیست گفتند اگر یکی از این انگشتان کم باشند دست مکمل معلوم میشود یا هیچ پنجه نامکمل باشد به همین دلیل گفت که اگر ریش را بتراشیم چهره عیبی میشود.

همچنان سیاسر به زلف یا مو دست معلوم میشود مرد به ریش و عقاید اضافه میکند که در هر کار که ثواب فی دارین است آن را فوراً انجام دهید و هر کار که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل نکنید و عقاید باطل خوارج بی عزتی و عزت دیگر مسلمان ماراتنی نماند اگر به این نصیحت عمل نماند دست به دست مالیده و وقت شان تیر میشود.

از طرف حاجی عجب خان قوم احمدزی موافق به زمان و عصر حاضر

به عاقلان یک دلیل بس است به جاهلان اگر قرآن را ختم کنی باز هم کم است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (رح) آن کتاب است که هر گروه که به انبیاء، اولیاء الله قایل باشد این مکتوبات برای است سلسله متصل، اشخاص جامع الکمالات مثل صحل است.

فیسبوکی غازی مرد میدان مولوی و خلیفه مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که عقاید ملحدین را مردود ساخته، به تعداد (944) تقریر سیموری داخل 32 جی پی سیموری میباشد.

پیغمبر علیه سلام میفرماید عقاید ناجیه آنهایند که به نقش اصحاب کرام پا میگذارد. و به راه بی راهان پا گذاشته اند (رضا بکفر کفرا) غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق یعنی کسیکه تا آخرت توبه اش قبول نمیشود.

ضرورت دین را قصداً منکر شدن کافر است.

مشرکین ادعا دارند که تعداد ما زیاد است در جواب باید گفت که کوه ها سنگی زیاد است اما در هر کوه زر مرد کم است و آهن زیاد است اما طلا کم، و خانه ها زیاد است اما مساجد کم، عام مسلمانها زیاد است اما خاص الخاص انبیاء کم است، عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیاء الله کم است.

این دنیا برای امتحان است و جنگ ظالمان و مظلومان است ظالمان خوارج جهنمیان و مظلومان مسلمان جنتی است. و کسانیکه خوارج را در افغانستان آوردند و حمایت میکنند 600000 زنان را بیوه ساخته و بالمقابل هم 600000 یا سر را بی سر و سامان کرده و همین مردمان از تحریر هم بدتر هستند عذاب الهی در جهنم انتظار شانرا میکشد.

سردار قوم خدمتگار قوم و خاین قوم خیانت کار قوم است و کسانیکه خوارج را در افغانستان آوردند.

به تعداد میته الف الف الف فی الف الف الف میلیون مرتبه لعنت به کسانیکه در پشت پرده خوارج کار میکنند.

. مکتوبات امام ربانی داخل (127) ورق و (103) ورق شرح و تعرف المذاهب التصوف فوق الذکر است باید به هر نوع زبان ترجمه شود که مسلمانها از فتنه خوارج و داعش نجات یابند، سردار قوم کسی است که خدمتگار قوم است.

کسیکه از یک پیغمبر انکار کند از تمام پیغمبران انکار کردن است و نکاح زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله انکار کردن از تمام اولیاء انکار است و زن مسلمان بالای شان طلاق است. جهل در اسلام نیست اگر باشد پیروان شداد، نمرود و فرعون است.

الساکتو من الحق شیطان الاخرسون، شیطان الانس اشد من الشیطان الجن و کل شیا آفتا و آفتا العلماء

اگر شخصی کمی هوشیار است.

غازی مرد میدان مولوی غلام حضرت غلام در سیموری کارت (32) جی پی کلا تقریر نموده که (72) گروه فرقه های عقاید و باطل را ثابت نموده و همچنان مغازی مرد میدان مولوی ضیاء الله (رح) در سوره الفاتحه دو ساعت تقریر نموده و (72) گروه جهنمی را ثابت نموده است.

حاجی عجب خان ولد عبدالسلام از قوم احمدزی بسیار خوب گفته اگر به نصیحت عمل کند.

باز آن زمان که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت افسوس ارزش ندارد.

کسیکه این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاهل است سلامم بر آنها باد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الصج میفرماید تمام ارواح صف صف ایستاده شدند و برای شان گفته شد است بر کم تمام ارواح گفتند قالوا بلا گفت پنج قسم آواز دادیک گروه به دهن و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه به دهن و به قلب گفت که نیتی و آن خالص کافر است سوم گروه به دهن گفت که نیتی به قلب گفت هستی آن را در حالات مرگ مسلمان میمیرید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته هستی و در حالت مرگ بی ایمان میرود پنجم گروه سکوت اختیار کرد علامه اش اینست که با مردو گروه یعنی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است آنرا منافق میگویند. هر منافق در اقرار انکار میکند به دهن شیرین و به قلب تلخ میباشد الصج علم قدیم داشت هر عمل انسان را الصج میدانید که در آن سال و در آن ماه و در آن روز در آن وقت این عمل را اجرا میکند و اختیار آنرا به بنده گذاشته کار نیک اجر و کار بد عذاب است آیت شریف واله حلقکم و ما تعلمون و ارواح منکرین پریشان بود و کفار مشرکین و منافقین و کذابین ارواح با بعضی از ارواح با خوشحال بود الصج گفت در سوال تمام ارواح ابرایم جواب بگو من رب شما هستم ؟ زیست زیبایی و زینت دنیا برای شان نشان داده و معنویت آخرت را هم که که اش را انتخاب مینماید در آن وقت شیطان نفس اماره شیطان در اشیاء داخل شده در آن حالت ابلیس در دنیا داخل شدند بخاطر اینکه همراهی سازد و در آن حالت 26 بلند آواز کردند و بعضه ارواح با لشکر ابلیس شامل شدند و از ین آن است که آواز سازو سرود ابلیس قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرستی قبول کرد 3- آواز ابلیس هواستی را قبول دارشد (4) از ابلیس شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان بدعت قبول دارشد (6) آواز ابلیس ترک صلات را قبول دارباشید 70 آواز ابلیس ترک جماعت قبول دارباشید 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دارباشید (9) آواز ابلیس و غفلت قبول دارباشید (10) آواز ابلیس و خودپسندان قبول دارباشید (11) آواز شیطان قبول دارشید (12) آواز ابلیس از حرص دنیا قبول دارباشید (13) حسد و ریاکاری قبول دارباشید (14) آواز شیطان کبر به نعمت قبول دارباشید (15) آواز ابلیس نفاق در مابین مسلمانا قبول دارباشید (16) آواز ابلیس غیبت کردن مسلمان قبول دارباشید (17) آواز شیطان شرک و بدعت قبول دارباشید (18) آواز ابلیس کفر عقاید قبول دارباشید (19) آواز ابلیس حق جهل قبول دارباشید (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دارباشید (21) آواز ابلیس افعال بد کرده قبول دارباشید (22) آواز ابلیس عقاید باطل قبول دارباشید (23) آواز شیطان و بد نظری قبول دارباشید (24) آواز شیطان و بد دینی قبول دارباشید (25) آواز ابلیس طمع شیطانی قبول دارباشید (26) آواز ابلیس همراه متبول دشمن دارباشید این دنیا امتحان است جنگ ظالم و مظلومان است کتاب التوحید، سلطان العارفین و برهان الواصلین حضرت سلطان باهو رحمة الله علیه صفحه کتاب 274.

هر کس که در مستحبات سنت است آن شخص از سنت محروم مانده و آن شخص که از سنت هستی نماید آن شخص از فرایض محروم میماند و هر کس که از فرض هستی میکند آن شخص از معرفت محروم میماند هر که خود را عاقل میداند برکت علم است و برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و هر آنه وقت که معرفت ناقص بوده و قدر معرفت نمیشناسد والسلام.

هر کس که به سنت من عمل نکند و آن شخص امتی من نیست و آن شخص که سنت من را ضایع کردند با آن شخص شفاعت حرام است و در سنت محبت دارد آنه علایم محبت در آخرت است. و هر عقلمند ضروری است و هر شخص در نفس و شیطان از غلبه و عداوت جان خود را نگهدارد اگر کدام شخص نفس غالب شوند آن شخص در قید شهوت بندی است و هر کس که پیتیات تابع شوند آن شخص قلب به مثل سنگ سیاه میگردد و هر کس خود اعضاء به شهوت آب خت کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت تخم کشت کردند و الله تعالی سه قسم مخلوقات پیدا کرده اول ملایکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

به آنان عقل داده اگر از شهوت پاک اند دوم جانور پیدا کرده به آن شهوت داده و از عقل خالی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان عقل و شهوت هر دو داده و کدام انسان که شهوت آن شخص به عقلش غالب باشد آن شخص را از جانور بدتر است و کدام شخص که مسلمان عقل آن به شهوت غالب باشد آن شخص از ملایکه بهتر و افضل است.

تمام بدبختی ها از خوارج و پیروان قدریه، جبریه عقاید غیر 39 فرقه است روافض و پیروان شیعیان، جهمی و غیره 33 فرقه است. فرقه های از گفتار محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گستاخ است که یهود و نصارا به اندازه گستاخ نیستند سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) چهارم حضرت علی شیر خدا به خلافت تعین گردیده بودند اما خوارج به مقابل حکومت اسلامی شان بغاوت نموده و به آن اندازه ظلم کردند که نمرود، شداد، فرعون نکرده و دعوی اسلام دارند اما اثبات اسلام میکنند و در قدم اول فیصله های رحمة للعلمین صادر شده گفتار شان از جمله ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه های گستاخ نام نهاد مسلمان دعوی بشریت کردن جایز است و دعوی اسلام در حقیقت اهانت به اسلام است الکاذب لا امتی از طرف پیغمبر (ص) هر نوع گفتار به خاطر صحابان تعین شده از آن منکر در حقیقت از اسلام منکر است عقاید خوارج تولید شده معتزله از کرامات اولیاء الله منکر هستند و نام نهاد علما تولید شده هم در زمان حاضر از اولیاء الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیاء الله زنده اند الی روز قیامت وقت اولیاء الله از بین رفت قیامت میشود. در تمام جهان قتل و قتال از دست زندیقین و منافقین و مشرکین، ملحدین و گستاخان مسلمان و دین مقدس اسلام یا عقاید باطل ملحدین به هر مسلک حق دین مقدس اسلام خواست های احناف این است که مناظره به یک هزار کتاب از طرف ذاکرین هر مسلک ثابت میکنیم و باطل پرست باید به یک کتاب اهل سنت والجماعت ثابت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت والجماعت بود.

درباره سلسله شیخ المشایخ اهل السنت والجماعت چهار امام مذاهب در مقابل 72 فرقه گروه خوارج روافض، شیعیان و غیره یک مناظره رسمی در مسجد عیدگاه شهر کابل به حضور داشت امنیت ملی، کارمندین کابل و وزارت امور داخله دایر نمایم تا حقیقت بر ملا و باید قناعت کنند که در بی راهی روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق در تاریخ مذاهب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقاهر بغدادی را مطالعه و از جهل و ضدیت گذشته توبه نماید و راه منافقین را رها نماید.

(علایم منافق) منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهر شان مسلمان و باطن شان با کفار میباشد و منافق مثال بچه گوسفند است که در مابین دو گوسفند شیردار از آن هر دو طرف استفاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او عمل جاهلانه باشد و چندین علایم منافقین به حرص و هوس مشغول است و مومن به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و مومن از الله (ج) به غیر به دیگر شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از هر کس میترسد و مومن نیکی میکند و به الله گریان دارد و منافق گناه میکند و به آن گناه خوشحال میشوند و مومن در خلوت یک تن خشوع میباشد و منافق مجلس خود دارد و مومن تخم کرد دارد و افضل از تباهی میترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد مومن در دین تدبیر همراه نیکی حکم میکند و از بد منع میکند و در مابین اصلاح میخواهد منافق در جای خود بخاطر فتنه و فساد پیدا میکند مخلوق از نیکی به طرف بدی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر رفیق از نیکی مخلوق منع میکند و آن را بد حکم میکند بیشک الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاد بدبخت است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به خاطر مسلمان مگر به باطن کفار است و نام نهاد مسلمان خوارج و پیروان قرآن را ترجمه میکند و خود قرآن برایشان لعنت میکند و ابلیس یک گناه کرده و گمراهی فرقه یا عقاید باطل به لک ناگناه و ظلم ها و قتال کردند و حق را ناحق گفته مرتد اند به دلایل باطل ناحق را حق گویند و ناحق را حق ثابت کنند زندیق است

(c) ketabton.com: The Digital Library

وآن رد شریعت کفر است و عقاید باطل پرست عبدالوهاب نژدی و خوارج و غیر مقلدین پشت شان نماز نمیشوند باید اول خود را مسلمان ثابت کنند بار دوم پشت نماز ثابت کنند از حق ناحق گفته دین اسلام و ایمان از آن رفته نام نشان اسلام و ایمان است و حقیقت اسلام و ایمان نیست به مثل ابلیس، یهود و نصارا بلکه بدتر است.

تسبیحات و ذکر برای مسلمان جایز است خوارج و پیروان آن قبول ندارد عامه (لکی) همرای کلاه اهل سنت الجماعت تاج عرب است پیروان خوارج قبول ندارد امام اعظم (رح) سریع نه نشسته بود از الصلوة حیا میکرد خوارج و پیروان آن قبول ندارد کرامت بعد از مرگ زنده حق است خوارج و پیروان قبول ندارد انبیاء ع علم غیب عطایی بر حق اطلاع داده که بهشت و دوزخ قیامت، اهل کفر و منافق داده خوارج و پیروان آنرا قبول ندارد انبیاء خاص الخاص حق است و خوارج پیروان قبول ندارد عرس اولیاء الله خاص بخاطر حق است خوارج و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء ع و اولیاء الله در قبر ها زنده است خوارج و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر بوسیدن جایز است خوارج و پیروان آن قبول ندارند و در نماز دست مرد زیر ناف بسته شود از زنان بالای سینه بخاطریکه پیغمبر مرد و اشاره کرده رحمة للعلمین مرد و زن مرد و ایشان است است مرد و جایز است خوارج و پیروان آن قبول ندارند بیعت کردن از شیخ المشایخ پیر کامل و مکمل جایز است سبب خیر و برکت است خوارج و پیروان قبول ندارند در جمع دعا کردن بعد از سنت عین عبادت است خوارج و پیروان قبول ندارد و در قبرستان روح در جسم آمدن حق است خوارج پیروان قبول ندارند بیست رکعت تراویح کردن اهل سنت و الجماعت حق است خوارج و پیروان قبول ندارند قضای عمری در آخر جمعه رمضان پنج وقت نماز جایز و حق است خوارج و پیروان قبول ندارند و قبور صحابه حرام و ع احترام کردن جایز است خوارج و پیروان قبول ندارند دعا بعد از نماز یکبار دو بار و سه بار در اول و در اخیر دو خواندن حق است خوارج و پیروان قبول ندارند در قرآن ختم در خانه خود طعام دادن آن عمل صالحین است خوارج و پیروان قبول ندارند دعا بعد از جنازه صالحین به مسلمان عمل است خوارج و پیروان قبول ندارند تعویذ کردن آن بهرت گرفتن حق است خوارج و پیروان قبول ندارند طعام به تک شروع نمودن حق است خوارج و پیروان قبول ندارند و در خانه میت سه روز مهمان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهتر است خوارج و پیروان قبول ندارند دور و اسقاط به مردان جایز و تعین کردن آن بدعت ضلالت و گمراهی است خوارج و پیروان قبول ندارند گشتاندن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز و حق است خوارج و پیروان قبول ندارند شفاعت وسیله حق است و منکر را شفاعت حق نیست خوارج و پیروان قبول ندارند از آذان بعد رزق شفاعة یوم القیامه منکر میگویند منافق نیست خوارج و پیروان قبول ندارند طریقه نقشبندیه ذکر خفیه بهتر است خوارج و پیروان قبول ندارند و طریقه چشتیه ذکر به جهر بهتر است خوارج و پیروان قبول ندارند و غیر طریقه به تسبیحات بهتر است خوارج و پیروان قبول ندارند دلایل الخیرات و حزب العظم سبب خیر و برکت که آن یک درود گفتن ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود و ده درجات بالا داده میشوند خوارج و پیروان آن قبول ندارد آن درود تاج و درود کلی خوارج و پیروان قبول ندارند و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خوارج و پیروان قبول ندارند و سوره حم نماز عصر تلاوت سبب خیر و برکت است خوارج و پیروان قبول ندارند و سوره الفتح بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب اجر است خوارج و پیروان قبول ندارند و مستحب عمل رحمة للعلمین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت دین است ضرورت دین را قصداً منکر شدن کافر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب شوند عام مسلمان در آن ناخبری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و مرکز طریقت به غفلت جمع نشود تفرقه ضد بهت است عذاب بر تر از تفرقه نیست اگر به نصیحت عمل نکنید دست به دست بالید و وقت ضایع خواهد شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

1- خـــوارج کیســـت؟ از قـــانون شـــریعت جـــان کشـــیدن را میگوینـــد در زمـــان صـــحابه و در خلافـــت حضـــرت عمـــر فـــاروق (رض) خـــوارج بغـــاوت نمـــوده و عمـــر را بـــه شـــهادت رســـانیده و خلافـــت را بـــه پایـــان رســـانیدند بعـــداً در خلافـــت حضـــرت عثمـــان غنـــی بغـــاوت نمـــوده و عثمـــان را بـــه شـــهادت رســـانیدند و در زمـــان خلافـــت حضـــرت علـــی شـــیر خـــدا خـــوارج بغـــاوت نمـــوده و حضـــرت علـــی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خـــوارج بـــه کفریـــت باطـــل روان اســـت چـــون مســـلمان واقعـــی را نـــا مســـلمان میگوینـــد و کـــافر مســـلمان میگوینـــد، خـــوارج پیـــروان وهابیـــان و داعشـــیان بـــوده کـــه بـــی جـــا پشـــت مســـلمان حـــرف زده ، هـــر کـــافر در دوزخ بـــه شـــکل انســـان میباشـــد امـــا خـــوارج بـــه شـــکل ســـگ میباشـــد نمونـــه آن انتحـــار نمـــودن در بـــین مسلمین و علمای جهد کشور در هوتل اورانوس.

3- کلمـــه طیبـــه بنیـــاد ایمـــان و اســـلام بـــوده و آنـــرا مســـتحکم مینمایـــد بـــه همـــین منظـــور توحیـــد میگوینـــد لـــذا اشـــد ضروریســـت کـــه صـــحیح معنـــی و مفهـــوم بایـــد مســـلمان بشناســـد عقایـــد باطـــل ، جبریـــه ، قـــدره ، کفـــر ، شـــرک بـــدعت و نجاســـت هـــای پنهـــان نمانـــد کلمـــه طیبـــه در مـــومن و منـــافق و کـــافر در مـــابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.

2- حفـــظ معنـــای آن بـــه عقایـــد اهـــل ســـنت و الجماعـــه فـــرض اســـت نـــه بـــه عقایـــد باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.

3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.

4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است..

5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.

6- اگـــر کـــدام شـــخص بگویـــد کلمـــه طیبـــه را بخوانیـــد بـــه مـــومن لازم اســـت کـــه بی درنگ بخواند فرض است.

7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.

8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.

9- محمـــد (ص) بـــرای رهنمـــایی بشـــر فرســـتاده شـــده از طـــرف خداونـــد فـــرض است.

10-دانســـتن نســـب حضـــرت محمـــد (ص) فـــرض اســـت کـــه محمـــد (ص) بـــن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینماید که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابق قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماینـد. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انا الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمائید که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (44،167،168،16،75) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایهالمدثر ، یا ایهالمزمل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایهالذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخورند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت والجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بربکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میرود و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گفتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حیقیت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.

20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.

21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.

22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قالبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.

23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.

24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.

25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.

26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.

27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیش خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.

28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.

29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد عسل است.

30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دورخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کننده وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل آرد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمنها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابده باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فشاد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

(c) ketabton.com: The Digital Library

خـراب بیـا کـه جـای بیـرم کـه حـال شـما خـوب شـود و در جـای میبـرد بـه نـام جـج بـاز اورا در بـدل پـول هـای گـزاف بـه دیگـران میفروختنـد بایـد گلبـدین از طیـاره از گـردن آویـزان شـود هـم کـم اسـت و سـیاف وهـابی شـد کـه از طـرف ایـن شـخص کمـپ شمشـتو بـه عربسـتان هـزار هـا نـاموس مجاهـدین بنـام غلامـی و چوپـان فرسـتاد یـک بـی بـی اصـل افغـانی بـه یـک افغانسـتانی در سـعودی بایـد سـیاف از طیـاره آویـزان شـود بـه بینـی گفتـه کـه از آن ظالمـان سـگ افغانسـتان شـرف دارد و روی شـان سـیاه بـود و ربـانی پنجپیـری شـد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

مثـال شـان جمعیـت اصـلاح و نجـم الجوانـان بایـد امنیـت ملـی و گـارنیزیون و پـولیس شـما متوجـه باشـند کـه پیـر اکمـالات کننـد آن را گفتـار کـرد دو کشـور گرفته شود.

هـر نـوع تقریـر سـلطان المنـاظرین غـازی مـرد میـدان مولـوی غـلام مشـهور بـه نابغـه یـک گـروه جنتـی 729 گـروه جهنمـی را ثابـت کـرد شـماره فیسـبوک 0092338718434 و ایـن گـروه ثمـاً کـر اسـت هـر قسـم گفتـار میکننـد و گفتـار حـق نمیشـوند بکمـاً گنگـه اسـت و هـر قسـم گفتـار میکننـد و گفتـار حـق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حـق را نـا حـق گوینـد و رد شـریعت اسـت و رد شـریعت کفـر اسـت غیـر حـق را بـه حـق مقـرب دیـدن زنـدیق اسـت و ضـرورت دیـدن انکـار قصـداً کفـر اسـت هـر کـس کـافر را مسـلمان گویـد کـافر اسـت و هـر کـس مسـلمان را کـافر گوید خود شان کافر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را میبیند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قتال که صورت گرفت در طول 40 سال به میلونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قتال آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.

مکتوب دوصد و شصت و ششم

بحضرات پیرزادهای اعنی خواجه عبدالله و خواجه عبیدالله صدر و رباط در بیان بعضی از عقائد کلامیه بر وفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که حضرت ایشان از روی الهام و فراست حاصل گشته نه از روی تقلید و تخمین و در اوائل احوال حضرت پیغمبر علیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

وعلی آله الصلوات والتسلیمات بخواب دیده بودند که میفرمایند تو از مجتهدان علم کلامی و این واقعه را
بحضرت خواجه خود گذرانیده بودند از ان روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه رائی
علیحده است و حکم جدا لیکن در اکثر مسائل موافقت بشایخ ماتریدیه دارند و با بیان رد فلاسفه و دهریه
و نکوهش ایشان و رد ملاحده و زنادقه که مراد صوفیه را نافهمیده بضلالت رفته اند و در بیان بعضی
از احکام فقهیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کمالات طریقه علیه نقشبندیه و التزام ایشان مرمتابعت
سنت را و در بیان منع استماع غنا و منع از حضور مجلس رقاصان و مغنیان ذلک بسم الله الرحمن الرحیم
رب یسر ولا تعسر وتمم بالخیر بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات بجناب مخدومزادهای
کرام مینماید که این فقیر از سر تا قدم غرق احسانهای والد بزرگوار شما است و درین طریق سبق الف
بی را از ایشان گرفته است و تهجی حروف این راه را از ایشان آموخته و دولت اندراج آنها
فی البدایت ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر و وطن را بصدقه خدمت ایشان
یافته توجه شریف ایشان در دو نیم ماه این ناقابل را بنسبت نقشبندیه رسانیده و حضور خاص این
اکابر را عطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و الوان و بی رنگیها
و بی کیفیها که بطفیل ایشان روداده چه شرح دهد و چه بیان تفصیل آن نماید همین توجه شریف ایشان کم
و بیش مانده باشد در معارف توحید و اتحاد و قرب و معیت و احاطه و سریان که برین فقیر بکشادند و از حقیقت
آن اطلاع دادند شهود وحدت در کثرت و مشاهده کثرت در وحدت از مقدمات و مبادی این معارف
است بالجمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور خاص این اکابر نام این معارف بر زبان آوردن
و نشان این شهود و مشاهده را بیان نمودن از کوته نظری است کارخانه این اکابر بلند است
بهر زرات و رقاعی نسبت ندارد هرگاه این طور دولتی رفع القدر از حضرت ایشان باین فقیر
رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را پائمال اقدام خدمه عتبه علیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد
از تقصیرات خود چه عرض نماید و از شرمندگی های خود چه اظهار نماید اما معارف آگاه خواهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه از اجزاء خیر و ثواب که مؤنته ما متقصران را بر خود التزام نموده کمر همت
را در خدمت خدمه عتبه علیه بسته اند و ما دور افتادگان را فارغ ساخته گر بر تن من زبان شود
هر موئے ۔ یک شکر وے از هزار نتوانم کرد ۔ سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف
گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من غالب آمده است امید حیات کم مانده از
احوال اطفال خبر خواهی بود و در حضور خود شمار اطلبیدند و شما در حجور مرضعات بودید و بفقیر امر کردند که با ایشان
توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهر اثر آن توجه نیز ظاهر شده بعد از ان
فرمودند که حضرات والدات ایشان را نیز غائبانه توجه بکن حسب الامر غائبانه توجه نموده آمد امید است
که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر نتائج باشد تصور نکنند که از امر واجب الامتثال وصیت لازمه
ایشان ذهولے واقع شده است یا تغافلے زده باشد کلا بل انتظار اشارت دارد و منتظر اذن ایشان
است الحال چند فقره بطریق نصیحت نوشته می آید بگوش هوش استماع خواهند فرمود اسعدکم
الله سبحانه فرض نخستین بر عقلا تصحیح عقائد است بموجب آرائے صائبه اهل سنت و جماعت
شکر الله تعالی سعیهم که فرقه ناجیه اند بعضے از مسائل اعتقادیه در انجا نوع خفا بوده بیان آن
مینماید باید دانست که الله تعالی بذات مقدس خود موجود است و اشیا بایجاد او تعالی موجود
اند و او تعالی یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و هیچکس را در هیچ امرے با او
تعالی فی الحقیقت شرکتے نیست چه وجود و چه غیر آن مشارکت اسمی و مناسبت لفظی از بحث
خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه بے چون و بیچگونه اند بصفات
و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارند مثلاً صفة العلم مر او را سبحانه صفتے است قدیم و بسیطے است
حقیقی که هرگز تعدد و تکثر بآن راه نیافته است اگرچه باعتبار تعدد تعلقات باشد زیرا که آنجا یک
انکشافے است بسیط که معلومات ازل و ابد بهمان انکشاف منکشف میگردند جمیع اشیا با احوال
متناسبه و متضاده ایشان کلیه و جزئیه باوقات مخصوصه هر کدام در آن واحد بسیط دانسته است

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنین بود زن کریم بجهت او امید و بیم مادر خود باشد ۱۲

در همان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است صبی و جوان دانسته
است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و مضطجع
و خندان دانسته است و گریان و متلذذ و دانسته است و متألم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برزخ
دانسته است و هم در حشرات هم در جنت دانسته است هم در تلذذات پس تعدد تعلق نیز دران موطن
مفقود باشد چه تعدد تعلقات تعدد آنات میطلبد و تکثر ازمنه می خواهد وَلَيْسَ ثَمَّةَ إِلَّا آنٌ وَاحِدٌ
بَسِيطٌ مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ لَا تَعَدُّدَ فِيهِ أَصْلًا إِذْ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ تَعَالَى زَمَانٌ وَلَا تَقَدُّمٌ
وَلَا تَأَخُّرٌ پس در علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بجمیع معلومات متعلق
گشته است و آن تعلق نیز مجهول الکیفیت است و در رنگ صفة العلم بیچون و بیچگونه است
استتباعاً و این تصویر را بمثالی زائل گردانیم و بگوییم که روا است که شخصی در یک وقت کلمه را باقسام
متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در همان وقت کلمه را هم اسم داند و هم
فعل و هم حرف و هم ثلاثی داند و هم رباعی و هم معرب داند و هم مبنی و هم متمکن داند و هم غیر متمکن و هم منصرف
داند و هم غیر منصرف و هم معرفه داند و هم نکره و هم ماضی داند و هم مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جائز
است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه را در مرآت کلمه در یک وقت بتفصیل می بینم
هرگاه در علم ممکن بلکه در دید ممکن جمع اضداد متصور بود در علم واجب تعالی وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى چرا
مستبعد باشد باید دانست که اینجا هر چند صورت جمع ضدین است اما فی الحقیقت در میان آنها
ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در همان آن
دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از هزار سال سنه هجریست و وقت عدم سابق او پیش ازان
سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال است فَلَا تَضَادَّ بَيْنَهُمَا فِي الْحَقِيقَةِ
لِتَغَايُرِ الزَّمَانِ وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ سَائِرُ الْأَحْوَالِ فَافْهَمْ ازین تحقیق واضح گشت که علم او تعالی
هر چند بجزئیات متغیره تعلق گیرد و شائبه تغیر در وی راه نمی یابد و مظنه حدوث دران صفت پیدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمیشود مما زعمت الفلاسفة زیرا که تغیر بر تقدیرے متصور باشد که یکے را بعد او دیگرے دانسته
باشد و چون همه او در آن واحد بداند گنجایش تغیر و حدوث نبود پس حاجت نباشد باثبات تعلقات متعدده
مر او را تا تغیر و حدوث راجع بآن تعلقات بود نه بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین لدفع شبهة
الفلاسفة آرے اگر تعدد و تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام
بسیط است که از اول تا آبد بهمان یک کلام گویا است اگر امر است از همانجا ناشی است و اگر
نهی است هم از انجا اگر اعلام است هم از انجا ماخوذ است و اگر استعلام است هم از انجا اگر تمنی
است هم از انجا مستفاد است و اگر ترجی است هم از انجا جمیع کتب منزله و صحف مرسله در قلمیست
از ان کلام بسیط اگر توریت است از انجا انتساخ یافته است و اگر انجیل است هم از انجا صورت لفظی
گرفته و اگر زبور است هم از انجا مسطور گشته و اگر فرقان است هم از انجا تنزل فرموده و
والله کلام حق که علی الحق یکیست و بس و پس در نزول مختلف آثار آمده و همچنین یک فعل
که مصنوعات اولین و آخرین بهمان یک فعل بوجود مے آیند کرمه وما امرنا الا واحدة کلمح
بالبصر رمزیست ازین اگر احیا است و اگر اماتت مربوط بآن فعل است و اگر اعلام است و اگر انعام
منوط هم بآن فعل و همچنین اگر ایجاد است و اگر اعدام ناشی از ان فعل است پس در فعل حق سبحانه
نیز تعدد و تعلقات ثابت نه بود بلکه بیک تعلق مخلوقات اولین و آخرین باوقات مخصوصه وجود
خود بوجود مے آیند این تعلق نیز در رنگ فعل او تعالی بیچون و بیچگونه است زیرا که چون را
به بیچون راه نیست لا یحل عطایا الملک الا مطایاه و اشعری چون از حقیقت فعل حق جل
سلطانه اطلاع نیافته تکوین را حادث گفت و افعال او سبحانه را حادث دانست ندانست
که اینها آثار فعل ازلی حق اند سبحانه نه افعال او تعالی و ازین قبیل است آنچه بعضے از صوفیه تجلی افعال
اثبات نموده اند و دران موطن در مرآت افعال ممکنات جز فعل واحد جل سلطانه ندیده اند ان
تجلی فی الحقیقت تجلی آثار فعل حق است سبحانه نه تجلی فعل او تعالی زیرا که فعل او را تعالی که بیچون

ترجمه تصرف نیست پس اگر تکوین قدیم بود مکونات نیز قدیم باشند و آن محال است ۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

و بے چگونه است و قدیم است و قائم بذاتِ اوست تعالیٰ که آن را تکوین گویند در مرآتِ تحدثات
گنجایش نیست و در مظاهرِ ممکنات ظهورے نه ؎ در تنگنائے صورت معنی چگونه گنجد
در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد ؎ تجلی افعال و صفات نزدِ فقیر بے تجلی ذات تعالیٰ و تقدس
متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرتِ ذات تعالیٰ و تقدس انفکاکے نیست تا تجلی آنها
بے تجلی ذات متصور بود و آنچه منفک از ذات است تعالیٰ و تقدس ظلالِ افعال و ظلالِ صفات
اوست سبحانه پس تجلی آنها تجلی ظلالِ افعال و صفات بود نه تجلی افعال و صفات اما فهم کس
باین کمال نرسد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ بر سر اصل سخن رویم
او تعالیٰ در هیچ چیز حلول نکند و هیچ چیز در وے حال نه بود اما او تعالیٰ محیط اشیا بود و قرب و معیت با ایشان دارد
زان احاطه و قرب و معیت که در خور فهم ما باشد که آن شایانِ جنابِ قدس او نیست تعالیٰ و آنچه بکشف و شهود معلوم کنند
از آن نیز منزه است چه ممکن را از حقیقتِ ذات و صفات و افعال او تعالیٰ جز جهل و حیرت نصیب
نیست ایمان بغیب باید آورد و هر چه مکشوف و مشهود گردد تحت لا نفی باید ساخت ؎
عنقا شکار کس نشود دام باز چین ؎ کانجا همیشه باد بدست است دام را ؎ بیتے از مثنوی حضرت
ایشان ما مناسب این مقام است ؎ هنوز ایوانِ استغنا بلند است ؎ مرا فکر رسیدن ناپسند است
پس ایمان آریم که او تعالیٰ محیط اشیا است و قریب است با ایشان و با ایشان است اما معنی احاطه
و قرب و معیت او را تعالیٰ ندانیم که چیست احاطه و قرب علمی گفتن از تاویلاتِ متشابه است و ما
قائل بتاویل آن نیستیم و او تعالیٰ بهیچ چیز متحد نشود و همچنین هیچ چیز با او سبحانه نیز متحد نمیگردد و آنچه از بعضے
عبارات صوفیه معنی اتحاد مفهوم میشود خلافِ مرادِ ایشان است زیرا که مرادِ ایشان ازین کلام
که موهم اتحاد است اذا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللّٰهُ آنست که چون فقر تمام شود و نیستی محض حاصل آید باقی
نمیماند مگر الله تعالیٰ نه آنکه آن فقیر بخدا متحد شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالیٰ اللّٰهُ
سبحانه عما یقولون علوا کبیرا و حضرتِ خواجه ما قدس سره سیفرمودند که معنے

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبارت انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آنست که من نیستم و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدیل را
بذات و صفات و افعال او تعالی راه نیست فسبحان من لا یتغیر ذاته و لا بصفاته و لا فی افعاله
بحدوث الاکوان و آنچه صوفیه وجودیه منزلات خمس اثبات نموده اند نه از قبیل تغیر و تبدیل است
در مرتبه وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این منزلات را در مراتب ظهورات کمال او تعالی
اعتبار کرده اند بے آنکه تغیرے و تبدیلے در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد و او تعالی
غنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امرے بهیچ چیز محتاج نبود چنانچه
در وجود محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضے صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور
کمالات اسمائی و صفاتی بما محتاج است این سخن برین فقیر بسیار گران است نمیداند که مقصود از
آفرینش ایشان حصول کمالاتست مر ایشان را نه کمالے که عائد بجناب قدس او باشد تعالی
و تقدس کریمه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون مؤید این معنی است
پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امر که عائد
بجناب حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است فخلقت الخلق لاعرف مراد از تجلی
نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف شوم و بتوسط معرفت ایشان کمالے حاصل نمایم
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و او تعالی از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبرا
است جسم و جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از انجمله است صفت
کمال در وے موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود اند بوجود زائد
از وجود ذات و در خارج نفس اند تعالی و تقدس چنانچه بعضے از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند
از روے تعقل غیر اند صفات ٭ با ذات تو از روے تحقیق همه عین ملکه آن فی الحقیقت
نفی صفات است چه نفاة صفات معتزله و فلاسفه نیز تغایر علمی و اتحاد خارجی گفته اند و التغایر

آنا الحق

آن فی الحقیقت نفی صفات است معتزله و فلاسفه نیز تغایر علمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

علمی انکار نموده اند و نگفته اند که مفهوم علم عین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت
و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تغایر وجود خارجی اعتبار نکنند از نفاة
صفات خارج نشوند و التغایر الاعتباری لا یجدی نفعا کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است
و غیر او را قدم و ازلیت ثابت نبود و جمیع ملتیین برین حکم اجماع فرموده اند و هر کسیکه بقدم و ازلیت غیر
حق جل و علا قائل گشته است تکفیر او نموده اند امام غزالی ازین راه تکفیر ابن سینا و فارابی
و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم هیولی و صورت گمان برده اند
و هموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواجه ماقدس سره میفرمودند که شیخ
محی الدین بن العربی بقدم ارواح کل قائل است این سخن را از ظاهر مصروف باید داشت و محمول بر
تاویل باید ساخت تا باجماع اهل ملل مخالف نشود و او تعالی قادر مختار است از شائبه ایجاب و منطقه
اضطرار منزه و مبرا است فلاسفه بے خرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
نموده اثبات ایجاب نموده اند این بیخردان واجب را تعالی و تقدس معطل و بیکار داشته اند
و چنین مصنوع که آن هم بایجاب است از خالق سموات و ارض صادر ندانسته وجود حوادث را نسبت
بعقل فعال داده که وجود آن جزو در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان را
بحق سبحانه و تعالی هیچ کارے نیست ناچار باید که در وقت اضطراب و اضطرار التجا بعقل فعال
آرند و بحضرت حق سبحانه هیچ رجوع نکنند که او را تعالی در وجود حوادث مدخلے نداده اند گویند که
عقل فعال است که بایجاد حوادث تعلق دارد بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او را در دفع بلیات ایشان
نیز اختیارے نیست این بیدولتان در حمق و بلاهت پیش قدم فرق ضلالة اند کافران التجا
بحضرت حق سبحانه و تعالی مے آرند و دفع بلیه از او تعالی میطلبند بخلاف این سفیهان دو چیز درین
بیدولتان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است یکے کفر و انکار است باحکام منزله
و عناد و عداوت است با اخبار مرسله دویم ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس دلائل و شواهد باطله

(c) ketabton.com: The Digital Library

در اثبات مقاصد و مطالب و اهیه آن قدر خبط در اثبات مقاصد خود کرده ایشان خورده اند هیچ سفیهی نه خورده
سموات و کواکب که همه وقت بیقرار و سرگردانند مدار کار را بر حرکات و اوضاع ایشان داشته اند و از خالق
سموات و موجد کواکب و محرک اینها و مدبر امر ایشان چشم پوشیده اند و دور از معامله دانسته زهی بخردی
زهی بیدولتان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک داند و صاحب فطانت انگارد از علوم متسق
و منتظم ایشان علم هندسه است که مالا یعنی محض است و مالا طائل صرف مساوات زوایای مثلث
مثلث مردود قائمه را بکار می آید و شکل عروسی و ماموفی که جانکاه ایشان است بکدام غرض مربوط
است علم طب و علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدم علی
نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات سرقه کرده ترویج اباطیل خود نموده اند کما صرح به الامام الغزالی
فی المنقذ عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوة و السلام اگر در دلائل و براهین
غلط کنند باکی نیست که مدار کار ایشان بر تقلید انبیا است علیهم الصلوة و السلام دلائل و براهین
بر اثبات مطالب عالیه خود بر سبیل تبرع می آرند همان تقلید ایشان را کافیست بخلاف این
بیدولتان که از تقلید خود را برآورده اند و در صدد اثبات بدلائل گشته ضلوا فاضلوا دعوت نبوت
حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چون با فلاطون که کلان تر این بیدولتان بود
رسید گفت نحن قوم مهتدون لا حاجة بنا الی من یهدینا زهی سفیه بایستی شخصیکه احیای
اموات می نماید و ابراء اکمه و ابرص میکند که خارج از طور حکمت ایشان است او را میدید و تفطن احوال
او میکرد و نادیده جواب داون از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد سفه
پس کل آن هم سفه باشد که حکم کل حکم اکثر است سبحانا الله سبحانه عن ظلمات معتقداتهم السوء

(c) ketabton.com: The Digital Library

درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرد و در اثنای سبق او قباحتهای این بحر ذان بوضوح
آمد و فائده ها بران مترتب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر بایجاب است
و در معنی قدرت موافقت بفلسفه دارد که صحت ترک از قادر تجویز نمی نماید و جانب فعل را لازم میداند
عجائب کاروبار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او که مخالف آرائے اهل
حق اند خطا و ناصواب ظاهر میشوند تا که بخطائے کشفی معذور داشته اند و در رنگ خطائے اجتهادی
از ملامت مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را در باره شیخ محی الدین که او را از مقبولان میداند
و علوم مخالفه او را خطا و مضر مے بیند جمعے هستند ازین طائفه که هم شیخ را طعن و ملامت میکنند و هم
علوم او را تخطئه مینمایند و جمعے دیگر ازین طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند
و بدلائل و شواهد حقیت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه افراط
و تفریط اختیار کرده اند و از توسط حال دور مانده شیخ را که از اولیا و مقبولان است بواسطه خطائے
کشفی چگونه رد کرده شود و علوم او را که از صواب دور اند و مخالف آرائے اهل حق اند چگونه تقلید قبول
توان کرد فالحق هو التوسط الذی وفقنی الله سبحانه بمنه و کرمه آرائے در مسئله وحدت
وجود هم عقیر ازین طائفه با شیخ شریک اند هر چند شیخ درین مسئله نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن
شرکت دارند این مسئله نیز هر چند بظاهر مخالفت بمعتقدات اهل حق دارد اما قابل توجه است و شایان
جمع این فقیر بعنایة الله سبحانه در شرح شرح رباعیات حضرت ایشان این مسئله را بمعتقدات
اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین بلفظ عاند داشته و شکوک و شبهات طرفین را حل ساخته
بر نهجیکه محل ریب و اشتباه نمانده کما لا یخفی علی الناظر فیه باید دانست که ممکنات باسرها
چه جواهر و چه اعراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه مستند بایجاد قادر مختار
اند که از کتم عدم اینها را بوجود آورده است و چنانچه اینها در وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را روپوش فعل خود ساخته است و حکمت را نقاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب را دلائل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیلهٔ وجود قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت که بصیرت
ایشان بکحل متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسائل که در وجود و بقا باو سبحانه محتاجند و ثبوت و قیام از و دارند و بوی دارند تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جماد محض اند چگونه در دیگری که مثل آنها است تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادری است ورای آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات لائقه او را عطا مینماید که چنانکه عقلا فعلیکه
از جماد محض بینند از انجا پی برند به فاعل و محرک او چه میدانند که این فعل فراخور حال او نیست فاعلی
است ماورای او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جماد نزد عقلا روپوش فعل فاعل حقیقی نه شد
بلکه آن فعل نظر بجمادیتهٔ او دلیل شد بر فاعل حقیقی فلذا هذا آری در فهم ابلهی فعل جماد روپوش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غباوت جماد محض را بواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فاعل حقیقی کافر گشته یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا این معرفت مقتبس از مشکات نبوت است
فهم هر کس اینجا نرسد جمعی کمال اورفع اسباب میدانند و ابتدا اشیا را بی توسط اسباب بحضرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند نمیدانند که در رفع اسباب رفع حکمت است که در ضمن آن چندین
مصالح ملحوظ است ربنا ما خلقت هذا باطلا انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب
مینمایند و تفویض امر این مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام ملاحظه چشم زخم نموده پسران خود را وصیت فرمود یا بنی لا تدخلوا
من باب واحد و ادخلوا من ابواب متفرقة با وجود این مراعات تفویض امر بحق فرموده جل سلطانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

لَفَّتْ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ۔ وحضرت حق سبحانه وتعالی این معرفت او را تحسین فرموده است و بخود
نسبت داده که بعد ازان فرموده وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۔
وحضرت حق سبحانه وتعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر ما را نیز بتوسط اسباب اشارت می فرماید یا
أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ باقیماند تاثیر اسباب روا است که حضرت حق
سبحانه وتعالی در بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا موثر افتد و در بعضے اوقات تاثیر در آنها
خلق نکند پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده مینمائیم این معنی را در اسباب که وجود
مسببات گاهے بر آن اسباب مترتب میشود و گاهے هیچ اثرے ازان بظهور نمے آید انکار از مطلق
تاثیر اسباب مکابره است تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب باید جاد حضرت حق
سبحانه وتعالی باید دانست رائے فقیر درین مسئله اینست وَاللهُ سُبْحَانَهُ أَلْهَمَ این بیان لائح
گشت که توسط اسباب منافی توکل نیست چنانچه ناقصان گمان برده اند بلکه در توسط اسباب کمال توکل
است حضرت یعقوب عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ مراعات سبب را بالتفویض امر بحق جل علا
توکل فرموده وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و او تعالی مرید خیر و شر است و خالق
این هر دو اما از خیر راضی است و از شر راضی نه این فرقیست دقیق درمیان ارادة و رضا که حضرت حق
سبحانه وتعالی اهل سنت را بآن فرق مهتدی ساخته است سائر فرق بواسطه عدم اهتدا باین فرق
در ضلالت مانده اند معتزله اینجا عبد را خالق افعال خود گفته اند و ایجاد کفر و معاصی را باو منسوب ساخته
از کلام شیخ محی الدین و متابعان او مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمال صالح مرضی اسم الهادی است کفر
و معاصی نیز مرضی اسم المضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و میلے باینجانب دارد که منشا رضا
گشته است چنانکه گویند که اشراق و اضاءة مرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانه وتعالی عبد را
قدرت و ارادة داده است که باختیار خود بکسب افعال مینماید خلق افعال بحضرت حق سبحانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

منسوب است وکسب بایشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبد
مر فعل خود را خلق حق سبحانه وتعالی بآن فعل متعلق میشود وچون فعل عبد بقصد واختیار او صدور
مے یابد پس ناچار متعلق مدح وذم وثواب وعقاب بود وآنکه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است
اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند مسلم است واگر ضعیف باین معنی گفته اند
که در اداء فعل مامور کافی نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یکلف بما لیس فی وسعه
بل یرید الیسر ولا یرید العسر غایة ما فی الباب جزاء مخلد مر فعل موقت را مفوض بتقدیر حق
است کفر موقت را عذاب مخلد جزائے وفاق فرمود وتلذذات دائمی را منوط بایمان موقت نمود
ذلک تقدیر العزیز الحکیم این قدر بتوفیق الله سبحانه ما هم میدانیم که کفر ورزیدن نسبت
بحضرت حق سبحانه وتعالی که مولی نعم ظاهره وباطنه است ومؤجد سموات وارض است وهر
بزرگی وکمالے که هست مر جناب قدس او را ثابت است جزاء آن کفر باید که از اشد عقوبات بود وآن
خلود است در عذاب وهمچنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعمے بزرگے را واز است گوداشتن
او را باوجود مزاحمت نفس وشیطان باید که جزاء او بهترین جزاها بود وآن خلود است در نعمات وتلذذات
بعضے از مشایخ فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بفضل حق است سبحانه ومنوط
ساختن آن را بایمان بنا بر آنست که هر چه جزاء اعمال بود آلذ باشد ونزد فقیر دخول بهشت فی الحقیقت
مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل اوست سبحانه وعطیه او تعالی ودخول نار مربوط بکفر است
وکفر ناشی است از هوائے نفس اماره ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من
سیئة فمن نفسک باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت را بایمان فی الحقیقت تعظیم
ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین جزء عظیم القدر بر آن مترتب شده است وهمچنین
منوط ساختن دخول نار را بکفر تحقیر کفر است وتهجیل آنکه نسبت باو این کفر بوقوع آمده است که این
طور عقوبتے بر دوام بران مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضے از مشایخ گفته اند که ازین دقیقه

(c) ketabton.com: The Digital Library

خالی است وایضاً در دخول نار که عدیل اوست مثل این وجه متمشی نیست چه دخول نار فی الحقیقت
مربوط بکفر است والله سبحانه المُلهِم ۔ هذا ۔ وحضرت حق سبحانه و تعالی را مومنان در آخرت
در بهشت خواهند دید بے جهت و بے کیف و بے شبه و بمثال این مسئله ایست که جمیع فرق
اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر آنند و رویت بجهت و بے کیف را تجویز نمے نمایند حتی
که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بتجلی صوری فرود مے آرد و بجز این تجلی تجویز نمینماید
روزے حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقید نمیکردند و بتشبیه
نیز قائل میگشتند و رویت را باین تجلی نیز میدانستند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی
انکار ایشان از بے جهتی و بے کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت و کیف
دران ملحوظ است پوشیده نماند که رویت آخرت را بتجلی صوری فرود آوردن فی الحقیقت انکار کردن
است مر رویت را چه آن تجلی صوری اگرچه از تجلیات صوریه دنیا جدا بود رویت حق نیست تعالی
یراه المؤمنون بغیر کیف ۔ وادراک وضرب من مثال ۔ بعثت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمے بود ما مگر اما نرا بمعرفت ذات
وصفات واجب الوجود تعالی و تقدس که دلالت میفرمود و مرضیات مولای ما را جلشانه از عدم مرضیات
او سبحانه که نمے نمود عقول ناقصه ما بے تائید نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است و افهام
ناتمام ما بے تقلید این بزرگواران درین معامله مخذول آرے عقل هرچند حجت است اما در حیثیت ناتمام
است و بمرتبه بلوغ نرسیده حجة بالغه بعثت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات که عذاب
و ثواب اخروی دائمی منوط به آنست ۔ سوال ۔ چون عذاب اخروی دائمی منوط به بعثت شد
پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن بچه معنے بود ۔ جواب ۔ بعثت عین رحمت است که سبب معرفت
ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدس که متضمن سعادات دنیویه و اخرویه است و بدولت
بعثت معلوم و ممیز گشته است آنچه مناسب جناب قدس او تعالی است از آنچه نامناسب جناب

(c) ketabton.com: The Digital Library

قدس اوست سبحانه زیرا که عقل لنگ و کور ما که بدایع امکان و حدوث قسم است چه داند که مناسب حضرت
وجوب که قدم از لوازم اوست از اسما و صفات و افعال کدام است و نامناسب کدام تا اطلاق آن
نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسا است که از نقص خود کمال را نقصان داند و نقص را کمال
انگارد و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بید دولت تر آنکه امور نامناسبه را بجناب قدس او
تعالی نسبت دهد و اشیاء ناشایسته را بحضرت او سبحانه منتسب سازد و بعثت است که باطل را از حق
جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده و بعثت است که براه حق جل و علا
بتوسط آن دعوت می فرمایند و بندگان را بالسعادت قرب و وصل مولی جل سلطانه میرسانند و بوسیله
بعثت اطلاع بر مرضیات مولی جل شانه میسر میشود کما مر و جواز تصرف در ملک او تعالی از عدم
جواز آن متمیز می گردد و امثال این فواید بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت انبیا رحمت است
و آنکه منقاد هوای نفس امّاره گشته بحکم شیطان لعین انکار بعثت نماید و بمقتضای بعثت عمل
نکند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود ** سوال ** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام
الهی جل شانه ناقص و ناتمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه عقل را مناسبتی و اتصالی
غیر متکیف بمرتبه وجوب تعالت و تقدست پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را از آنجا
اخذ نماید و حاجت به بعثت که بتوسط ملائکه است نشود ** جواب ** عقل هر چند آن مناسبت و اتصال
پیدا کند اما تعلقیکه باین پیکر هیولانی داشت بالکل زائل نگردد و متحیز و تمام پیدا نه کند پس واهمه همیشه
دامنگیر او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت غضبیه و شهویه همواره مصاحب او بوند در ذیل
حرص و شره همه وقت ندیم او باشند سهو و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و منفک نبوند
و خطا و غلط که از خواص این نشأه اند از و جدا نباشند پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ماخوذه او
از سلطان وهم و تصرف خیال مصئون نبوند و از شائبه نسیان و مظنه خطا محفوظ نباشند بخلاف
ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذه

(c) ketabton.com: The Digital Library

او از شائبهٔ وهم و خیال و غفلت و نسیان و خطا مصون باشند و در بعضے اوقات محسوس میگردد که علوم که بتلقی روحانی اخذ نموده است
در اثنائے تبلیغ آن بقوائے و حواس بعضے از مقدمات مسلمهٔ غیر صادقه که از راه وهم و خیال یا غیر آن حاصل شده اند بی اعتبار
بآن علوم منضم میشود بحیثیتیکه دران وقت اصلا تمیز نتواند کرد و در ثانی الحال گاه بود که علم آن تمیز دهند
و گاه نه دهند پس لاجرم آن علوم بواسطهٔ خلط آن مقدمات هیئت کذب پیدا میکنند و از اعتماد
بر آیند یا آنکه گوئیم که حصول تصفیه و تزکیه منوط است باتیان اعمال صالحه که مرضیات مولے باشند
سبحانه و این معنی موقوف بر بعثت است چنانکه گذشت پس بغیر بعثت حصول حقیقت تصفیه و تزکیه
میسر نمیشود و صفائے که کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است نه صفائے قلب
و صفائے نفس غیر از ضلالت نمی افزاید و بجز از خسارت دلالت نمی نماید و کشف بعضے از امور
غیبی که در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میدهد استدراج است که مقصود از ان خرابی
و خسارت آن جماعه است سبحان الله سبحانه عن هذه البلیة بحرمة سید المرسلین علیه
و علیهم الصلوات و التسلیمات و علی آله و آل کل این تحقیق واضح گشت که تکلیف شرعی که از راه بعثت
ثابت شده است نیز رحمت است نه آن چنانکه منکران تکلیف شرعی از ملاحده و زنادقه گمان برده اند
و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول دانسته اند و گویند که کدام مهربانی است که عباد را بامور شاقه
تکلیف کنند و گویند که اگر بمقتضائے آن تکلیف عمل کنند به بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آنرا
مرتکب شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند که بخورند و بخسپند و بطور خود باشند این بدولتان
بیخبران مگر نمیدانند که شکر منعم واجب است عقلا و این تکلیفات شرعیه بیان اتیان آن شکر است
پس تکلیف بعقل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یکے را بطور خود میگذاشتند
غیر از شرارت و فساد بظهور نمی آمد و هر بوالهوسے در نفس و مال دیگرے دست درازی میکرد و بحث

(c) ketabton.com: The Digital Library

وفساد پیش می آمد هم خود ضائع می شد وهم او را ضائع میساخت عیاذاً بالله سبحانه اگر زواجر
وموانع شرعی نمی بودند ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب اگر چوب حاکم نباشد
زپی دکند زنگی مست در کعبه تفی یا آنکه گوئیم که او تعالی مالک علی الاطلاق است وعباد
مملوک اویند سبحانه پس هر حکمی وتصرفی که در ایشان فرماید عین خیر وصلاح است واز شائبه ظلم وفساد
منزه ومبرا است لا یسئل عن ما یفعل وهر آنکه از سر هوا وهوس کشاید زبان جز به تسلیم او
واگر همه ابد دوزخ فرستد وعذاب ابدی فرماید جای اعتراض نیست ودر ملک غیر تصرف نه تا شائبه
ستم پیدا کند بخلاف املاک ما که فی الحقیقت املاک اویند سبحانه جمیع تصرفات از ما در آنها عین ستم است
زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضی مصالح آن املاک را بما نسبت داده است وفی الحقیقت املاک اویند
سبحانه پس تصرف ما در آنها همان قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز فرموده است
ومباح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات باعلام حق جل وعلا اخبار نموده اند
وبیان احکام فرموده اند همه صادق اند ومطابق واقع واحکام اجتهادیه این بزرگواران علیهم الصلوات
والتسلیمات والتحیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند وگفته اند
که زود ایشان را بآن خطا متنبه میسازند وتدارک آن بصوب میفرمایند فلا اعتداد بذلک الخطا
عذاب قبر مر کافران را وبعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات از آن خبر داده وسوال منکر ونکیر مومنان را وکافران را در قبر نیز حق است قبر برزخ است
ودر میان دنیا وآخرت عذاب او نیز بیک وجه مناسبت بعذاب دنیوی دارد که انقطاع پذیر است وبوجه
دیگر مناسبت بعذاب اخروی که فی الحقیقت از عذابهای آخرت است کریمه النار یعرضون
علیها غدوا وعشیا نزلت فی عذاب القبر وهمچنین راحت قبر نیز هر دو جهت دارد وسعادتمندی
است که از زلات ومعاصی او بکمال کرم ورأفت درگذرند واصلا مواخذه نه فرمایند واگر در مقام مواخذه
آیند از کمال رحمت کفارت گناهان او را بالام ومحن دنیوی سازند واگر بقیه مانده باشد بضغطه قبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

ومحنتهائے کہ دران موطن مقرر ساختہ اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزہ بحشر مبعوث گردد و ہر کرا
چنین نکنند و مواخذہ او را بآخرت اندازند عین عدلست اما وائے بر گناہگاران و شرمساران
لیکن اگر از اہل اسلام است مآل او برحمت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتے است عظیم
رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ
وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ روز قیامت حق است و دران روز سموات و کواکب و ارض
و جبال و بحار و حیوان و نبات و معادن ہمہ معدوم و ناچیز خواہند گشت آسمانہا منشق گردند
و ستارہا انتثار پیدا کنند و بریزند و زمین و کوہہا ہباء منثور شوند این اعدام و افناء بنفخہ اولے
تعلق دارد و بنفخہ ثانیہ از قبرہا برانگیزند و بمحشر روند و فلاسفہ اعدام سموات و کواکب را تجویز
نکنند و فنا و فساد بر اینہا جائز ندارند اینہا را ازلی و ابدی گویند معذلک متاخران ایشان
از بیخردی خود را در زمرہ اہل اسلام میگیرند و اتیان بعضے از احکام اسلام مینمایند عجب آنکہ بعضے
از اہل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بے تحاشی ایشان را مسلمان میدانند عجب تر آنکہ
بعضے از مسلمانان اسلام بعضے را کہ ازین جماعہ اند کامل میدانند و طعن و تشنیع اینہا را منکر مے انگارند
و حال آنکہ آنہا منکر نصوص قطعی اند و انکار اجماع انبیا مینمایند عَلَيْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ قَالَ اللّٰهُ
تَعَالٰى اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَاِذَا النُّجُوْمُ انْكَدَرَتْ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِذَا السَّمَآءُ انْشَقَّتْ وَاَذِنَتْ
لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَفُتِحَتِ السَّمَآءُ فَكَانَتْ اَبْوَابًا اَيْ شُقَّتْ وَاَمْثَالُ ذٰلِكَ فِي الْقُرْاٰنِ
كَثِيْرَةٌ نمیدانند کہ مجرد تفوہ بکلمہ شہادۃ در اسلام کافی نیست تصدیق بجمیع ما علم مجیئہ من الدین
بالضرورۃ باید و تبری از کفر و کافری نیز درکار است تا اسلام صورت بندد و دیدہ خوض القناد
و حساب و میزان و صراط حق است کہ مخبر صادق عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ ازان خبر داده است
استبعاد بعضے از جاہلان طور نبوت از وجود این امور از حیز اعتبار ساقط است چہ طور نبوت ورائے
طور عقل است اخبار صادقہ انبیا را بنظر عقل موافق ساختن فی الحقیقت انکار طور نبوت است آنجا

(c) ketabton.com: The Digital Library

معاملہ بتقلید است ندانند کہ طور نبوت مخالف طور عقل است بلکہ طور عقل بے تائید تقلید انبیا
علیہم الصلوات والتسلیمات بآن مطلب عالی نتواند رسید شد مخالفت دیگر است و نارسیدن دیگر
چہ مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بہشت و دوزخ موجودند بعد از محاسبہ روز قیامت گروہے
بہ بہشت خواہند فرستاد و گروہے دیگر را بدوزخ و ثواب و عقاب اینہا ابدی است کہ انقطاع ندارد
کما دلت علیہ النصوص القطعیۃ المؤکدۃ صاحب نصوص گوید کہ مآل ہمہ برحمت است
ورحمتی وسعت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تا سہ حقبہ ثابت کند بعد از آن گوید کہ نار در حق
ایشان برد و سلام گردد چنانچہ بر حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام شدہ بود
و خلف در وعید حق جائز دارد و گوید کہ ہیچکس از اہل دوزخ خلود عذاب کفار نرفتہ است و درین مسئلہ نیز
از صواب دور افتادہ است ندانستہ است کہ وسعت رحمت در حق مومنان و کافران مخصوص
بدنیا است و در آخرت بوئے از رحمت بکافر نرسد کما قال اللہ تعالیٰ انہ لا ییئس من
روح اللہ الا القوم الکافرون وقال تعالیٰ بعد قولہ سبحانہ ورحمتی وسعت کل
شیء فساکتبہا للذین یتقون ویؤتون الزکوٰۃ والذین ہم بآیاتنا یؤمنون شیخ اول
آیت خواندہ و آخر را کارنہ فرمودہ وقال اللہ تعالیٰ ان رحمت اللہ قریب من المحسنین
و کریمہ لا تحسبن اللہ مخلف وعدہ رسلہ دلالت ندارد بر خصوصیت خلف بوعدہ تواند بود
کہ اقتصار عدم خلف بوعدہ اینجا بواسطہ آن بود کہ مراد از وعدہ اینجا نصرت رسل است و غلبہ اینہا
بر کفار و آن متضمن وعدہ و وعید است وعدہ است مر رسل را و وعید است مر کفار را پس گویا درین
کریمہ ہم خلف وعدہ منتفی شد و ہم خلف وعید فالآیۃ مستشہدۃ علیہ لا لہ وایضا خلف در وعید
در رنگ خلف در وعدہ مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل سلطانہ زیرا کہ در ازل
دانستہ بود کہ کفار را عذاب مخلد نخواہم کرد معذلک برائے مصلحتے مخالف علم خود گفتہ کہ عذاب
مخلد خواہم کرد این معنی را تجویز نمودن شناعت تمام دارد سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجماع اہل دل بر عدم خلود عذاب کفار کشفی شیخ است و مجال خطا در کشف بسیار است فلا اعتداد
بہ مع کونہ مخالفا لاجماع المسلمین ملائکہ بندہائے خدا اند جل سلطانہ کہ از معاصی معصوم اند و از
خطا و نسیان محفوظ لا یعصون اللہ ما امرہم و یفعلون ما یؤمرون از خوردن و آشامیدن پاک اند
و از زن شوی منزہ اند و مبرا و تذکیر ضمائر در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار شرف صنف ذکور است
از صنف نسا کما اورد سبحانہ تذکیر الضمائر فی حق نفسہ تعالی و حضرت حق سبحانہ و تعالی بعضے
از ایشان را برسالت برگزیدہ است چنانچہ بعضے از انسان را نیز باین دولت مشرف ساختہ اللہ یصطفی
من الملئکۃ رسلا و من الناس جمہور علماء اہل حق بر آنند کہ خواص بشر افضل اند از خواص ملک امام
غزالی و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکیہ بافضلیت خواص ملک از خواص بشر قائل اند و آنچہ برین فقیر
ظاہر ساختہ اند آنست کہ ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیہم الصلوات و التسلیمات
اما در نبوت و رسالت درجہ ایست مر نبی را کہ ملک بآن نرسیدہ است و آن درجہ از راہ عنصر خاک آمدہ
است کہ مخصوص بہ بشر است و نیز برین فقیر ظاہر ساختہ اند کہ کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوۃ
ہیچ اعتدادے نیست کاش حکم قطرہ داشت نسبت بدریائے محیط پس مزیتے کہ از راہ نبوت آید با صاف
زیادہ خواہد بود از آن مزیت کہ از راہ ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مر انبیا را بود علیہم
الصلوات و التسلیمات و فضل جزئی مر ملائکہ کرام است علی نبینا و علیہم الصلوات و التسلیمات فالصواب
ما قال الجمہور من العلماء شکر اللہ تعالی سعیہم ازین تحقیق لائح گشت کہ ہیچ ولی بدرجہ نبی از
انبیا نرسد علیہم الصلوات و التسلیمات بلکہ سر آن ولی ہمیشہ زیر قدم آن نبی بود باید دانست کہ در ہر
مسئلہ از مسائل کہ علما و صوفیہ در آن اختلاف دارند چون نیک ملاحظہ مینماید حق بجانب علما مے یابد
سرش آنست کہ نظر علما بواسطہ متابعت انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن
تفوذ کردہ است و نظر صوفیہ مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکہ از مشکوۃ
نبوت اخذ نمودہ شود اصوب و احق خواہد بود از آنچہ از مرتبہ ولایت ماخوذ شود تحقیق بعضے ازین معارف

ودر مکتوبیکه بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است اندراج یافته است اگر خطائے ماند بآنجا
رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بآنچه از دین بطریق ضرورت و تواتر بما رسیده است و اقرار لسانی
نیز رکن ایمان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق تبریست از کفر و بیزاری از کافری
و آنچه در کافری است از خصائص و لوازم آن همچون بستن زنار و مثل آن اگر عیاذاً بالله سبحانه با دعوی
این تصدیق تبری از کفر نماید مصدق و یقین است که بداغ از نداد متسم است و فی الحقیقت
حکم او حکم منافق است لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء پس در تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبود و اقسام
آن تبری قلبی است و اعلائے آن تبری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است با دشمنان
حق جل و علا آن دشمنی خواه بقلب بود اگر خوفے از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب و قالب
هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم
مؤید این معنی است چه محبت خدائے عز و جل و محبت رسول او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
بے دشمنی دشمنان ایشان صورت نه بندد ع تولی بے تبری نیست ممکن ۱۲ اینجا صادق است
شیعه که این قاعده را در موالات اهلبیت جاری ساخته اند و تبری خلفاء ثلثه و غیر ایشان را شرط آن
موالات داشته اند نامناسب است زیرا که تبری از دشمنان شرط موالات دوستان داشته اند نه تبری
مطلق از غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
با اهل بیت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات دشمن باشند و حال آنکه این بزرگواران
در محبت او علیه و علی آله الصلوة والسلام اموال و انفس خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست را برباد
داده چگونه دشمنی اهل بیت را بایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه نص قطعی محبت اهل قرابت
آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ثابت شده است و اجرت دعوت را محبت ایشان
ساخته کما قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف
حسنة نزد له فیها حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی اصل دین خدا پرستی است ابراهیم تا بنبی حضرت یعقوب تا انتهای حضرت عیسی جمله بدین پیغمبر مبعوث شده اند تفسیر عزیزی

این همه بزرگی که یافت و شجرهٔ انبیا گشت بواسطهٔ تبری از دشمنان او تعالی بود قال الله تعالی قد
کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا برءاء منکم ومما تعبدون
من دون الله کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده
و تبریج عملی در نظر فقیر از برای حصول رضای حق جل و علا برابر این تبری نیست می باید که حضرت
حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتی است و آلهه آفاقی مثل لات و عزی و عمرو
ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطانه و خلود نار جزای این عمل شنیع است و آلهه هوائی
نفسانی و سائر اعمال سیئه این نسبت ندارند زیرا که عداوت و غضب نسبت باینها ذاتی نیست اگر
غضب است بصفات منسوب است و اگر عقاب و عتاب است بافعال راجع لهذا خلود نار جزا این سیئات
نگشته بلکه مغفرت ایشان را منوط بمشیت خود داشته باید دانست که چون بکفر و کافران عداوت ذاتی
متحقق گشت ناچار رحمت و رأفت که از صفات جمال است در آخرت بکافران نرسد و صفت
رحمت رفع عداوت ذاتی نکند چه آنچه بذات تعلق دارد اقوی و ارفع است از آنچه بصفت تعلق دارد
پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نتواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است سبقت
رحمتی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت که مخصوص بعصاة مومنان است نه غضب
ذاتی که بمشرکان مخصوص است سوال اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت نصیب است
چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونه نمود جواب گوییم که
حصول رحمت در دنیا مر کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت استدراج و گنید است
در حق ایشان کریمه ایحسبون انما نملی لهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل
لا یشعرون و کریمه سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین
شاهد این معنی است فلیفهم فائده جلیله عذاب ابدی دوزخ جزای کفر است و بس
اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجا می آرد و تعظیم مراسم اهل کفر مینماید و علما بکفر او حکم میکنند

(c) ketabton.com: The Digital Library

واورا از اهل ارتداد میشمرند چنانکه اکثر مسلمانان هند باین بلا مبتلا اند پس بفتوی علما باید که آن شخص
در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که کسیکه در دل او مقدار ذره
از ایمان بود از دوزخ او را بیرون خواهند آورد و در عذاب مخلد نخواهند گذاشت تحقیق این مسئله
نزدیک توحید است گوئیم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب اوست عیاذاً بالله سبحانه منه
و اگر با وجود اشیان مراسم کفر ذره ایمان نیز دارد و بعذاب دوزخ مبتلا خواهد شد اما ببرکت آن ذره ایمان امید
است که از خلود عذاب خلاص شود و از گرفتاری دائمی نجات یابد فقیر بجای بعبادت شخصی رفته بود
که معامله او قریب باحتضار رسیده بود چون متوجه حال او شد دید که قلب او ظلمات بسیار دارد هر چند
متوجه دفع آن ظلمات شد فائده نکرد بعد از توجه بسیار معلوم شد که آن ظلمات ناشی از صفات کفر است
که در روی مکنون است و منشأ آن کدورات مولات اوست با کفر و اهل کفر توجهات دفع آن ظلمات
نمایند تنقیه او از آن ظلمات مربوط بعذاب نار است که جزاء کفر است و نیز معلوم شد که ذره از
ایمان دارد که ببرکت آن آخر او را از دوزخ خواهند برآورد و چون این حال را در روی مشاهده
نمود بخاطر گذشت که آیا بر جنازه او نماز باید کرد یا نه بعد از توجه ظاهر شد که نماز باید کرد پس مسلمانانی که
با وجود ایمان رسوم اهل کفر مینمایند و تعظیم ایام ایشان می کنند بر جنازه اینها نماز باید کرد و بکفار ملحق
نباید ساخت کما هو اعمل الیوم و امیدوار باید بود که آخر ببرکت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند
پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفر ان یشرک به اگر کافر صرف است
عذاب ابدی جزاء کفر اوست و اگر ذره ایمان نیز دارد جزاء او عذاب موقت است از نار و در
سائر کبائر ان شاء الله تعالی غفر و ان شاء عذب نزد فقیر عذاب دوزخ موقت باشد یا مخلد
مخصوص بکفر است و بصفات کفر کما سیجیء تحقیقه و اهل کبائر که گناهان ایشان بمغفرت نه در آمده اند
بتوبه یا بشفاعت یا بحجر و عفو و احسان و نیز آن کبائر را بآلام و محن دنیوی یا شداید و سکرات موت
مکفر نساخته امید است که در عذاب آنها جمعی را بعذاب قبر کفایت کنند و جمعی دیگر را با وجود مختصات

(c) ketabton.com: The Digital Library

باهوال قیامت وشدائد آن روز اکتفا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج بعذاب نار گردند کریمه
الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ مُؤیداین معنی است چه مراد از
ظلم شرک است وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ كُلِّهَا اگر گویند که در جزاء بعضی از سیئات
غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ
خَالِدًا فِيهَا و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعمد قضا کند یک حقبه او را در دوزخ عذاب
کنند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نگشت گوئیم که عذاب قاتل مخصوص بمستحل قتل است
و مستحل قتل کافر است کما ذکره المفسرون و در سیئات غیر کفر که عذاب دوزخ آمده است از شائبه
صفات کفر خالی نخواهد بود مثل استخفاف آن سیئه و عدم مبالات باتیان آن و خوار داشتن اوامر و
نواهی شرعیه را و در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و جای دیگر فرموده امتی امة
مرحومة لا عذاب لها فی الآخرة الخ کریمه الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ
الْأَمْنُ مؤید این معنی است کما مر و احوال اطفال مشرکان و شاهقان جبل و مشرکان زمان فترة
رسل در مکتوبیکه بنام فرزندی محمد سعید نوشته است بتفصیل ثبت یافته از انجا معلوم فرمایند و در زیادتی
و نقصان ایمان علما را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه میفرماید الایمان
لا یزید و لا ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که یزید و ینقص و شک نیست
که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در انجا گنجایش نیست و آنچه
قبول زیادتی و نقصان کند داخل دائره ظن است نه یقین غایة ما فی الباب اتیان اعمال صالحه
انجلاء آن یقین میفرماید و اعمال غیر صالحه آن یقین را مکدر می سازد پس زیادتی و نقصان باعتبار
اعمال و انجلاء آن یقین ثابت شد نه در نفس آن یقین جمعی یقین را که منجلی و روشن یافتند زیاده

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفتند ازان یقینے کہ آن انجلاء و روشنی ندارد گویا بعضے غیر منجلی یقین را یقین نمی دانستند ہمان بعض
منجلی را یقین دانستہ ناقص گفتند و جمعے دیگر کہ حدۃ نظر داشتند دیدند کہ این زیادتی و نقصان راجع
بصفات یقین است نہ بنفس یقین لاجرم یقین را غیر زائد و ناقص گفتند مثل آنکہ دو آئینہ برابر کہ در
انجلاء و نورانیت تفاوت دارند شخصے بیند آئینہ را کہ انجلاء زیادہ دارد و نمایندگی در وی بیش تر است
گوید کہ این آئینہ زیادہ است از آئینہ دیگر کہ آن انجلاء و نمایندگی ندارد و شخصے دیگر گوید کہ ہر دو آئینہ
برابر اند زیادت و نقصان ندارند تفاوت در انجلاء و نمایندگی است کہ از صفات آن دو آئینہ است
پس نظر شخص ثانی صائب است و بحقیقت شے نافذ و نظر شخص اول مقصور بر ظاہر است و از صفت
بذات نرفتہ و یَرْفَعِ اللّٰہُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ ازین تحقیق کہ این فقیر
باظہار آن موفق شدہ است اعتراضات مخالفان کہ بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نمودہ اند زائل
گشت و ایمان عامۂ مومنان در جمیع وجوہ مثل ایمان انبیا علیہم الصلوٰت والتسلیمات نشد زیرا کہ
ایمان انبیاء علیہم الصلوٰت والتسلیمات کہ تمام منجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیادہ
دارد از ایمان عامۂ مومنان کہ ظلمات و کدورات دارد علی تفاوت درجاتہم و ہمچنین ایمان
ابی بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ در وزن زیادہ از ایمان این امت است باعتبار انجلاء و نورانیت
باید داشت و زیادتی را راجع بصفات کاملہ باید ساخت نمے مینی کہ انبیا علیہم الصلوٰت والتسلیمات
با عامہ در نفس انسانیت برابر اند و در حقیقت ذوات ہمہ متحد تفاضل باعتبار صفات کاملہ آمدہ است و آنکہ
صفات کاملہ ندارد گویا از آن نوع خارج است و از خواص و فضائل آن نوع محروم با وجود این تفاوت
در نفس انسانیت زیادتی و نقصان را نمی یابد و نمیتوان گفت کہ انسانیت قابل زیادتی و نقصان
است واللہ سبحانہ الملہم للصواب و ایضاً گویند کہ مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضے تصدیق
منطقی است کہ شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را در نفس ایمان گنجایش گشت
لیکن صحیح آن است کہ مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نہ معنی عام کہ شامل ظن ہم بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام اعظم گوید انا مؤمن حقاً و امام شافعی گوید انا مؤمن ان شاء الله تعالی فی الحقیقت نزاع ایشان
لفظی است مذهب اول باعتبار ایمان حال است و مذهب ثانی باعتبار مآل و عاقبت کار اما تحاشی
از صورت استثنا اولی و احوط است کما لا یخفی علی المنصف و کرامات اولیاء الله حق است و اکثر
وقوع خوارق عادات از ایشان این معنی از ایشان عادت مستمره گشته است و منکر آن منکر علم عادی
و ضروری است معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ولی ازین معنی خالی است بلکه مقرون
باعتراف متابعت آن نبی فلا اشتباه بین المعجزة و الکرامة کما زعم المنکرون و ترتیب افضلیت
و میان خلفاء راشدین بترتیب خلافت است اما افضلیت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده
است چنانچه نقل کرده اند آنرا جماعه از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام
ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر علی بقیة الامة قطعی قال الذهبی و قد تواتر عن
علی فی خلافته و کرسی مملکته و بین الجم الغفیر من شیعته ان ابا بکر و عمر افضل الامة ثم قال
و رواه عن علی کرم الله تعالی وجهه نیف و ثمانون نفساً و عدهم جماعة ثم قال فقبح الله الرافضة
ما اجهلهم و روی البخاری عنه انه قال خیر الناس بعد النبی علیه و علی آله الصلوة و السلام
ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین
و صحح الذهبی و غیره عن علی انه قال الا و انه بلغنی ان رجالا یفضلوننی علیهما و من وجدته
فضلنی علیهما فهو مفتر علیه ما علی المفتری و اخرج الدارقطنی عنه لا اجد احد فضلنی علی

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ إِلَّا جَلَدْتُهُ جَلْدَ الْمُفْتَرِي وَأَمْثَالُ ذَلِكَ مِنْهُ وَمِنْ غَيْرِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ بِهِمْ مَنْوِيٌّ
بِحَيْثُ لَا مَجَالَ فِيهَا لِإِنْكَارِ أَحَدٍ حَتَّى قَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ مِنْ أَكَابِرِ الشِّيعَةِ أَفْضَلُ الشَّيْخَيْنِ
بِتَفْضِيلِ عَلِيٍّ إِيَّاهُمَا عَلَى نَفْسِهِ وَلَوْ لَمَا فَضَّلْتُهُمَا لَكَفَى بِي وِزْرًا أَنْ أُحِبَّهُ ثُمَّ أُخَالِفَهُ كُلَّ ذَلِكَ
مُسْتَفَادٌ مِنَ الصَّوَاعِقِ وَأَمَّا تَفْضِيلُ عُثْمَانَ بِرَأْيِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمَا پس اکثر علماء اہل سنت بر آنند
کہ افضل بعد از شیخین عثمان است پس علی و مذہب ائمہ اربعہ مجتہدین نیز ہمین است و توقفے کہ در
افضلیت حضرت عثمان از امام مالک نقل کردہ اند قاضی عیاض گفتہ کہ او رجوع کردہ است از توقف
بسوے تفضیل عثمان و قرطبی گفتہ است هُوَ الْأَصَحُّ إِنْشَاءَ اللهُ تَعَالَى و تحیین توقفے کہ ازین عبارت
امام اعظم رحمہ اللہ فہمیدہ اند کہ مِنْ عَلَامَاتِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ تَفْضِيلُ الشَّيْخَيْنِ وَمَحَبَّةُ الْخَتَنَيْنِ
نزد این فقیر اختیار این عبارت را محمل دیگر است کہ چون ظہور فتن و اختلال در امور مردم در زمان
خلافت حضرت ختنین بسیار شدہ بود و بدلہاے مردم ازین راہ کہ در ے راہ یافتہ امام این معنے
را ملاحظہ فرمودہ در حق ایشان لفظ محبت اختیار نمودہ است و دوستی ایشان را از علامات سنت
ساختہ بے آنکہ شائبہ توقف ملحوظ بود وَكَيْفَ وَكُتُبُ الْحَنَفِيَّةِ مَشْحُونَةٌ بِأَنَّ أَفْضَلِيَّتَهُمْ عَلَى تَرْتِيبِ
خِلَافَتِهِمْ بِالْجُمْلَةِ فَضِيلَتِ شیخین یقینی است و فضیلت حضرت عثمان دون او است اما احوط آن است
کہ منکر فضیلت حضرت عثمان را بلکہ منکر فضیلت شیخین را نیز حکم بکفر نکنیم و مبتدع و ضال دانیم
چہ علما را در تکفیر او اختلاف است و در قطعیت این اجماع قیل و قال و این منکر قرب یزید بیدولت
است کہ بواسطہ احتیاط در لعن او توقف کردہ اند اذیتے کہ بحضرت پیغمبر از راہ ایذاء خلفاء راشدین
او میرسد رنگ ایذائے است کہ از راہ ایذائے امامین باو رسیدہ علیہ وعلیہما الصلوٰۃ والتسلیمات
قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اللهَ اللهَ فِي أَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا مِنْ بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ
أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللهَ
وَمَنْ آذَى اللهَ فَيُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ

(c) ketabton.com: The Digital Library

لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَآنچه مولانا سعد الدین در شرح عقائد نسفی درین افضلیت انصاف
دانسته است از انصاف دور است و تردیدے که نموده است بے حاصل است چه مقرر علما است که
افضلیت باعتبار کثرت ثواب نزد خدائے جل و علا ایجاب او است نه افضلیتے که بمعنی کثرت ظهور
فضائل و مناقب بود که نزد عقلا اعتبار دارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آن قدر فضائل و مناقب که از
حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء لاحد من
الصحابة من الفضائل ما جاء لعلی مع ذلک هم ایشان حکم کرده اند بافضلیت خلفا ثلثه پس معلوم
شد که وجه افضلیت دیگر است و را این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن افضلیت مشاهدان
دولت وحی را میسر است که بصریح یا بقرائن معلوم نموده باشند و آن صحابه پیغمبر اند علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات پس آنچه شارح عقائد نسفی گفته است که اگر مراد از افضلیت کثرت
ثواب است پس توقف واجب است ساقط است زیرا که توقف را وقتے گنجایش باشد که آن
افضلیت را از قبل صاحب شریعت صریحا او کلالة معلوم نکرده باشند و چون معلوم کرده باشند
چرا توقف نمایند و اگر معلوم نکرده باشند چرا حکم بافضلیت کنند و آنکه همه را برابر داند و فضل یکے بر دیگرے
فضولی انگارد بو الفضول است عجب بو الفضولے که اجماع اهل حق را فضولی داند مگر لفظ فضل او را
این فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکیه گفته است که سبب ترتیب خلافتهم مدة
اعمارهم دلالت بر مساوات در فضیلت ندارد چه امر خلافت دیگر است و بحث افضلیت دیگر و قول
مسلم این و امثال این از شطحیات او است که شایان تمسک نیست اکثر معارف کشفیه او که از
علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نکنند آن را مگر کسے که دلش
مریض است یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه از منازعات و مشاجرات گذشته بر مجاهل نیک صرف
باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت قال التفتازانی مع اشتراطه فی حب علی کرم الله تعالی وجهه
وما وقع من المخالفات والمحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافته بل عن خطأ فی الاجتهاد

(c) ketabton.com: The Digital Library

وفي حاشية الخيالي عليه فان معاوية واخواته بغوا عن طاعته مع اعترافهم بانه افضل اهل
زمانه وانه الاحق بالامامة منه بشبهة هي ترك القصاص عن قتلة عثمان رضي الله تعالى عنه
ونقل في حاشية قرة كمال عن علي كرم الله تعالى وجهه انه قال اخواننا بغوا علينا وليسوا الفسرة
وكفسقة لما لهم من التاويل وشك نيست كه خطاء اجتهادي از ملامت دور است واز طعن وتشنيع
مرفوع مراعات حقوق صحبت خير البشر را عليه وعلى آله الصلوات والتحيات نموده جميع اصحاب كرام را
به نيكي ياد بايد كرد وبدوستي پيغمبر عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات ايشان را دوست بايد داشت
قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام من احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم فببغضي
ابغضهم يعني محبتي كه باصحاب من تعلق كرده همان محبت است كه بمن متعلق شده است وهمچنين بغضي كه
بايشان تعلق گيرد همان بغض است كه بمن تعلق گرفته است ما را بجار بان حضرت امير هيچ آشنائي نيست
بلكه جائي آنست كه از ايشان در آزار باشيم اما چون اصحاب كرام پيغمبر اند كه ما بمحبت ايشان مامورايم
واز بغض واذاء ايشان ممنوع ناچار همه را دوست ميداريم بدوستي پيغمبر عليه وعليهم الصلوات والتسليمات
واز بغض واذاء ايشان گريزان كه آن بغض واذاء منجر بآن سرور ميشود ليكن محق را محق گوئيم ومخطي را
مخطي حضرت امير برحق بودند ومخالفان ايشان بر خطا زياده برين فضولي است تحقيق اين بحث در
مكتوبيكه بخواجه محمد اشرف نوشته است بتفصيل ذكر يافته است اگر خفائي مانده باشد آن مكتوب مجموع
فرمايند بعد از تصحيح عقائد او تعلم احكام فقه چاره نبود واز دانستن فرض وواجب وحلال وحرام وسنت
ومستحب ومشتبه ومكروه گذر نه وهمچنين عمل بمقتضاي اين علم نيز ضروري است مطالعه كتب فقه از ضروريات
شمرند وسعي بليغ در اتيان اعمال صالحه مرعي دارند شمه از فضائل واركان صلوة كه عماد دين است ايراد
مي نمايد استماع فرمايند اول از اسباغ وضو چاره نبود هر عضو را سه بار تمام وكمال بشايد شست تا
بر وجه سنت ادا بايد ودر مسح سر استيعاب بايد نمود ودر مسح گوش ومسح رقبه احتياط بايد فرمود وتخليل
اصابع رجل بخنصر دست چپ از جانب زيرين آن اصابع آمده است آنرا مراعات فرمايند اتيان مستحب

(c) ketabton.com: The Digital Library

را اندک ندانند مستحب دوست داشته شده حق است جل وعلا و مرضی او تعالی اگر بتمام دنیا
یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطانه معلوم شود و عمل بمقتضائے آن میسر گردد مغتنم است
حکم آن دارد که کسے بجزف ریزه هائے چند جوهر نفیس را بخرد و بجماد لاطائل روح را بدست آرد
بعد از طهور کامل و اسباغ وضو قصد نماز که معراج مومن است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز فرض
بے جماعت ادا نیاید بلکه بتکبیر اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا باید و در قراءة مراعاة
قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود از طمانینت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قومه
راست باید ایستاد بر نهجے که استخوانها بمقر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا سنت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است
بعد از نشستن درست اطمینان نیز در کار است چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و
اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام باندازه حال مقتدیان است شرم
می آید که کسے در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن آنچه بزمین نزدیک تر است اول بر زمین نهد پس اول
هر دو زانو بر زمین نهد بعد از ان هر دو دست بعد از ان بینی را بعد از ان جبین را و در وقت وضع
زانو و دست ابتدا از سمت یمین باید نمود و در وقت رفع راس آنچه بآسمان نزدیک است اول باید برداشت
پس ابتدا رفع از جبین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر
پائیهائے خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
باید نمود چون نظر از پراگندگی دوخته شود و بر مواضع مذکوره گماشته گردد نماز بجمعیت میسر شود و صلوة
بخشوع حاصل آید کما هو المنقول عن النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام و همچنین تفریج اصابع
دو دست در وقت رکوع و ضم ساختن آن اصابع در وقت سجود سنت است آن را نیز مراعات
فرمایند انگشت کشادن یا ضم ساختن بے تقریب نیست فوائد در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب شرع

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعمل در آورده است مارا هیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علیه وعلی آله الصلوة
والسلام این همه احکام در کتب فقهیه مذکور مفصل و ایضاح مقصود از ایراد اینجا ترغیب بر اعمال
است بمقتضائے علم فقه وفقنا الله سبحانه وایاکم علی الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم
الشرعیة بعد ان وفقنا الله سبحانه لتصحیح العقائد الدینیة بحرمة سید المرسلین
علیه وعلیهم وعلی آل کل من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها اگر شوقے بفضائل
صلوة و دانستن کمالات مخصوصه آن در خود یابند پس سه مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند از مطالعه
فرمایند اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد نعمان
و مکتوب سوم باسم شیخت مآب میان شیخ تاج بعد از تحصیل دو جناح اعتقادی و عملی اگر توفیق ایزدی
جل سلطانه رهنمونی فرماید سلوک طریقه علیه صوفیه است نه از برائے آن غرض که شے زائد
از ان اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر مجدد بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت معتقدات تقیدے و طمانینے
حاصل کنند که هرگز به تشکیک مشکک زائل نگردد و باز اشبهه باطل نشود چه پائے استدلال چوبین است
و مستدل بے تمکین الا بذکر الله تطمئن القلوب و نسبت باعمال یسرے و سهولتے حاصل
کنند و کسل و سرکشی که از آثار ناشی میشود زائل گردانند و ایضاً مقصود از سلوک طریقه صوفیه نه آنست
که صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه کنند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار
حسی چه نقصان دارد که کسے اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات تمنائی صور و انوار غیبی نماید چه
این صور و آن صور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جل و علا و از آیات دالّه بر وجود او تعالی
و در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام
متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال
هیچ ندارند خرسند و اگر با وجود احوال و متابعت فتور دارند آن احوال را نمی پسندند از نجاست کسل
و نقص را تجویز نه کرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرموده اند و ثمراتیکه بران مترتب شود التفات بآن نموده روزی بمجلس طعام در ملازمت حضرت ایشان
حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجه ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجد بکدر تغیر بلیغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس
طعام ما حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علماء بخارا را جمع کرده بخانقاه
حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است
نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنیم اکابر این طریق هرگاه در منع ذکر جهر این همه مبالغه نمایند از
سماع و رقص و وجد و تواجد چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب شوند نزد فقیر از قبیل
استدراجات است چه اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه
و معاینه در مرایای ظهور عالم بظهور می آید حکمای یونان و جوگیه و برامهه هند درین معنی شریک اند علامت
صدق احوال موافقت علوم شرعیه است با اجتناب از ارتکاب امور محرمه و مشتبهه اند که سماع و
رقص فی الحقیقت داخل لهو و لعب است کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ
در شان منع سرود نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و از کبار تابعین گوید که
مراد از لهو الحدیث سرود است وَفِي الْمَدَارِكِ لَهْوَ الْحَدِيثِ السَّمَرُ وَالْغِنَاءُ وَكَانَ ابْنُ
عَبَّاسٍ وَابْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ يَحْلِفَانِ أَنَّهُ الْغِنَاءُ وَقَالَ مُجَاهِدٌ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَالَّذِينَ
لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ أَيْ لَا يَحْضُرُونَ الْغِنَاءَ وَحُكِيَ عَنْ إِمَامِ الْهُدَى أَبِي مَنْصُورٍ الْمَاتُرِيدِيِّ مَنْ
قَالَ لِمُغَنٍّ زِدْنَا أَحْسَنْتَ عِنْدَ قِرَاءَتِهِ يَكْفُرُ وَبَانَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ وَأَحْبَطَ اللهُ تَعَالَى كُلَّ حَسَنَاتِهِ

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرسا مکیدر الدبوسی نسبة الی دبوسیة قریة بسمرقند فرند بجیه

وَحُكِيَ عَنْ أَبِي نَصْرٍ الدَّبُوسِيِّ عَنِ الْقَاضِي ظَهِيرِ الدِّينِ الْخَوَارِزْمِيِّ مَنْ سَمِعَ الْغِنَاءَ مِنَ الْمُغَنِّي
وَغَيْرِهِ أَوْ رَأَى فِعْلًا مِنَ الْحَرَامِ فَيُحْسِنُ ذَلِكَ بِاعْتِقَادٍ أَوْ بِغَيْرِ اعْتِقَادٍ يَصِيرُ مُرْتَدًّا فِي الْحَالِ بِنَاءً
عَلَى أَنَّهُ أَبْطَلَ حُكْمَ الشَّرِيعَةِ وَمَنْ أَبْطَلَ حُكْمَ الشَّرِيعَةِ فَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا عِنْدَ كُلِّ مُجْتَهِدٍ
وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى طَاعَتَهُ وَأَحْبَطَ اللَّهُ تَعَالَى كُلَّ حَسَنَاتِهِ أَعَاذَنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ مِنْ ذَلِكَ

وآیات واحادیث وروایات فقهیه در حرمت غنا بسیار است بحدیکه احصائے آن متعذر است
معذلک اگر شخصے حدیث منسوخ یا روایت شاذه را در اباحت سرود بیار و اعتبار نباید کرد زیرا که هیچ فقیهے
در هیچ وقتے و زمانے فتوے باباحت سرود نداده است و رقص و پاکوبی را مجوز نداشته چنانکه در
ملتقط رساله امام همام ضیاء الدین شامی مذکور است و عمل صوفیه در حل و حرمت سند نیست همین
بس نیست که ما ایشان را معذور داریم و ملامت نکنیم و امر ایشان را بحق سبحانه و تعالی مفوض
داریم اینجا قول امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف و امام محمد معتبر است نه عمل ابی بکر شبلی و ابی حسن نوری
صوفیان خام این وقت عمل پیران خود را بهانه ساخته سرود و رقص را دین و ملت خود گرفته اند
و طاعت و عبادت ساخته أُولَئِكَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا و از روایت سابق معلوم
شده است کسیکه فعل حرام را مستحسن داند از زمره اهل اسلام مے برآید و مرتد میگردد پس خیال باید کرد
که تعظیم مجلس سماع و رقص نمودن بلکه آنرا طاعت و عبادت دانستن چه شناعت دارد وَلِلَّهِ الْحَمْدُ
و المنة که پیران ما باین امر مبتلا نشدند و ما متابعان را از تقلید این امر وارهانیدند شنیده مے شود
که مخدوم زادها میل بسرود دارند و مجلس سرود و قصیده خوانی در شبهاء جمعه منعقد میسازند و اکثر یاران
درین امر موافقت مینمایند عجب هزار عجب مریدان سلاسل دیگر عمل پیران خود را بهانه ساخته ارتکاب
این امر مینمایند و حرمت شرعی را بعمل پیران خود دفع مے کنند اگرچه فی الحقیقت درین امر محق نباشند
یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند فرمود حرمت شرعی بخلاف و مخالفت طریقت پیر
خود یک طرف نه اهل شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت شرعی نبودے مجرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوب دو صد و شصت و هفتم

بمیر احسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بآن متمیز گشته اند
شمه ازان بظهور نمیتوان آورد بلکه برمز و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و آن اسرار مقتبس از
مشکوة نبوت است و ملائکه عالیین نیز درین دولت شریک اند رضینا بذلک بعد الحمد و
الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بمطالعه آن
مشرف گشت جزاکم الله سبحانه خیرا از انعامات حق جل سلطانه چه نویسد و چسان شکر آن نماید
علوم و معارفیکه افاضه میشود بتوفیق خداوندی جل شانه اکثر آن در قید کتابت مے آید و بسمع اهل
و نااهل میرسد اما اسرار و دقائقے که بآن متمیز است شمه ازان بظهور نمیتواند آورد بلکه برمز و اشارت
نیز ازان مقوله سخن نمیتواند کرد فرزندی اعزی که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک و جذبه
رمزے ازین اسرار دقیقه باو در میان مے آرد و بهیچ تمام در استتار آن میکوشد با آنکه میداند که فرزندی
از محرمان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار
لبها را مے بندد و یضیق صدری و لا ینطلق لسانی نقد وقت است آن اسرار نه ازان قبیل اند
که در بیان نیایند بلکه در بیان مے آرند فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست و هم قصه غریب
و حدیث عجیب است و این دولت که ما در استتار آن میکوشیم مقتبس از مشکوة نبوت انبیاست
علیهم الصلوات و التسلیمات و ملائکه ملأ اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات شریک این دولت

(c) ketabton.com: The Digital Library

اندوازمتابعان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هرکرا این دولت مشرف سازند ابوهریره
گوید رضی الله تعالی عنه که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
ازان دو علم آنست که درمیان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر
علم اسرار است که فهم هرکس بآن نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
ثانیاً مرفوع آنکه کتابتی بحضرت خواجه زاده نوشته است بنظر شریف خواهد گذشت مخدوما مکرما
احداثی که در طریقت پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت
تا زمانی فائض است که احداثی در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث در طریقت پیدا شد
راه فیوض و برکات آن طریق مسدود گشت پس محافظت طریقت از اهم مهام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس هرجا از هرکه مخالفت طریقت خود بینند بزجر و مبالغه منع آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند والسلام والاکرام

مکتوب دویست و شصت و هشتم (۲۶۸)

بخانخانان صدور یافت در بیان آنکه علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چیست و مراد از علما که در حدیث
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل واقع شده اند کدام اند و در بیان آنکه علم اسرار که از وراثه انبیا باقی مانده است
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن اسرار است که اولیاء امت بآن تکلم کرده اند از علم توحید وجودی و بیان احاطه
و سریان و قرب و معیت و ما یشاکل ذلک، الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال و
اوضاع فقرا این حدود و مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و صیانتکم و استقامتکم
چون مبحث علم وراثت درمیان بوده چند کلمه ازان بمقتضای وقت نوشته آمد و در اخبار آمده العلماء
ورثة الانبیاء علیکه از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات باقیمانده است دو نوع است علم احکام و علم اسرار
علم وارث کسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بود نه آنکه او را از یک نوع نصیب بود نه از نوع دیگر که

(c) ketabton.com: The Digital Library

که آن منافی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع ترکه مورث نصیب است نه از بعض دون بعض و آنکه او را از
بعض معین نصیب است داخل عمر ماست که نصیب او بحسب حق او تعلق گرفته است و همچنین فرموده علیه
وعلی آله الصلوٰة والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مراد از علما علما وارثانند نه عمر ما که نصیبی
از بعض تم که فرا گرفته اند چه وارث را بواسطه قرب و جنسیت بمورث میتوان گفت بخلاف عمر ما که ازین
علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالم نباشد مگر آنکه علم او را مقید بیک نوع سازیم و گوییم که عالم علم احکام
است مثلاً و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم گمان دارند
که علم اسرار عبارت از علوم توحید وجود است و شهود وحدت در کثرت و مشاهده کثرت در وحدت و کمالیت
است از معارف احاطه و سریان و قرب و معیت او تعالی بر نهجیکه مکشوف و مشهود ارباب احوال است
حاشا و کلا ثم حاشا و کلا که این علوم و معارف از علم اسرار بوند و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که
بنای این معارف سکر و فنا است و غلبه حال که منافی صحو است و علم انبیا علیهم الصلوٰة والتحیات
چه علم احکام و چه علم اسرار همه صحو و صحو است که شمه از سکر بآن ممتزج نگشته است بلکه این معارف مناسب مقام
ولایت اند که قدم راسخ در سکر دارد پس این علوم از اسرار ولایت بوند نه از اسرار نبوت انبیا علیهم الصلوٰة
والتسلیمات هر چند ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مغلوب بند و در جنب احکام نبوت مضمحل
بلی هر جا شود مهر آشکارا ستارها جز نهان بودن چه یارا ٭ فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است
و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریای محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطره ایست محقر اما چه توان
کرد جمعی از نارسائی بکمالات نبوت گفته اند الولایة افضل من النبوة و جمعی دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایت
نبی افضل است از نبوت او این هر دو فریق حقیقت نبوت را نادانسته حکم غالب کرده اند نزدیک باین حکم
است حکم به ترجیح سکر بر صحو اگر حقیقت صحو را میدانستند هرگز سکر را بصحو نسبت نمیدادند چه نسبت خاک
با عالم پاک ٭ تا ما که صحو خواص را مثل صحو عوام دانسته سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خواص را نیز مثل سکر
عوام دانسته جرأت باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که صحو بهتر از سکر است اگر صحو و سکر مجازی است

قوله جرأت باین حکم یعنی ترجیح سکر بر صحو که نموده اند سکر عوام را مقدم و طایع است چنانکه صحو ایشان غیر معتبر است ۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

این حکم ثابت است واگر تحقیقی است نیز این حکم ثابت ولایت را از نبوة افضل گفتن وسکر را بر صحو ترجیح دادن و رنگ
آنست که کسے کفر را بر اسلام ترجیح دهد و جهل را از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و اسلام و معرفت
مناسب مرتبهٔ نبوت منصور گوید شعر کَفَرْتُ بِدِیْنِ اللّٰهِ وَالْکُفْرُ وَاجِبٌ لَدَیَّ وَعِنْدَ الْمُسْلِمِیْنَ قَبِیْحٌ
ومحمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم از کفر استعاذه مینماید قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلٰی شَاکِلَتِهٖ
چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر است در حقیقت نیز اسلام را از کفر بهتر باید دانست فَاِنَّ الْمَجَازَ قَنْطَرَةُ الْحَقِیْقَةِ
اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبهٔ جمع کفر و سکر و جهل ثابت است در مرتبهٔ فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت
نیز متحقق پس کفر و سکر و جهل را بمقام ولایت مناسب گفتن بچه معنی بود گوئیم که صحو و مانند آن در مرتبهٔ فرق اثبات
شئون نسبت بمرتبهٔ جمع است که سر سکر و استتار است والا صحو آن مرتبه نیز ممتزج بسکر است و اسلام آن مختلط بکفر
و معرفت مشوب بجهل اگر در کتابت گنجایش میدانست احوال و معارف مرتبهٔ فرق را بتفصیل ذکر کرده امتزاج سکر و مانند آنرا
در آن مرتبه بیان مینمود ارباب فطانت شاید این معنی را بتفرس نیز دریابند اَلْعَجَبُ کُلُّ الْعَجَبِ این قدر باید فهمید که
انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات این همه بزرگی و کمالی که یافتند از راه نبوت یافتند نه از راه ولایت و ولایت بیش از
خادمی نیست از برائے نبوت اگر ولایت را بر نبوت مزیت میبود ملائکه ملأ اعلی که ولایت ایشان اکمل است از
سائر ولایات از انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات افضل میشدند و گروهے ازین طائفه چون ولایت را افضل از نبوت دانستند
ولایت ملأ اعلی را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات دیدند ناچار ملائکه عالیین را از انبیا افضل گفتند
علیهم الصلوٰة والتسلیمات و جمهور اهل سنت جدا افتادند کَذٰلِکَ لِعَدَمِ الْاِطِّلَاعِ عَلٰی حَقِیْقَةِ النُّبُوَّةِ و چون نظر
مردم بواسطهٔ بعد عهد نبوت کمالات نبوت در جنب کمالات ولایت حقیر مے در آیند لاجرم سخن ازین باب بسط
ساخت و شمه از حقیقت معامله نمود رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَاِسْرَافَنَا فِیْ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ
الْکَافِرِیْنَ اخوی ارشدی میان شیخ داود چون متردد آن حدود بودند باعث این تصدیع گشتند وَالسَّلَامُ
قدم القسم الرابع من الفتاوی وهو تعالی وحده حقیقة وبیده القسم یشاء الله تعالی وسبحانه وبالله تعالی التوفیق
الصلوٰة والتسلیمات والبرکات علی خیر خلقه محمد وعلی آله وصحبه اجمعین وعلینا معهم وبرحمتک یا ارحم الراحمین

الکفر والفقر وخراب القبر واحد الفنائی ساحه یعنی این همه که گفته اند و نمونه اند بسبب عدم وقوف ایشان است بر حقیقت نبوت ۱۲

الحمد لله المنه که حصه چهارم مکتوبات امام ربانی در تاریخ چهاردهم المحرم الحرام بکتابت غلام محمد کاتب امام تسری تمام شد

(c) ketabton.com: The Digital Library

و سه تحقیق در طریقت التصوف شامل نیست کفتار صحت نیست بخاطر اینکه پیغمبر (ص) هم نبی بود هم

ولی بود نبوت به شریعت تعلق دارد ولی به ولایت طریقت تعلق دارد . سه مکتوب اشاره به همین دلیل دارد

بعد از آب انداختن هم آهوازے درد سے سیماند نمی توان گفت که هنوز آتش درد می
مکنونست وقائع را اعتبار نیست این سخن اگر امروز پوشیده است منتظر باشند فردا انشاء الله
تعالی ظهور خواهد یافت چون شما مبالغه نوشته بودید بضرورت در جواب آن سخن گفته شد
والا بے تقریب سخن کردن میسر نمی شود +

مکتوب (۳۳) سی و سیوم

به ملا حاجی محمد لاهوری صدر دریافت در بیان مذمت علماء سوء که به محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیله حصول دنیا ساخته و در مدح علماء زهاد که از دنیا بے رغبت گشته اند علما را
محبت دنیا و رغبت دران تکلف چهره جمال شانست خلایق را اگرچه ازیشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذاتهائے ایشان نافع نیامد هر چند تائید شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است اما گاه است که این تائید و تقویت از اهل فجور و ارباب فتور
هم می آید چنانکه سید انبیاء علیه و علیهم و علی آله الصلوات و التسلیمات از تائید آن مرد
فاجر خبر داده اند و فرموده ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند که از مس و آهن هر چه باو رسد زر گردد و او فی حد ذاته بر حجریت خود است و همچنین آتشی
که در سنگ و لے موضوع است عالم را ازان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
نے ازان آتش درونی بے نصیب اند بلکه گوئیم که این علم در حق ذوات ایشان مضر آمد
که محبت را بر ایشان تمام ساخت ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله
بعلمه چگونه مضر نباشد علمیکه نزد خدائے عز و جل عزیز است و اشرف موجودات آنرا وسیله
دنیائے دنیه از مال و جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است

(c) ketabton.com: The Digital Library

وبدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عز و جل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانه عزت دادن
بغایت مستقبح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدلیس و افتا وقتی نافع
آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبهٔ حب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت حالی
باشد و علامت این خلوص زهد در دنیا است و بی رغبت بودن است از دنیا و ما فیها علمائیکه
باین بلا مبتلا اند و به محبت این دنیه گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوء و شرار مردم و لصوص
دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلائق می انگارند و یحسبون
انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانساهم
ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون عزیزے
شیطان لعین را دید که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز سر
آنرا پرسید لعین گفت که علماء سوء این وقت درین کار با من خود مدد عظیم کردند و مرا
ازین مهم فارغ ساختند والحق درین زمان هر سستی و مداهنتی که در امور شرعیه واقع شده است
و هر فتوری که در ترویج ملت و دین ظاهر گشته است همه از شومی علماء سوء است و فساد
نیات ایشان آرے علمائے که از دنیا بی رغبت اند و از حب جاه و ریاست و مال بی رغبت
آزاد از علماء آخرت اند و ورثهٔ انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بهترین خلائق
ایشانند که فردائے قیامت سیاهی ایشان را بخون شهدائے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
و پلهٔ این سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عبادة در شان ایشان متحقق است ایشانند که
جمال آخرت در نظر شان مستحسن آمده و قباحت دنیا و شناعت آن مشاهده گشته آنرا بنظر بقا
دیدند و این را بداغ زوال متسم یافتند لاجرم خود را بباقی سپردند و از فانی باز داشتند شهود
عظمت آخرت ثمرهٔ شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لوازم

(c) ketabton.com: The Digital Library

شہود و عظمت آخرت است لِاَنَّ الدُّنیا وَالْاٰخِرَۃَ ضَرَّتَانِ اِنْ رَضِیَتْ اِحْدٰھُمَا سَخِطَتِ الْاُخْرٰی اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد است ۔ ع مَا اَحْسَنَ الدِّیْنَ وَالدُّنْیَا لَوِاجْتَمَعَا آرے جمعی از مشائخ کہ از خود و بایست خود بتمام برآمده اند بواسطۂ بعضے نیات حقانیہ اختیار صورت اہل دنیا نموده اند و بظاہر راغب مینمایند فی الحقیقت ہیچ تعلقے ندارند و از ہمہ فارغ و آزاد اند رجال لَا تُلْھِیْھِمْ تِجَارَۃٌ وَّلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰہِ تجارت و بیع ایشانرا مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند قَدَّسَ اللّٰہُ تَعَالٰی سِرَّہُ الْاَقْدَسَ کہ در بازار مِنٰی تاجرے را دیدم کہ پنجاه ہزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظہ دل او از حق سبحانہ غافل نگشت ؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقام سرکشی آید و نقض عهد نماید بتکرار این کلمه تجدید ایمان باید نمود قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ جَدِّدُوْا اِيْمَانَكُمْ بِقَوْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بلکه همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره هوازه در مقام خبث است در حدیث آمده است در فضائل این کلمه اگر آسمانها زمین ها را در پله نهند و این کلمه را در پله دیگر هر آئینه این پله راجح آید بر پله دیگر وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ

مکتوب پنجاه و سیوم

نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدر یافته در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم است

وَمِمَّا يُنَاسِبُ ذٰلِكَ نَبَّهَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰى جَادَّةِ اٰبَائِكُمُ الْكِرَامِ شنیده شد که بادشاه اسلام از حسن نیت مسلمانی که در نهاد خود دارند با ایشان فرموده اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ عَلٰى ذٰلِكَ مسلمانان را به ازین چه بشارت و ماتم زده گان را به ازین چه نوید لیکن چون حقیر بواسطه همین غرض متوجه خدمت علیه است چنانچه مکرر اظهار آن نموده بضرورت درین باب به گفتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود وَصَاحِبُ الْغَرَضِ مَجْنُوْنٌ معروض میگرداند که علماء دیندار خود اقل قلیل اند که از حب جاه و ریاست گرفته باشند و مطلبی غیر از ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علما طرفی خواهد گرفت و اظهار فضیلت خود خواهد نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توسل قربت پادشاه خواهد ساخت ناچار مهم دین ابتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علما عالم را در بلا انداخت و همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد وَالْعِيَاذُ بِاللّٰهِ

سُبْحَانَهُ مِنْ ذٰلِكَ وَمِنْ فِتْنَةِ الْعُلَمَاءِ السُّوْءِ اگر یک عالم را از برائے این غرض انتخاب کنند بہتر مینماید اگر از علماء آخرت پیدا شود چہ سعادت کہ صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نشود بعد از تامل صحیح بہترین این جنس را اختیار کنند مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّهُ لَا یُتْرَكُ كُلُّهُ نمیدانم چہ نویسم ہمچنانکہ خلاصی خلائق وابستہ بوجود علما است خسران عالم نیز بایشان مربوط است بہترین علما بہترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلائق ہدایت و اضلال را بایشان مربوط ساختہ اند عزیزی ابلیس لعین را دید کہ فارغ و بیکار نشستہ است سر آنرا پرسید گفت علماء این وقت کار ما میکنند و در اغوا و اضلال کافی اند ؎ عالم کہ کامرانی و تن پروری کند او خویشتن گم است کرا رہبری کند غرض کہ درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشتہ اقدام خواہند نمود چون کار از دست برود علاجی نمی پذیرد و ہر چند شرم می آید کہ کسی امثال این سخنان بارباب فطانت صحیحہ اظہار سازد اما این معنی را وسیلہ سعادت خود دانستہ مصدع می گردد

مکتوب پنجاہ و چہارم

نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در بیان آنکہ اجتناب از صحبت مبتدع لازم است ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدعہ شیعہ شنیعہ اند وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِكَ عَظَّمَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَیَسَّرَ اَمْرَكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَیْغِ الْبَصَرِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا مَنْ لَمْ یَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ یَشْكُرِ اللّٰهَ کسی کہ شکر آدمی بجا نیاورد شکر خدائی عز و جل بجا نیاورد پس بر ما فقیران شکر احسانہائی شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجہ ما شما بودہ اید بطفیل شما دران جمعیت طلب حق سبحانہ و تعالی کردیم و حظہای وافر بردیم و ثانیاً چون بحکم

(c) ketabton.com: The Digital Library

دست وپائی بزند بحکم مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ یحتمل که این بے استطاعت
داخل آنجماعهٔ کرام سازند مثل خود را مثل آن زال می انگارد که ریسمان چند تنیدهٔ خود را در
سلک خریداران حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام ساخته بود امید
است که درین نزدیکی اِنْشَاءَ اللّٰهُ الْعَزِیْزُ بشرف حضور مشرف گردد متوقع از جناب شرف
ایشان آنست که چون استطاعت وقرب بادشاه بروجه اتم ایشان را حق سبحانه وتعالی میسر
ساخته است در خلاء وملاء در ترویج شریعت محمدی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها
ومن التسلیمات اکملها کوشند ومسلمانان را از غربت برآرند حامل رقیمهٔ نیاز مولانا حامد از
سرکار اقبال آثار وظیفهٔ مقرره دارد پارسال ظاهر از حضور یافته بود امسال نیز امیدوار آمده
است دولت حقیقی ومجازی میسر باد

مکتوب چهل وهشتم

نیز بسیادت ونقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در ترغیب بر تعظیم علما وطلبهٔ
علوم که حاملان شریعت اند نَصَرَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ عَلَی الْاَعْدَاءِ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْاَنْبِیَاءِ
عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ مرحمت نامهٔ گرامی که فقرا را بآن
نواخته بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد تسلیم مؤفق مرقوم فرموده بودند
جزوی خرچے برائے طالبعلمان وصوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالبعلمان بر صوفیان
در نظر همت بسیار زیبا در آمد بحکم اَلظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ امید است که در باطن شریف نیز
این جماعهٔ کرام تقدیم پیدا کرده باشند کُلُّ اِنَاءٍ یَتَرَشَّحُ بِمَا فِیْهِ ع ادکوزه برون همان تراود
که در دست ٭ ودر تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند

صه یعنی ظاهر دریاچه باطن است ۱۲ — چون برون ادکوزه همان تراود که در دست

(c) ketabton.com: The Digital Library

وملت مصطفویه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بایشان برپاست فردای
قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید دخول جنت وتجنب از نار
وابسته باتیان شریعت است انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته علیهم که بهترین
کائنات اند بشرائع دعوت کرده اند ومدار نجات بر آن مانده ومقصود از بعثت این اکابر
تبلیغ شرائع است پس بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت واحیای حکمی از احکام آن
علی الخصوص در زمانیکه شعائر اسلام منهدم شده باشند کرورها در راه خدای عز وجل علا
خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شرعیه را رواج دادن چه درین فعل اقتدا
بانبیاست که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوات والتسلیمات ومشارکت است
بآن اکابر ومقرر است که کاملترین حسنات بایشان مسلم فرموده اند وخرج کردن کرورها غیر این
اکابر را نیز میسر است وایضا در اتیان شریعت مخالفت تمام است با نفس که شریعت بر خلاف
نفس وارد شده است ودر انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بلی انفاق اموال
را که برای تائید شریعت باشد وترویج ملت درجه علیا است وانفاق جبلی باین نیت
خرج کردن برابر خرج لکها است در غیر این نیت اینجا کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار از
صوفی وارسته چون مقدم باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب العلم
با وجود گرفتاری سبب نجات خلائق است چه تبلیغ احکام شرعی از وی میسر است اگرچه
خود بآن منتفع نشود وصوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلائق کاری
ندارد شخصی که کثرت نجات با وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود
در مانده باشد آری صوفی را که بعد از فنا وبقا وسیر عن الله وبالله بعالم گردانیده باشند
وبدعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبی دارد داخل مبلغان شریعت است حکم علماء

(c) ketabton.com: The Digital Library

عالم که در طریقت التصوف شامل نیست گفتار آن صحت نیست بخاطریکه پیغمبر (ص) هم نبی بود هم ولی نبوت به شریعت تعلق دارد ولی به ولایت طریقت تعلق دارد در این باره سه مکتوب ذیل آمده.

مکتوب شصت و دوم ۶۲

بجناب میرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله ایست از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذبه که بعد از سلوک ست از مقاصد است وما ینا سب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی طریقه وصول را دو جزو است جذبه و سلوک و بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوکست از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبه که بعد از تمامی سلوکست و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است جذبه و تصفیه سابقه از برای تسهیل مسالک سلوکست بی سلوک کار نمی کشاید و بی قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید جذبه اولی کالصورت است مر جذبه اخری را فی الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند پس مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشائخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت نهایت است در بدایت والا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد تحقیق این مبحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته بتفاصیل ذکر یافته است القصه عبور از صورت بحقیقت ضروریست و اکتفا از حقیقت بصورت از دوریست حققنا الله سبحانه بالحقیقة الحقة وجنبنا عن الصورة الباطلة بحرمة النبی المختار وآله الاطهار علیه وعلیهم من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها

(c) ketabton.com: The Digital Library

عقاید مسلمین آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد در حقیقت منکر طریقت

است سه مکتوب اشاره به همین دلیل دارد

(۲۸۵)

مکتوب دویست و هشتاد و پنجم

بسید محب الله الهٔ آبادی صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و رقص و بعضے از معارف

بروح تعلق دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

بدان ارشدک الله تعالی طریق السداد والهمک صراط الرشاد که سماع و وجد

(c) ketabton.com: The Digital Library

جماعه را نافع است که بتقلب احوال متصف اند و به تبدل اوقات متسم وقتے حاضر اند و وقتے
غائب گاہے واجد اند و گاہے فاقد ایشانند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه
از صفتے به صفتے و از اسمے باسمے منتقل و متحول اند تلون احوال نقد وقت ایشان است
و تشتت آمال حاصل مقام ایشان دوام حال در حق ایشان محالست و استمرار وقت
در شان شان ممتنع زمانے در قبض اند و زمانے در بسط فهم ابناء الوقت و معلولون ثم
یعرجون و اخری یهبطون ارباب تجلیات ذاتیه که بتمام از مقام قلب برآمده بمقلب قلب
پیوسته اند و بکلیت از رقیت احوال بمحول احوال محرر گشته اند محتاج بسماع و وجد نیستند
چه وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لا بل لا وقت لهم و لا حال فهم ابناء
الوقت و ارباب التمکین و هم الواصلون الذین لا رجوع لهم اصلا و لا فقد لهم قطعا من
لا فقد له لا وجد له آرے قسمے از منتهیان اند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان را نیز نافع است
بیان آن بتفصیل در آخر این مبحث تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اگر سوال کنند که
حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة و التحیة فرموده است لی مع الله وقت لا یسعه
فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل ازین حدیث مفهوم میشود که وقت دائمی نمیباشد جواب
گوئیم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضے از مشایخ ازین وقت وقت مستمر خواسته اند ای
لی مع الله وقت مستمر فلا اشکال جواب دیگر گوئیم که در وقت مستمر کیفیت خاصه نمیباشد
میدهد تواند بود که از وقت وقت نادر مراد دارند و این کیفیت نادره خواهند این زمان
نیز اشکال مرتفع میشود اگر سوال کنند که سماع نغمه تواند بود که در تحصیل آن کیفیت نادره
داشته باشد پس منتهی نیز برائے تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت جواب گوئیم که تحقق
کیفیت غالبا در حین اداء نماز است و اگر در بیرون نماز احیانا دست دهد نیز از نتائج و ثمرات
آنست تواند بود که در حدیث قرة عینی فی الصلوة اشارة باین کیفیت نادره باشد

(c) ketabton.com: The Digital Library

(ترجمه: نزدیک تر بودن بنده به پروردگار خود در نماز است و سجده کن یعنی نماز گذار نزدیک شو)

وایضاً در خبر است اَقْرَبُ مَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِی الصَّلٰوۃِ وَقَالَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی وَاسْجُدْ
وَاقْتَرِبْ وشک نیست که در هر وقتیکه قرب الٰهی جل شانه میسر است گنجایش غیر دران وقت
مستفی تر است پس از خبر و ازین کریمه نیز مفهوم میشود که آن وقت در نماز است دلیل بر استمرار وقت و دوام
وصل اتفاق مشایخ است قَالَ ذُوالنُّوْنِ الْمِصْرِیُّ مَا رَجَعَ مَنْ رَجَعَ اِلَّا مِنَ الطَّرِیْقِ وَمَنْ وَصَلَ
لَا یَرْجِعُ ویاد داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه و در
طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم امر مقرر است بالجمله انکار از دوام وقت علامت
نارسائی است وشذوذ قلیلی از مشایخ کَابْنِ الْعَطَاءِ وَاَمْثَالِهٖ که بجواز رجوع واصل بصفات بشریت
قائل گشته اند و از انجا عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند نه در وقوع چه رجوع
البته واقع نیست کما لا یخفی علی اُولِی الْاَلْبَابِ پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع واصل ثابت شد و خلاف
بعض راجع بجواز رجوع گشت ٭ هٰذا ٭ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات
کمال و حصول مشاهده جمال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهد و تسلیه تامه حاصل میشود
که از عروج بمنازل وصول باز میدارد چه منازل وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا غایت
منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بمدد سماع ایشان را عروجی بمنازل قرب
میسر می شود و بعد از تسکین از ان منازل فرود می آیند آثار رنگی از ان مقامات عروج همراه
می آرند و بان رنگ متصبغ میگردند این وجد بعد از فقد نیست چه فقد در حق ایشان مفقود است
بلکه با وجود دوام وصل از برای ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع دو وجد منتهیان
و واصلان آری بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذبه عطا میفرمایند لیکن چون برودت قوت
دارد جذبه تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایه نمیکند محتاج بسماع میگردند طائفه دیگر از مشایخ
اند قدس الله تعالی اسرارهم که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

(c) ketabton.com: The Digital Library

(بیہ مدافعت و بے منازعت و معنی مزاحمت تنگی نمودن بکسے)

می آیند و ارواح ایشان بے مزاحمت نفوس در مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند
از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متمکن و راسخ گشته است مددے بروح میرسد روح را بواسطه
آن امداد مناسبت خاصه بمطلوب پیدا میگردد آرام این بزرگواران بعبادات است و تسکین
در ادائے حقوق بندگی و طاعات میل عروج در نهاد ایشان کم است و شوق صعود در وطن
شان قلیل هنوز بمتابعت ملت جبین وقت ایشان لامع است و بکحل اتباع سنت
بصیرت شان مکتحل لاجرم حدید البصر اند از دور چیزے می بینند که نزدیکان در ابصار آن عاجز
هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل
القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند و نور
اصل از عروج کفایت می بخشد جماعه مقلدان از اهل سماع و وجد که بر عظم شان این بزرگواران وقف
نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زهاد گویا عشق و محبت را منحصر در رقص و وجد
میدانند و طائفه دیگر از منتهیان آنانند که بعد از قطع مسالک سیر الی الله و تحقق به بقاء بالله
ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلاب انجذاب کشان کشان بے برند بر دوست
انجا از سیر ایت ممنوع است و تسلیه ایشان را غیر جاذبه عروج محتاج بامور غریبه نیستند سماع و رقص
و تنگنائے خلوت ایشان باز نیست وجد و تواجد را با ایشان کار نه باین عروج انجذابی
بنهایت نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسند و بواسطه متابعت انسر و علیه علی آله الصلوات
والتسلیمات والتحیات از مقامیکه مخصوص بآن سرور است علیه الصلوة والتحیة نصیبے میبینند
این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از آن مقام نصیب ندارند اگر بمحض فضل ایزدی
جل شانه این نوع واصل نهایة النهایت را بعالم باز گردانند و فرصت مستعدان با دو حواله نمایند
نفس او در مقام بندگی فرود می آید و روح او بمزج نفس متوجه جناب مقدس است او است که جامع کمالات
فردیه است و حاوی تکمیلات قطبیه و اغنی بالقطب هم نافع لارشاد کل قطب لکونه حاوی علوم مقامات

فرستادن — اجابت کننده — قطب گردیدن

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلقی و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نه ظل است و نه اصل از ظل و اصل
او را گذرانیده اند این نوع کامل مکمل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و ازمنه
متباعده بظهور آید هم مغتنم است عالمی از وی منور گردد نظر او شافی امراض قلبیه است
و توجه او دافع اخلاق ردیه تمام ضیه اوست که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرود آمده است
و آرام و انس بعبادات گرفته بمقام عبدیت که فوق آن مقامی نیست در مقامات ولایت ازین
طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه دعوت از ولایت خاصه نبوت
بهره مند است بالجمله در شان او این مصراع صادق است ؎ آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
هذا مبتدی را سماع و وجد مضر است و منافی عروج حیث بشرائط واقع شود ثمره از شرائط
سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی وجد او معلول است حال او وبال است
حرکت او طبعی است تحرک او مشوب بهوای نفسانی وَاعْتَنِی بِالْمُبْتَدِئِینَ مَنْ لَمْ یَکُونُوا مِنْ أَرْبَابِ
الْقُلُوبِ وَأَرْبَابُ الْقُلُوبِ مُتَوَسِّطُونَ بَیْنَ الْمُبْتَدِئِینَ وَالْمُنْتَهِینَ وَالْمُنْتَهِی هُوَ الْفَانِی فِی اللهِ
وَالْبَاقِی بِاللهِ وَهُوَ الْوَاصِلُ الْکَامِلُ وَلِلْانْتِهَاءِ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ وَلِلْوُصُولِ مَرَاتِبُ
لَا یُمْکِنُ قَطْعُهَا أَبَدَ الْآبِدِینَ بالجمله سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتهیان را نیز چنانکه
بالا گذشت لیکن باید دانست که ارباب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جماعه راست
که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاهدات شاقه میخواهند که قطع مسافت نمایند سماع
و وجد درین صورت این جماعه را ممد و معاون است و اگر ارباب قلوب از مجذوبان باشند
قطع مسالک سیر ایشان را بمدد جذبه است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع ارباب
قلوب غیر مجذوب را مطلقاً نافع است بلکه انتفاع از آن مشروط بشرائط است وَبِدُونِهَا
تَفْرُطُ الْفَسَادِ و از جمله آن شرائط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر بتمامی خود معتقد است

ع ؎ و این اجتهادی کسی است که از ارباب قلوب نباشد و تطلب باحوال قلب خود و ارباب قلوب متوسط اند میان مبتدی و منتهی و منتهی آن است که فنا فی الله
و بقا بالله در معرفت گردیده است و واصل کامل و انتهاء درجات است که بعضی از فوقیت است بعضی و وصول را هم مراتب است
که قطع آنها ممکن نیست الی آخر النهایات و المصنف

(c) ketabton.com: The Digital Library

محبوس است آرے سماع او را نیز بنحوے از عروج می بخشد اما بعد از تسکین از ان مقام فرود می آید
وشرائط دیگر آن است که در کتب اکابر مستقیم الاحوال کعوارف المعارف بنحوے مبین شده اند که اکثر
آنها در ابنائے این وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و رقص که درین وقت شائع شده است
واین نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته است شک نیست که مضر محض است و منافی صرف
عروج در انجا معنی ندارد و ضعود در آن صورت متصور نیست انداد و اعانت از سماع درین محل
مفقود است مضرت و منافات موجود * تنبیه * سماع و رقص هر چند نسبت به بعضے منتهیان
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند از اوساط اند و تا مراتب عروج
ممکن الحصول بتمام طی نکنند حقیقت انتها از ینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر
الی الله است و نهایت این سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست بعد از ان سیر در ان اسم
وما یتعلق به است و چون از اسم و جمیع ما یتعلق به مما ینکشف علی اربابه گذشته بمسمائے حقیقی
برسد و در انجا فنا و بقائے پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا
و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت
نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از طے منازل عروج و معنی بے نهایتی آن سیر آنست که
اگر سیر در ان اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در ان متحقق گردد هرگز بنهایت آن نرسد چه هر اسم
مشتمل بر شیونات مندرجه بے نهایت است اما در وقت عروج اگر خواهند که او را از ان اسم گذرانند
تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بغایة النهایت برسد و اگر همانجا مستهلک گشت زهے
شرافت و اگر برائے تربیت خلق بازش آورد زهے فضیلت گمان مکنی که وصول بآن اسم
امر آسان است جانے می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا کرا ازین میان باین نعمت
قصوے سرفراز گردانند و آنکه تو آن را تنزیه و تقدیس خیال میکنی بساست که عین تشبیه و تنقیص است

(c) ketabton.com: The Digital Library

بلکہ بسیارے از مراتب کہ تو آنرا تنزیہ خیال میکنی از مقام روح نیز پایان تر است تنزیہے کہ فوق العرش
ترا متخیل میشود نیز داخل دائرہ تشبیہ است و آن مکشوف و منزہ از عالم ارواح است چہ عرش محدد جہات
و منتہائے ابعاد است عالم ارواح ماورائے عالم جہات و ابعاد است چہ روح لامکانی است در
مکان نمیگنجد و روح را در ماورائے عرش اثبات نمودن ترا در وہم نیندازد کہ روح از تو بعید است و مسافت
دور و دراز در میان تو و روح است نہ چنین است روح را نسبت با جمیع امکنہ با وجود لامکانیت
برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد تا بآنجا رسی نتوانی دریافت طائفہ از صوفیہ کہ بتنزیہ
روحی رسیدہ اند و فوق العرش آنرا دریافتہ اند تنزیہ الٰہی جل شانہ تصور نمودہ اند و علوم و معارف
آن مقام را از غوامض علوم گفتہ و سر استوار او درین مقام حل کردہ و حق آنست کہ آن نور روح
است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباہے پیدا شدہ بود اما چون عنایت
خداوندی جل سلطانہ از آن ورطہ گذرانیدہ دانست کہ آن نور نور روح بود نہ نور الٰہی جل سلطانہ
الحمد للہ الذی ھدانا لھذا وما کنا لنھتدی لولا ان ھدانا اللہ و چون روح لامکانی است
و بصورت بیچونی و بیچگونگی مخلوق است لاجرم محل اشتباہ مے گردد واللہ یحق الحق وھو
یھدی السبیل و جماعہ از ایشان کہ آن نور روح فوق العرش را گرفتہ فرود می آیند و بآن بقاء
پیدا میکنند خود را جامع بین التشبیہ والتنزیہ میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
فرق بعد الجمع تصور میکنند امثال این مغالطات صوفیہ را بسیار است وھو سبحانہ العاصم
عن مظان الاغلاط و محال الاحتباط باید دانست کہ روح ہر چند نسبت بعالم بیچون است
اما نظر بہ بیچون حقیقی داخل دائرہ چونست گویا برزخ است در میان عالم چون و در میان بناء
قدس بے چون حقیقی پس رنگ ہر دو طرف دارد و ہر دو اعتبار در وے صحیح است بخلاف
بیچون حقیقی کہ چون را بوے اصلاً راہ نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج ننماید بآن اسم رسد
پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و بتمام از لوازم مکان می باید برآمد بعد از آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراتب لامکانیت عالم ارواح را نیز طے باید نمود آن زمان تا بآن اسم رسد خواجه پندارد که مرد
واصل است ٭ حاصل خواجه بجز پندار نیست ٭ فَهُوَ سُبْحَانَهُ وَرَاءَ الْوَرَاءِ وَرَاءَ این عالم خلق عالم
امر است و وراء عالم امر مراتب اسماء و شیونات است ظلاً و اصالةً اجمالاً و تفصیلاً و وراء این
مراتب ظلی و اصلی و کونی و الهی و اجمالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا کرا باین جست و جو نوازند
و کدام صاحب دولت را باین سعادت مشرف سازند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ همت بلند باید داشت و بهر چه در راه بدست افتد قناعت نباید کرد و وراء ما وراء
وراء می باید جست ع كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سُعَادَ وَدُونَهَا ٭ قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُونَهُنَّ جُيُوفُ
تنبیه آخر ٭ دوام وصل و استمرار وقت کسے اسلم است که بعد از تحقق فناء مطلق ببقاء بالله
مشرف شده باشد و علم حصولی او بعلم حضوری تبدیل یافته است این مبحث را به بیان واضح لائح گردانیم
بدانکه هر علمیکه عالم را از ما وراء ذات خود حاصل میگردد طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است در ذهن عالم علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوریست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است در ذهن
متوجه معلوم است و چون آن صورت از ذهن زائل گشت آن توجه ذهن نیز زائل گشت
پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری که غفلت از معلوم در انجا
غیر متصور است چه منشا تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز بذات
دائمی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقاء بالله علمے است حضوری که زوال آن متصور نیست
گمان نکنی که بقاء بالله عبارتست از آنکه خود را عین حق یابی چنانکه بعضے ازین طائفه حق الیقین را
باین عبارت تعبیر نموده اند نه چنین است بقاء بالله که بعد از فناء مطلق میسر شود باین قسم علوم مناسبت
ندارد این حق الیقین که بعضے گفته اند مناسب بقائے است که در جذبه دست میدهد بقائے که
مقصود ما است دیگر است ع ذوق این مے نشناسی بخدا نبخشی ٭ پس استمرار توجه و دوام حضور

العرب — فلله لا ندری لذی الخرابة ٭ ولا نشوة حتی تذوق وتسکرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

درصورتِ بقاء باللہ ثابت شد پیش از تحقق ببقاء باللہ دوام ممکن نیست اگرچہ بسیارے را پیش از
رسیدن باینمقام این معنے متوہم میشود علی الخصوص در طریقۂ علیۂ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
والحق ما حققتُ والصواب ما الہمتُ واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب والیہ تعالیٰ المرجع والمآب
الحمد للہ رب العالمین اولاً وآخراً والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ دائماً وسرمداً

(c) ketabton.com: The Digital Library

و بواسطهٔ بعضے نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح دران حکم رخصت است بخلاف
اکابر این سلسلهٔ علیه که سر موئے مخالفت سنت تجویز نه کرده اند و ابداع و احداث رد انداشته پس
مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولے و
انسب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب در کمال رفعت و جماعهٔ از متاخرین خلفائے ایشان که
اضاع این بزرگواران گرفته بعضے امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و رقص و جهر اختیار کرده
شان آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که باین محدثات
و بدعات تکمیل و تتمیم این طریقه مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضاعت آن می کوشند والله
یحق الحق وهو یهدی السبیل

مکتوب دویست و هشتاد و هفتم

حقائق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدر دریافته در بیان جذبه و سلوک و معارف
مناسب این دو مقام اند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا وما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق وختمهم بافضلهم
واکملهم محمد الذی جاء بالصدق صلوات الله سبحانه وبرکاته وتحیاته علیه وعلی
آله وعلیهم وعلی من تابعهم اجمعین الی یوم الدین آمین چون دیده شد که طالبان بواسطهٔ
قلت همت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل مکمل سلوک طویل او مطلب رفیع را
راه قصیر و مقصد وضیع فرو آورده اند و بهر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و نقیر اکتفا نموده و همان را
مقصد پنداشته و خود را بحصول آن کامل و منتهی انگاشته اخوالیکه منتهیان راه و واصلان درگاه
بانجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلاء قوت متخیله
و آن احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخواب اند و رگرمو شے شتر شد

(c) ketabton.com: The Digital Library

از بحر عمیق بقطره یا که بصورت قطره از دریای عمان بر شحه بلکه بصورت رشحه قناعت کرده اند چون
بیچون تصور کرده از بیچون بیچون آرام گرفته اند نادانند را یا مانند تخیل نموده از بی مانند بمانند گردیده
احوال جماعه که بتقلید ایمان بی چون آورده اند و بی مانند را گردیده از احوال این طالبان
تمام ناکرده و تشنگان آرام بسراب گرفته بمراتب بهتر است از محق یا مبطل و از مصیب یا مخطی
فرق بسیار است وای بر طالبان بمطلب نارسیده که محدث را قدیم میدانند و چون را بیچون
می انگارند اگر بکشف غیر صحیح ایشان را معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند بر بنگاه
ان نسینا او اخطانا مثلا شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقا
در اثنای راه خانه شبیه بخانه کعبه او را پیش آمد اگرچه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال
کرد که کعبه است و همانجا معتکف گشت و شخصی دیگر خواص کعبه را از و اصلان کعبه معلوم ساخته
تصدیق به کعبه کرد این شخص هرچند گامی از طلب براه کعبه نزده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته
است و در تصدیق خود محق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است آری حال طالبی
که هرچند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته است از حال مقلد محق که قدمی در راه
مطلب نزده است بهتر است چه او با وجود حقیت تصدیق بمطلوب قطع مسافت راه مطلوب
فی الجمله کرده است پس مزیت او را متحقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال او
خود را بمسند شیخی و اقتدا خلق کشیده اند و بعلت منقصت خویش استعداد بسیاری از مستعدان
را ضائع ساخته اند و بشومی برودت صحبت خود حرارت طلب طالبان را زائل گردانیده اند ضلوا
فاضلوا اضلوا فاضلوا این تخیل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
بجذب نارسیده بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب متشارکند و بظاهر در عشق و محبت
متساوی اگرچه فی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم دگر جدا است
چه نسبت خاک را با عالم پاک ؛ در ابتدا هرچه هست معلول است و بر غرض محمول و در انتها

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحق است برائے حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشابهت
صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تخیل می شود و چون در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه جذبه بر
سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نه شده اند این قسم تخیل و این
نوع توهم بسیار است و جمعے را هم از ایشان که احوال منقلبه در مقام جذبه حاصل میشود و از حالے بحالے
میروند قطع منازل سلوک و طے مسالک سیر الی الله مے انگارند و آن تقلبات خود را مجذوب
سالک میدانند بخاطر فاتر قرار یافت که فقره چند نوشته شود در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق درمیان
این هر دو مقام با ذکر بعضے از خواص ممیزهٔ هر یک از دیگرے و فرق درمیان جذب مبتدی و جذب
منتهی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ
الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۔ فَسَرَعْتُ فِيهِ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ سُبْحَانَهُ وَهُوَ سُبْحَانَهُ يَهْدِي
السَّبِيلَ وَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ الْوَكِيلُ این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
در بیان معارفے که بمقام جذبه متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک دارد و خاتمه بیان
بعضے علوم و معارف متفرقه است که طالبان را دانستن آنها کثیر المنفعت است **مقصد اول**
بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر راهے که منجذب شوند
اکثر جرگهٔ ارباب قلوب اند بے سلوک و تزکیهٔ نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بمقلب قلب
پیوست انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است نه اصلی
چه نفس با روح درین مقام ممتزج است و ظلمت با نور درین معامله مختلط بالکلیه و ضیق مقام قلب
با آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
برائے توجه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست با دام
که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامعهٔ قلبیه محکم و برپا است انجذاب خالص روحی متصور
نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مسالک سیر الی الله و تحقق سیر فی الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدانکه معنی فرق و جمع چنانچه مکتوب بیست و شصت و هشتم از رسالهٔ مشربیه نقل نموده اند از آنجا مطالعه نمایند ۱۲

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع که بسیر عن الله بالله تعلق دارد صورت بندد ۵ هر گدائے
مرد میدان کے شود ۵ پشه آخر سلیمان کے شود ۵ فظهر الفرق بین جذب المنتهی وجذب
المبتدی ۵ شهود این مجذوبان از ارباب قلوب در پردهٔ کثرت ست این معنی را معلوم کنند یا نه و شهود
شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بلطافت و احاطه و سریان بموجد خود بصورت شبیه است
ان الله خلق آدم علی صورته و باین مناسبت شهود روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس
و احاطه و سریان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک عبور نمیکند مگر تا بمقام فوق
نه بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر شان از مقام روح بالا نرود و شهود
جز روح امر دیگر نباشد نظر بفوق روح موقوف است برسیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته بحصول فنا است
که نهایت سیر الی الله معتبر است ۵ هیچکس را نه گرد و ادنا ۵ نیست راه در بارگاه کبریا
اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانهٔ این بزرگواران بماوراء و ورای
شهود و شعار فست همچنانکه مقصد ایشان بیچون و بیچگونه است اتصال ایشان باو سبحانه نیز بیچون
و بیچگونه است چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه ۵ اتصالے
بے تکیف بیقیاس ۵ هست رب الناس را با جان ناس ۵ احاطه و سریان و قرب و معیت
حق سبحانه نزد محققین ارباب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
الله تعالی سعیهم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیحاصلی و دوریست نزدیکان
حکم بقرب نمی کنند بزرگے میفرماید ۵ هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
تصوف اینست علمے که متعلق بتوحید وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است ارباب
قلوب که جذبه پیدا نکرده اند و براه سلوک قطع منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
مجذوبانے که بسلوک از قلب بکلیت متوجه بمقلب قلب اند ازین علوم تبری می نمایند و مستغفر

بقواعد عربی بکسر را باید خواند ۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشند بعضے از مجذوبان باشند که هرچند براه سلوک درآیند وطی منازل نمایند اما نظر شان از مقام
طرف قطع نشود و رو بفوق پیدا کنند آمثال این علوم دامن ایشان نمیگذارد و ازین ورطه نمی
توانند برآمد لهذا در عروج بمدارج قرب و صعود بمعارج قدس کند و لنگ اند ربنا اخرجنا من
هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا
قربت وصول بنهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هرچند بتنزیه بیشتر مناسبت پیدا شود عالم
صانع بے مناسبت ترمیباید این زمان عالم را عین صانع دانستن و یا صانع را محیط عالم پنداشتن
بلات معنی ندارد ما للتراب و رب الارباب **معرفت** حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره الاقدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت آنست که
انجذاب و محبتے که منتهیان را در نهایت میسر میشود درین طریق در انجذاب و محبتے که در ابتدا پیدا
میشود مندرج است زیرا که انجذاب منتهی انجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی و چون
قلب برزخ است میان روح و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص
این اندراج را باین طریق هرچند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اکابر
این خانواده طریقے از برائے حصول این معنی وضع نموده اند و مسلکے از برائے وصول این مطلب
معین کرده اند و دیگران را این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست ندارند و ایضا این بزرگوران
در مقام جذبه شان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست نادر است و لهذا بعضے ایشان را
درین مقام بے آنکه قطع منازل سلوک نمایند فنائے و بقائے شبیه بفنائے و بقائے ارباب سلوک
حاصل میشود و شربے از مقام تکمیل که شبیه بمقام سیر عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
نسبت مستعدان می نمایند تحقیق این بحث عنقریب تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی این جا دقیقه
لطیف باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن نحوے از توجه مقصود حاصل بود چون بدن
متعلق گشت آن توجه زائل شد اکابر این سلسله علیه طریقے از برائے ظهور آن توجه سابق وضع نموده

(c) ketabton.com: The Digital Library

اند لیکن چون روح متعلق ببدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است و شک نیست
که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتهیان راست بعد از فنائے روح است
و بقائے او بوجود حقانی که معبر به بقائے بالله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجهے است که با وجود هستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
فرق درمیان توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فنائے روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند و بس پس مراد
از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
بدایت محال است تواند بود که عدم اتیان لفظ صورت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
والحقیقة ما حققت بعون الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان بی تعقل و کسب است بلکه متوجه
و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و اثرے است از توجه سابق روح که بالکل بواسطه تعلق
ببدن زائل نشده است کسب و تعقل از برائے ظهور توجه سابق جامعه راست که بواسطه این تعلق توجه
سابق را فراموش کرده اند کسب گویا از برائے تنبیه بر توجه سابق است و تذکیر است مر آن دولت
گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجه سابق
بالکلیه از توجه کلی بمتوجه الیه بالفعل و گم شدن دران خبر میدهد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایة
ما فی الباب در سابقان آن توجه شمول و سریان در کلیه ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز حکم
روح شان میگیرد کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق درمیان شمول محبوبان و شمول سابقان
در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی اربابه آرے محبان و اصل
و مریدان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالبرق است دائمی نیست شمول دائمی خاصه
محبوبان است ٭ **معرفت** ٭ مجذوبان از باب قلوب چون در مقام قلب تمکن و رسوخ پیدا
کنند و معرفتے و صحوے که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود میتوانند که طالبان را

(c) ketabton.com: The Digital Library

فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جماعه طلاب را حاصل شود هر چند از ایشان بکمال
نرسند چه ایشان خود بحد کمال نرسیده اند دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
که از ناقص کامل نیاید افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده ارباب سلوک است هر چند بنهایت
سلوک رسند و جذب منتهیان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان را بطریق سیر عن الله بالله فرود نیاورده باشند
چه منتهی غیر مرجوع بعالم مرتبه تکمیل و افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتی و توجهی نمانده تا افاده تواند نمود و شیخ متقدم
که برزخ مے گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو
جهت روح و نفس حظی وافر گرفته است از جهت روح از فوق استفاده میکند و از جهت نفس بما دون
خود افاده مے نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه با توجه خلق جمع شده است که هیچ کدام حجاب دیگرے نیست
پس افاده و استفاده معا او را حاصل است بعضی از مشایخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و الحق میخواهند
و شیخ برزخ را جامع بین التشبیه و التنزیه میگویند پوشیده نماند که این قسم برزخیت که بناء آن بر سکر است
لائق مقام شیخی که مبنائے آن بر صحو است نیست زیرا که نفس شان درین مقام در غلبات انوار روح
مندرج است و همان اندراج منشأ سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر
جدا است پس ناچار سکر را دران گنجایش نباشد بلکه آنجا همه صحو است که مناسب مقام عزت است هذا
و شیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آرند بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب متمکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
دارد و توجه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگرچه قلبی باشد نیز نصیبے بدست آورده
است لاجرم راه افاده بروے کشاده است بلکه گوئیم که کمیت افاده مجذوب متمکن بیش از کمیت افاده
منتهی مرجوع است و کیفیت افاده منتهی زیاده از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجوع را هر چند
بعالم مناسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت جدا است منصبغ برنگ اصل است
و بآن قیمت یابد و این مجذوب را مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقائے کہ عالم بآن بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطۂ مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند و
منتہی مرجوع کمتر لیکن افادۂ مراتب کمالات ولایت مخصوص بمنتہی است پس لاجرم در کیفیت افادۂ منتہی
راجح باشد و ایضاً منتہی را فی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت و توجہ
کار طالب را پیش می برد ہر چند بحد کمال نرساند و ایضاً نہایۃ توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل می شود
ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و در صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج در توجہ
قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود توجہ حادث است کہ پیشتر اصلاً موجود نبود
و موقوف بود بر فنائے روح بلکہ بر بقائے او بوجود حقانی پس لابد توجہ اول اسہل الحصول باشد و توجہ
ثانی متعسر الوجود ہر چہ اسہل است بیشتر است و ہر چہ متعسر است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل جہت
جذبہ شیخ مقتدا واسطہ نیست چہ آن نسبت او را اول حاصل شدہ بود کہ بواسطۂ نسیان بہ تنبیہ و تعلیم
محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند نہ شیخ تربیت و در جہت سلوک او برائے قطع منازل سلوک
شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب متمکن را بافادۂ عام
رخصت بدہد و در مقام تکمیل و شیخی نشاند چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد
و قابلیت کمال و تکمیل بر وجہ اتم داشتہ باشند در صحبت این مجذوب اگر افتند یحتمل کہ آن استعداد ضائع شود
و آن قابلیت برطرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از برائے زراعت گندم داشتہ باشد اگر تخم جو
گندم در آن زمین اندازند بار باندازۂ استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
چہ جائے بار کہ مسلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت او بیند و معنی افادہ
در وے یابد باید کہ افادۂ او را مقید سازد و بعضے قیود مثل ظہور مناسبت طالب بطریق افادۂ او
و عدم اضاعت استعداد این در صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدا چہ ہوائے
نفسانی از وے زائل نشدہ است بواسطۂ عدم تزکیۂ نفس و چون معلوم کند کہ طالب از وے بنہایۃ
افادۂ او رسیدہ و در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوے این معنی را ظاہر سازد

(c) ketabton.com: The Digital Library

نصیحت بدہد تا کارِ خود را از شیخ دیگر باتمام رساند و خود را منتہی ندانند و باین حیلہ راہ زنی مردم نکند و مثال
این شرائط کہ مناسبِ وقت و حال او داند مذکور سازد و بآن وصیت تمام نمودہ نصیحت بدہد اما منتہی
مرجوع و افادہ و تکمیل محتاج باین قیود نیست چہ او را بواسطہ جامعیت بجمیع طرق و استعدادات مناسبت است
پس از وے بقدرِ استعداد و مناسبت بہرہ تواند یافت چند تفاوت در سرعت و بطو بواسطہ قوت
مناسبت و ضعف آن و صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصل افادہ متساوی الاقدام
اند شیخ مقتدا را در وقت افادہ طالب التجا بجناب حق سبحانہ و اعتصام بحبل متین لہ خوفاً لمکرہ
سبحانہ فی مثل ہذا الاشتہار لازم است و این التجا چہ درین امر بلکہ در جمیع امور و در جمیع اوقات
حق سبحانہ و تعالی او را عطا فرمودہ است در ہیچ وقتے از اوقات در ہر فعلے از افعال از وے
منفک نمی شود ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم **مقصد ثانی** در
بیان آنچہ تعلق بسلوک دارد بدانکہ طالبے چون بطریق سلوک متوجہ فوق گردد اگر باسمیکہ رب او است
برسد و در ان فانی و مستہلک گردد اطلاق فنا بروے درست می آید و بعد از بقا بدان اسم اطلاق بقا
بروے مسلم است و باین فنا و بقا بمرتبہ اولے از ولایت مشرف می گردد لیکن اینجا تفصیل است کہ بسط
سخن در ان ضروریست **تمہید** فیضے کہ از ذات تعالی و تقدس میرسد دو نوع است نوعے است کہ
ایجاد و ابقا و تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و امثال آنہا تعلق دارد و نوعے دیگر بایمان و معرفت و سایر
کمالات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفاتست و نوع ثانی
بعضے را بتوسط صفات است و بعضے دیگر را بتوسط شیونات و فرق درمیان صفات و شیونات
بسیار دقیق است لا یظہر الا علی آحاد من الاولیاء المحمدی المشرب و لو علم انہ لکلہ لاحد
بحکم صفات در خارج موجود نداند بوجود زائد بر ذات تعالی و تقدس و شیونات مجرد اعتبار اند در ذات عز سلطانہ
این بحث بمثالے روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا بہ پایان فرود می آید این فعل طبعی در وے اعتبار
حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا می کند چہ از باب علم بواسطہ ثقل خود بمقتضائے علم خود از بالا بپایان

(c) ketabton.com: The Digital Library

ے آیند و توجه بفوق نمے کنند و علم تابع حیوة است و اراده
تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المقدورین
است این اعتبارات در ذات آب بمنزلهٔ شیونات است
اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزلهٔ صفات موجوده
است بوجود زائد آب را باعتبارات اولے حی و عالم و فاعل و مرید نمیتوان گفت از برائے این اسامی
ثبوت صفات زائده درکار است پس آنچه در عبارت بعضے مشایخ در اثبات اسامی مذکوره از برائے
آب واقع شده است مبنائے آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بنفی وجود صفات
نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون مخصوص
ذی الشان است و مقام صفات بخنین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم و اولیائے
که بر قدم وے اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات است
و سائر انبیاء و جماعه که بر اقدام ایشانند صلوات الله تعالی و برکاته علی نبینا و علیهم و علی جمیع
انبیائه و رسله وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اسمے که
آن سرور است علیه الصلوة والسلام و واسطهٔ وصول فیض دویم است ظل شان العلم است و این
شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن ظل معبر بقابلیت ذاتست تعالی و تقدس شان
علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم مر انها را باید دانست که این قابلیت
اگرچه برزخ است میان ذات عز شانه و میان شان العلم اما چون یک جهت او بیرنگ است
و آن جهت ذات است تعالی شانه و در برزخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برزخ بیرنگ جهت
دیگر که شان العلم است منصبغ است پس ناچار آن را ظل آن شان گفته شد و ایضاً ظل شے عبارت
از ظهور شے است اگرچه بشبه و مثال باشد در مرتبهٔ دویم و چون حصول برزخ بعد حصول طرفین است
لاجرم این برزخ در وقت مکاشفه در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باخر اطلاق

حیثیت مناسب افتاده وطائفه از اولیاء الله که بر قدم وے اند صلی الله تعالی علیه وعلیهم وسلم
وبارك اسمائے که از ارباب ایشان اند در وصول فیض ثانی ظلال آن قابلیت جامع اند وکالتفاصیل
اند مر آن ظل مجمل را وارباب سائر انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته علی نبینا وعلیهم وواسطه وصول
فیض اول وثانی ایشان را قابلیات اتصاف ذاتست عز سلطانه بصفات موجوده زائده وطائفه
که بر اقدام ایشانند ارباب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول وثانی وواسطه وصول
فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة والسلام قابلیت اتصاف ذاتست تعالی وتقدس
مر جمیع صفات را گویا قابلیتے که وسائل فیوض سائر انبیا اند صلوات الله وبرکاته علی نبینا
وعلیهم ظلال این قابلیت جامع اند وکالتفاصیل اند مر آن جامع مجمل را وطائفه که بر قدم آن سرور اند
علیه وعلیهم الصلوة والتحیة وسائط وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفاتند قدس
محمدیان را وسائل وصول فیض اول جدا آمد از وسائط وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یکے است
بعضے از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که رب آنحضرت علیه الصلوة والتحیة در قابلیت اتصاف منحصر
ساخته اند منشا آن عدم فرق میان شیون وصفات بلکه عدم علم است بمقام شیون والله یقول الحق
وهو یهدی السبیل پس محقق شد که رب آن حضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة رب الارباب است
هم در مقام شیون وهم در خانه صفات وواسطه وصول هر دو فیض است ونیز معلوم گشت که وصول
فیض مراتب کمالات ولایت آن حضرت علیه الصلوة والسلام از ذات است بتوسط امر زائد که شیون
عین ذات اند اعتبار زیادتی در ایشان از منتزعات عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص او گشت وکمل
تابعان او چون از راه او فیض میگیرند ایشان را نیز ازین مقام شربی بدست آمد ودیگران را چون وسائط
صفاتی در میان است وصفات بوجود زائد موجود اند حاجز حصین در میان افتاد وتجلی صفاتی نامزد
ایشان گشت باید دانست که قابلیت اتصاف هر چند اعتبار است وجود زائد ندارد چه صفات موجود
اند نه قابلیات اینجا اما چون قابلیات در رنگ برآخند میان ذات وصفات بلکه میان شیون وصفات

(c) ketabton.com: The Digital Library

وبرزخ رنگِ طرفین خود می گیرد و قابلیات نیز رنگِ صفات گرفته حائلیت پیدا کرده اند فراق است
اگر اندک است اندک نیست ٭ درونِ دیده اگر نیم موست بسیار است ٭ ازین بیان لائح گشت
که ظهورِ ذات تعالی و تقدس بے پردهٔ منافیِ تجلیِ شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است
لهذا آن سرور را علیه الصلوٰة والسلام والتحیة در جانبِ وصولِ فیضِ وجوهِ کمالاتِ ولایت
حائلے درمیان نیامد و در جانبِ وصولِ فیضِ وجودی حائلے درمیان آمد که قابلیتِ اتصاف
است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتباراتِ عقل باشند وجودِ ذهنی
ثابت شد و ازان حجابِ علمی لازم آمد غایة ما فی الباب حجبِ صفاتِ خارجی است و حجبِ شیون
علمی زیرا که گوئیم که موجودِ ذهنی درمیانِ دو موجودِ خارجی پرده نمیشود موجودِ خارجی را پرده نمی شود
مگر موجودِ خارجی و لو سُلِّمَ فالحجابُ العلمی یُمکنُ ارتفاعُهُ مِنَ البینِ بحصولِ بعضِ المعارفِ
بخلافِ الخارجی فانّهُ لا یُمکنُ زوالُهُ چون این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمدی است
منتهائے سیرِ او که مسمّے بسیر الی الله است تا بظلِ شانست که اسمِ اوست و بعد از فنا دران اسم
بفنائے فی الله مشرف می گردد و اگر بآن اسم باقی گشت بقا بالله او را نیز میسر گشت و باین فنا و بقا
در مرتبهٔ اولی از ولایتِ خاصهٔ محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة داخل میشود و اگر محمدی مشرب
نیست بقابلیتِ صفت یا نفسِ صفت که ربِ اوست میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله
بروے اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیرِ بقا بآن اسم باقی بالله نیست چه اسم الله عبارت از مرتبه ایست
که جامعِ جمیعِ شیون و صفاتست و چون در جهتِ شیون رنا وث اعتبارست عینِ ذاتند و عین
یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیعِ اعتباراتست بلکه فنا در ذاتست تعالی و تقدس و همچنین
بقا بیک اعتبار بقا بجمیعِ اعتباراتست پس فانی فی الله و باقی بالله درین صورت گفتن درست
میشود بخلافِ در جانبِ صفات که موجود اند بوجودِ زائد بر ذات مغایرت اینها با ذات عز سلطانه
و با یک دیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت مستلزمِ فنا در جمیع نیست وهکذا الحال فی البقا

یعنی امر واقعی است نه اعتباری ۱۲

پس ناچار این فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی بالله نه بلکه مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا مقید بصفتی یعنی فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس ناچار فنای محمدیان اتم آمد
و بقای ایشان اکمل و ایضاً عروج محمدی چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فنای سالک در شانی مستلزم فنای مطلق او باشد
نه چنانکه هیچ بقای وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا بتمامی خود بآن شان باقی میگردد
بخلاف فانی در صفت که بتمام از خود نمی برآید و اثرش زائل نمیگردد چه وجود سالک اثر همان صفت است
و ظل آن پس ظهور اصل ماحی وجود ظل بالکل نباشد و بقا باندازه فنا است پس محمدی از رجوع بصفات
بشریت ایمن باشد و از خوف رد محفوظ چه او بکلی از خود برآمده است و با وجود سبحانه باقی گشته درین محل
خود مصنوع باشد بخلاف در صورت فنای صفاتی که خود در انجا بواسطه بقای اثر وجود سالک ممکن
است از انجا تواند بود اختلافیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم در جواز رجوع و اصل و عدم
جواز آن واقع است حق آنست که اگر محمدیست محفوظ است از خود و الا در خطر است و همچنین است
حکم فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فنای او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
و بعضی دیگر زوال اثر را جائز نداشته اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر هر دو
را میسازد و غیر او را اثر زائل نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال ظل آن
نیز ممکن نباشد اینجا دقیقه ایست باید دانست که مراد از زوال عین و اثر زوال شهود یست وجودی
نه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
و زوال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ما حققت باعلامه سبحانه
عجب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است بالجمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
هر دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص بمحمدی مشرب است پس محمدیان بتمام از قلب می آیند و بمقلب قلب

(c) ketabton.com: The Digital Library

می پیوندند از تقلب احوال آزادند و از رقیت ماسوای بالکلیه محرر و دیگران را چون وجود آثار و تنگ
است و تقلب احوال نقد وقت مخلصی از مقام قلب ندارند چه وجود آثار و تقلب احوال از شعب
تنویر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهود دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود سالک
ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است **معرفت**
اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق اسمی که رب اوست برسد و نه آنکه بآن
اسم رسد در آن مرتبه فانی و مستهلک گردد فنای فی الله دران صورت گفتن نیز درست است و همچنین
است بقا بآن مرتبه پس تخصیص فنا فی الله بآن اسم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
سایر افنیه **معرفت** سلوک انواع است بعضی را بی تقدم جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر
سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذبه حاصل میشود و جمعی را طی منازل
سلوک میسر می شود اما تا بحد جذبه نمیرسند تقدم جذبه محبوبان راست و باقی اقسام محبین تعلق در
سلوک محبان عبارت از طی مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک محبوبان
خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کاری ندارند علم بوحدت وجود و مانند آن از حاضر
و سریان و معیت ذاتیه بجذبه مقدم یا متوسط وابسته است سلوک خالص و جذبه منتهیان را با امثال
این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیان را نیز بعلوم مناسبه توحید وجود مناسبت
نیست هر جا بیان حق الیقین بمقام مناسب ارباب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
مبتدی یا متوسط است **معرفت** بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجذبه برسد بعد از آن
راهبر همان جذبه است و بس یعنی احتیاج بتوسط راهبر دیگر ندارد و همان جذبه کافی است اگر ازین
جذبه جذبه سیر فی الله اراده نموده اند بلی کافی است اما لفظ راهبر منافی این اراده است چه بعد
از سیر فی الله منافاتی نیست که در قطع آن محتاج براهبر باشد و همچنین جذبه متقدم هم مراد نیست
چنانکه متبادر از عبارتست پس ناچار جذبه متوسط اراده نموده باشند و کفالت او در وصول بمطلوب

ه یعنی مطلقا انجام کار را و سلوک کشیدن نا کشیده فافهم ۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

معلوم نمیشود چه بسیارے از متوسطان در وقتِ حصول این جذبه از عروج بفوق تقاعد نموده اند و همان
جذبه را جذبه نهایت انگاشته اگر کافی مے بود در اثناءِ راه نمیگذاشت آرے جذبهٔ متقدم چون بمحبوبان
تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد محبوبان را بانقلاب عنایت خواهند کشید و در اثناءِ طریق نخواهند
گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذبه که انجام کارِ او بسلوک
کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب ابتر است از محبوبان نیست **خاتمه** طائفه از مشایخ
قدس الله تعالی اسرارهم گفته اند که تجلی ذاتی مذهل شعور است و معطل حس بعضے ایشان از
حالِ خود چنین گفته اند که در وقتِ ظهورِ این تجلی ذاتی تا مدتے بیحس و حرکت افتاده بودند و مردم مرده
مے انگاشتند و بعضے دیگر منع کلام و جرأت در تجلی ذات کرده اند حقیقتِ این سخن آنست که این تجلی
ذات در پرده اسمے است از اسما و بقاءِ پرده بواسطهٔ بقایائے اثرِ وجودِ صاحبِ تجلی است و آن
بے شعوری بواسطهٔ آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا بالله مشرف می شد آن تجلی
هرگز او را بیشعور نمیساخت **شعر** یُحرَقُ بالنّارِ مَن یَمسُّ بِها ٭ وَمَن هُوَ النّارُ کَیفَ یُحرَقُ ٭
اوّل ماس نار است هر آئینه بسوزد و متلاشی شود و ثانی عین نار است فکیف یحرق بلکه گوئیم آن
تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
علیه الصلوٰة والسلام والتحیة تجلی بے پرده است و علامت پرده بیشعوری است و بیشعوری
از دور یست و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمالِ حضور است بزرگے از حالِ صاحب
این تجلی که بالاصالة والاستقلال است چنین خبر داد و علیه الغفران آنجا که گفت **شعر** موسے
بیهوش رفت بیک پرتوے صفات ٭ تو عین ذات می نگری در تبسمی ٭ و همین تجلی ذاتی که
بے پرده است محبوبان را دائمی است و محبان را برقی زیرا که اندان محبوبان رنگِ ارواح شان
گرفته اند آن نسبت در کلیهٔ ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بسبیل ندرت است
و آنچه در حدیث نبوی علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها واقع شده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

لِي مَعَ اللهِ وَقْتٌ مراد از وقت نه این تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که بادشاه
مراد انست عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ دائمی است بلکه نوعے از خصوصیت درین تجلی دائمی است
که آن بر سبیل قلت واقع است كَمَا لَا يَخْفٰى عَلٰى اَرْبَابِهٖ **معرفت** مشایخ قدس الله تعالی
اسرارهم در بیان حدیث لِي مَعَ اللهِ وَقْتٌ لَا يَسَعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ
دو طائفه اند جمعے از وقت وقت مستمر اراده نموده اند و جمعے دیگر بندرت وقت قائل گشته اند
وحق آنست که با وجود استمرار وقت وقت نادر نیز متحقق است كَمَا سَبَقَ الْاِشَارَةُ اِلَيْهِ اِنْفًا و نزد این
حقیر تحقق آن وقت نادر در وقت ادای نماز است و همانا که آن سرور عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ در حدیث
قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلٰوةِ بآن اشارت فرموده است و ایضاً آن سرور فرموده عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
اَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِي الصَّلٰوةِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ پس در هر
وقتے که قرب الٰهی جَلَّ شَانُهٗ بیشتر است گنجایش غیر دران وقت منتفی تر است و آنچه بعضے از مشایخ قدس
الله تعالی اسرارهم فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است حَيْثُ قَالَ
تَعَالٰى فِي الصَّلٰوةِ كَمَا فِي قَبْلِ الصَّلٰوةِ فَالْاَحَادِيْثُ الْمَذْكُوْرَةُ بِلَا النَّصِّ الْمَذْكُوْرِ يَنْفِي الْمُسَاوَاةَ
وَالْاِسْتِمْرَارَ باید دانست که استمرار وقت متحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالتے نادره
هم واقع است یا نه جمعے را که بر ندرت وقت اطلاع نداده اند بنفی آن قائل گشته اند و جمعے دیگر را
که از آن مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند و الحق کسے را که بطفیل آنحضرت عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالتَّحِيَّةُ در نماز جمعیت داده اند و از دولت قرب آن شهریار بے ارزانی داشته اند اقل قلیل اند رزقنا
الله سُبْحَانَهٗ بِكَمَالِ كَرَمِهٖ نَصِيْبًا مِنْ هٰذَا الْمَقَامِ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّسْلِيْمُ
معرفت منتهیان از باب صفات در علوم و معارف بمجذوبان نزدیکند و از دولت در شهود
هر دو شان نیز یکرنگ چه هر دو از ارباب قلوب اند غایة ما في الباب ارباب صفات از تفاصیل
مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضاً ارباب صفات بواسطه سلوک و عروج بفوق قرب بیشتر دارند

مجذوبانِ عروج ناکرده لیکن محبتِ اصل دامنگیر شانست اگرچه حُجُب درمیان است چه عجب اگر
بحکم المرء مع من احب در مجذوبان نیز قرب و معیتِ اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان در محبت
مناسبت بمحمدیان دارند چه حب ذاتی ولو مع الحجب در مجذوبان نیز متحقق است **معرفت** در
عبارتِ بعضے ازین طائفه واقع ست که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و ازین
سخن بجال تامل است چه قطب محمدی مشرب است محمدیان را تجلی ذات است آرے و این تجلی
نیز تفاوتها ست قربکه افراد راست اقطاب را نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیبے است مگر آنکه گوئیم
که اقطب قطبِ ابدال مراد داشته باشد که بر قدمِ حضرتِ اسرافیل است نه بر قدمِ محمد **معرفت**
ان الله خلق آدم علی صورته الله تعالی بیچون و بیچگونه است روح آدم را که خلاصهٔ اوست
بیچون و بیچگونگی آفریده پس همچنانکه حق سبحانه و تعالی لامکان است و جز بذات لامکانی
مدو نسبتِ روح با بدن همچو نسبتِ اوست تعالی و تقدس با عالم نه داخل است نه خارج نه متصل است
نه منفصل بیش از قیومیت نسبتے مفهوم نمیشود هر ذره از ذراتِ بدن را مقومِ روح ست همچنانکه الله تعالی
مقوم عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بواسطهٔ قیومیتِ روح است هر فیضیکه وارد میشود
محل ورود آن فیض ابتداءً روح ست و بواسطهٔ روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت
بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگونِ حقیقی را در وے گنجایش آمد لا یسعنی
ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المومن چه ارض و سما با وجود وسعت و فراخی چون داخل
دائرهٔ مکانند و بداغ چونی و چگونگی متسم گنجایشِ لامکانی که مقدس از چندی و چونی است ندارند
لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بے چون و چون آرام نمیگیرد پس ناچار گنجایش در قلب عبد
مومن که لامکانی است و مبرا از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص بقلب عبد مومن بنابر
آنست که قلب غیر مومنِ کامل از اوجِ لامکانی فرود آمده است و گرفتارِ چندی و چونی شده و حکم
آن گرفته پس بواسطهٔ این نزول و گرفتاری چونکه داخلِ دائرهٔ مکانی شده است و چونی پیدا کرده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن قابلیت را ضائع ساخته است اُولٰئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ و از مشایخ هر که از وسعت قلب
خود خبر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است اما تنگ است
عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیست هر آئینه و جنب لامکانی که روحست حکم دانه خردل
بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقدیم یافته عرش و
اگر در وانفتند محو و متلاشی گردند و اثرے از ینها باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام
اِنَّ الْمُحْدَثَ اِذَا قُوْرِنَ بِالْقَدِیْمِ لَمْ یَبْقَ لَهٗ اَثَرٌ این لباسے است یکتا که خاص بر قدّ روح
دوخته اند ملائکه نیز این خصوصیت ندارند داخل دائره مکانند و متصف بجوند لاجرم انسان خلیفه
رحمن آمد جل سلطانه بلے صورت شے خلیفه شے است تا بر صورت شے مخلوق نباشد خلافت
شے را نشاید و تا خلافت را شایان نباشد تحمل بار امانت اصل خود نتواند کرد وَلَا تَحْمِلُ عَطَایَا الْمُلُوْكِ
اِلَّا مَطَایَاهُ + قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ
فَاَبَیْنَ اَنْ یَّحْمِلْنَهَا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا جَهُوْلًا + كَثِیْرَ الظُّلْمِ
عَلٰی نَفْسِهٖ بِحَیْثُ لَا یَبْقٰی مِنْ وُجُوْدِهٖ وَتَوَابِعِ وُجُوْدِهٖ اَثَرٌ اَوْ لَا كَمَا كَثِیْرُ الْجَهْلِ حَتّٰی لَا یَكُوْنُ لَهٗ
اِدْرَاكٌ یَتَعَلَّقُ بِالْمَقْصُوْدِ وَلَا عِلْمٌ لَهٗ نِسْبَةٌ اِلَی الْمَطْلُوْبِ بَلِ الْعَجْزُ عَنِ الْاِدْرَاكِ فِیْ هٰذَا
الْمَوْطِنِ اِدْرَاكٌ وَالْاِعْتِرَافُ بِالْجَهْلِ مَعْرِفَةٌ اَلَّتِیْ هُمْ مَعْرِفَةٌ بِاللّٰهِ اَشَدُّهُمْ تَحَیُّرًا فِیْهِ **تنبیه**
اگر در بعضے عبارات لفظے که موهم ظرفیت یا مظروفیت است در شان او تعالی و تقدس واقع شود
حمل بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابق آرائے علماء اهل سنت میباشد
معرفت عالم به صغیر و کبیر مظاهر اسما و صفات الٰهیه است تعالی شانه و مرآیاے شئون
و کمالات ذاتیه او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گنجے بود مکنون و سرے بود مخزون
خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد و عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصل خویش
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نسبتے چون هیچ نسبتے نیست الا آنکه عالم مخلوق است

(c) ketabton.com: The Digital Library

دلیل است بر کمالات مخزونهٔ او تعالی و تقدس باوراء این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و
معیت احاطه و معیت از سکر وقت و غلبهٔ حالست اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحو ایشان را شیرنی
نوشی داشته اند ازین علوم متبری و مستغفر اند اگرچه بعضی ایشان را در اثناء راه این علوم
حاصل میشود اما بالآخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم لدنی بر ایشان ایراد میفرمایند
لے از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم عالمی تحریری ذوفنونی خواهد که کمالات مخزونهٔ خود را
در ظهور آرد و فنون مکنونهٔ خود را بر ملا جلوه دهد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پردهٔ آن حروف
و اصوات آن کمالات را متجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف و اصوات
دلیل را با معانی مخزونه بلکه با آن عالم موجد هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجد اینهاست
و اینها دال اند بر کمالات مکنونهٔ او و حروف و اصوات را عین آن عالم موجد یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
احاطه و معیت درین حادثهٔ غیر واقع است معانی بهمان صرافت مخزونه اند آری چون
میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت دالیه و مدلولیت متحقق
است بعضی معانی زائدهٔ غیر واقعه در تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونهٔ او از آن
نسبت زائده منزه و مبرا است و این حروف و اصوات در خارج موجودند نه آنکه آن عالم و معانی
موجودند و آن حروف و اصوات اوهام و خیالات اند پس عالم که عبارت از ماسوای است
خارج موجود است بالوجود الظلی و الکون التبعی نه آنکه عالم اوهام و خیالات است این
مذهب بعینه مذهب سوفسطائی است که عالم را اوهام و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم
پس عالم را از اوهام و خیالات نمی برآرد حقیقت موجود شد نه عالم زیرا که عالم ورای آن حقیقت
موجود نیست **تنبیه** مراد از مظهریت و مرآتیت عالم مر اسما و صفات را مرآتیت اوست مر صور
اسما و صفات را نه اسما و صفات را با عیانها چه اسم در رنگ مسمی محاط هیچ مرآت نمیشود و صفت
موصوف مقید هیچ مظهر نمیگردد ؎ در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد ؛ در کلبهٔ گدایان سلطان

ح زیرا که بر تقدیر اثبات حقیقت در عالم حقیقت موجود شد نه عالم

(c) ketabton.com: The Digital Library

چه کار دارد ٭ معرفت کُمّل تابعانِ آنسرور را علیه الصلوٰة والسلام والتحیة اگرچه بواسطهٔ
اتباع آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام والتحیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصهٔ آنحضرت است
علیه الصلوٰة والسلام نصیب ندارند سائر انبیا را علینا وعلیهم الصلوات والتحیات والتکلیمات
تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را علینا
وعلیهم الصلوات والتحیات در تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کُمّل تابعان این
امت را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بمحبت جمال آفتاب مدارج عروج را
طے کرده بآفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حائلے رقیقے نماند و شخصے دیگر با وجود محبت
ذات آفتاب در عروج بآن مراتب عاجز است هرچند میان او و آفتاب حائلے در میان نیست
شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بآفتاب و عالمتر است بکمالات دقیقهٔ او پس در هر که
قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ ولی از اولیاء این امت که خیر الامم است
با وجود افضلیت پیغمبر خویش بمرتبهٔ هیچ نبی از انبیا نرسد اگرچه او را بواسطهٔ متابعت پیغمبر خویش
از مقام مابه الافضلیت نصیبے حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا طفیلی اند ولیکن فی
آخر الکلام ٭ الحمد لله سبحانه علی ذلک وعلی جمیع نعمائه والصلوٰة والسلام علی
افضل انبیائه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین وعلی المتبوعین

والشهداء والصالحین

مکتوب دویست و هشتاد و هشتم

بسید انبیا سارنگپوری صدور یافته در منع از ادائے صلوٰة نوافل بجماعت مانند نماز عاشورا و شب برات
و شب معراج و لیلة الشک ٭ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرفنا بمتابعة سید
المرسلین وجنبنا عن ارتکاب المبتدعات فی الدین والصلوٰة والسلام علی من قمع
بنیان الضلالة ورفع اعلام الهدایة وعلی آله الابرار وصحبه الاخیار باید دانست که

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوب بست وسوم (۲۳)

ترجمه از مصحح

أُرْسِلَ إِلَى عَبْدِ الرَّحِيمِ الْمُشْتَهِرِ بِخَانْ خَانَانْ فِي جَوَابِ كِتَابَتِهِ فِي الْمَنْعِ عَنْ أَخْذِ الطَّرِيقِ مِنَ النَّاقِصِ وَبَيَانِ مَضَرَّتِهِ وَالْمَنْعِ عَنِ الْأَلْقَابِ الشَّبِيهَةِ بِأَهْلِ الْكُفْرِ نَجَّانَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَنِ الْمَقَالِ الْخَالِي عَنِ الْحَالِ وَالْعِلْمِ الْمُعَرَّى عَنِ الْأَعْمَالِ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمَبْعُوثِ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا وَيَرْحَمُ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ آمِينَا

بَلَغَ رِسَالَتَكُمُ الْأَخُ الصَّالِحُ الصَّادِقُ تَبْلِيغًا وَحَكَى عَنْ جَنَابِكُمْ بِلِسَانِ التَّرْجُمَانِ مَا حَكَى فَأَنْشَدْتُ ؎

أَهْلًا لِسَعْدَى وَالرَّسُولِ وَجَدَّا
وَجْهُ الرَّسُولِ لِحُبِّ وَجْهِ الْمُرْسِلِ

مکتوب بست وسوم به عبدالرحیم المشهور بخانخانان صدور یافته بجواب مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن از القابیکه شبیه اند باهل کفر حق سبحانه وتعالی ما وشما را از قال خالی از حال و علم معرا از اعمال نجات بخشد بحرمت سید البشر که مبعوث است باسود و احمر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ورحم کنا حق تعالی بر کسیکه آمین گفت

برادر با سعادت و صداقت مکتوب شما رسانید و از جناب شما بزبان ترجمان حکایت نمود آنچه نمود پس این شعر بخواندم ؎

مرحبا گفتم بسعدی و قاصدش فرخنده روی
از برای الفت روی و رضای مرسلی

ه قوله ترجمان بالفتح وبضم معرب مصحح تعبیر زبان و خوش تقریر و کسیکه دانندهٔ دو زبان باشد ۱۲ غ

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعلم أيها الأخ القابل لظهور الكمالات
ظهر الله سبحانه وتعالى فعلكم
من القوة أن الدنيا مزرعة الآخرة
فويل لمن لم يزرع فيها وعطل أرض
الاستعداد وأضاع بذر الأعمال
ومما ينبغي أن يعلم أن إضاعة الأرض
وتعطيلها إما بأن لا يزرع فيها
شيئاً أو ألقى فيها بذراً خبيثاً
فاسداً وهذا القسم من الإضاعة
أشد مضرة وأكثر فساداً من القسم
الأول كما لا يخفى وخبث البذر وفساده
بأن أخذ الطريق من السالك
الناقص وسلك مسلكه لأن الناقص
صاحب هوى متبع وما يثوب
بالهوى لا يؤثر وإن أثر أعان
على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة
ولأن الناقص لا يميز بين الطرق
الموصلة إلى الله سبحانه وبين الطرق
التي لا توصل إليه سبحانه إذ هو

اے برادر قابل ظہور کمالات حق سبحانہ
و تعالیٰ فعلیت شمارا از قوت بمنصۂ ظہور
جلوہ دہد۔ بدان کہ دنیا مزرعت آخرت
است وائے است بر آن کس کہ در و چیزے
نکارید و زمین استعداد خود را معطل داشت
و بذر اعمال را ضائع ساخت و باید دانست
کہ اضاعت زمین و تعطیل آن بدو طریق است
یکی آنکہ اندر و ہیچ نکارد و دیگر آنکہ تخم ناپاک
و بد بریزد و این قسم از اضاعت بہ نسبت اول
مضرت او اشد است و فساد او اکثر چنانکہ مخفی
نیست و خباثت بذر و فساد آن بدین نہج
است کہ طریق را از سالک ناقص اخذ
نمود و بسلکش رفتن گرفت زیرا کہ ناقص را
ہوائے است متبوع و مثوب بہ ہوا را
تاثیر نہ و بر تقدیر تاثیر اعانت است
مر ہوا را پس ثمرہ آن ظلمت است بر ظلمت
و نیز ناقص را بدین سبب کہ او اصلا
واصل نیست میان طرق موصلہ بحق سبحانہ
و میان طرق غیر موصلہ باو سبحانہ امتیازے

(c) ketabton.com: The Digital Library

غَيْرُ وَاصِلٍ قَطُّ وَكَذَا لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الْاِسْتِعْدَادَاتِ
الْمُخْتَلِفَةِ لِلطَّلَبَةِ وَاِذَا لَمْ يُمَيِّزْ طُرُقَ
الْجَذْبَةِ عَنْ طُرُقِ السُّلُوْكِ فَرُبَّمَا
كَانَ اسْتِعْدَادُ الطَّالِبِ مُنَاسِبًا
بِطَرِيْقِ الْجَذْبَةِ غَيْرَ مُنَاسِبٍ بِطَرِيْقِ
السُّلُوْكِ ابْتِدَاءً وَالنَّاقِصُ لِعَدَمِ التَّمْيِيْزِ
بَيْنَ الطُّرُقِ وَبَيْنَ الْاِسْتِعْدَادَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ
سَلَكَهُ طَرِيْقَ السُّلُوْكِ ابْتِدَاءً فَاَضَلَّ
عَنِ الطَّرِيْقِ كَمَا ضَلَّ فَالشَّيْخُ الْكَامِلُ
الْمُكَمِّلُ اِذَا اَرَادَ تَرْبِيَةَ هٰذَا الطَّالِبِ
وَتَسْلِيْكَهُ احْتَاجَ اَوَّلًا اِلٰى اِزَالَةِ مَا اَصَابَ
مِنَ السَّالِكِ النَّاقِصِ وَاِصْلَاحِ مَا فَسَدَ
بِسَبَبِهِ ثُمَّ اَلْقَى الْبَذْرَ الصَّالِحَ الْمُنَاسِبَ
لِاسْتِعْدَادِهِ فِيْ اَرْضِ الْاِسْتِعْدَادِ
فَيُنْبِتُ نَبَاتًا حَسَنًا وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيْثَةٍ
كَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ
الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ
طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ
وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ فَصُحْبَةُ الشَّيْخِ

نیست۔ وہمچنین او را مابین استعدادات
مختلفۂ طالبان تمیزے نہ۔ وچون آن ناقص
طرق جذبہ را از طرق سلوک فرق ننمود پس
بسا اوقات استعداد طالب ابتداءً بطریق
جذبہ مناسب بود و بطریق سلوک غیر مناسب
و ناقص بباعث عدم تمیز میان طرق و
استعدادات مختلفہ او را براہ سلوک برد
پس گمراہ کرد مرید را از راہ حق چنانکہ
خود گمراہ بود پس شیخ کامل مکمل چون تربیت
و تسلیک این طالب را ارادہ نماید لامحالہ
محتاج باشد اول بازالۂ چیزے کہ از سالک
ناقص بآن طالب رسیدہ و باصلاح آنچہ
بسببش فاسد گشتہ بعد ازان تخم نیک
و مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت
او بریزد پس بروید روئیدنی زیبا و حال سخن
ناپاک مانند درخت ناپاک است کہ برکندہ
شد از بالائے زمین نیست او را ہیچ استقرارے
و حال سخن پاک مانند درخت پاک است
بیخش استوار باشد و شاخش در آسمان پس صحبت شیخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

الْكَامِلِ الْمُكَمِّلِ كِبْرِيتٌ أَحْمَرُ نَظْرَةٌ
دَوَاءٌ وَكَلِمَتُهُ شِفَاءٌ وَبَدْ وَبِهَا خَرْطُ الْقَتَادِ
ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَلَى جَادَّةِ
الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ إِذْ هُوَ مِلَاكُ
الْأَمْرِ وَمَدَارُ النَّجَاةِ وَمَنَاطُ السَّعَادَةِ وَلَنِعْمَ
مَا قِيلَ بِالْفَارِسِيَّةِ ؎

محمد عربی کابروئے ہر دو سرا است
کسیکہ خاک درش نیست خاک برسر او

وَلِنَخْتِمِ الْمَقَالَةَ عَلَى صَلَوَاتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ
وَتَسْلِيمَاتِهِ وَتَحِيَّاتِهِ وَبَرَكَاتِهِ **اَلتَّتِمَّةُ**
اَلْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ أَنَّ الْأَخَ الصَّادِقَ
قَدْ نَقَلَ أَنَّ مِنْ جُلَسَائِهِمْ مِنَ الشُّعَرَاءِ
الْفُضَلَاءِ مَنْ يُلَقَّبُ فِي الشِّعْرِ بِالْكُفْرِيِّ
وَالْحَالُ أَنَّهُ مِنَ السَّادَاتِ الْعِظَامِ وَالنُّقَبَاءِ
الْكِرَامِ فَيَا لَيْتَ شِعْرِي مَا حَمَلَهُ عَلَى هٰذَا
الْاِسْمِ الشَّنِيعِ الْبَيِّنِ شَنَاعَتُهُ وَالْمُسْلِمُ
يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَفِرَّ مِنْ هٰذَا الْاِسْمِ زِيَادَةً مَا يَفِرُّ
مِنَ الْأَسَدِ الْمُهْلِكِ وَيَكْرَهُهُ كُلَّ الْكَرَاهَةِ

کامل مکمل کبریتی است احمر۔ نظر او دوا است
و کلمۂ او شفا و بد و بها خرط القتاد حق سبحانہ
و تعالی ما یان را بر جادۂ شریعت مصطفویہ
قائم دارا و علی صاحبہا الصلوۃ و
السلام والتحیۃ زیرا آنکہ اوست ملاک امر
و مدار نجات و مناط سعادت و بدرستی
چہ خوش گفتہ شدہ است بفارسی ؎

محمد عربی کابروئے ہر دو سرا است
کسیکہ خاک درش نیست خاک برسر او

باید کہ ختم نمائیم این مبحث را بصلوات سید
المرسلین و تسلیمات و تحیات و برکات **و تتمہ**
کمال تعجب است کہ برادر باسعادت نقل نمود
کہ از شعرائے فضلائے ہمنشینان شما کسے
است کہ ملقب است بہ لقب کفری با وجودیکہ
آنکس از سادات عظام و نقبائے کرام است
اے کاش دانستمے کہ برین اسم شنیع بین الشناعۃ
چہ چیز برانگیختہ کرد او را و حالانکہ مسلمان را
واجب است فرار ازین اسم زیادہ تر از فرار او
از اسد مہلک مکروہ و استن او را بکمال کراہت

(c) ketabton.com: The Digital Library

لِأَنَّ هٰذَا الاسْمَ وَمُسَمَّاهُ مَبْغُوضَانِ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ وَرَسُولِهِ عَلَيْهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ وَالْمُسْلِمُونَ مَأْمُورُونَ بِعَدَاوَةِ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْغِلْظَةِ عَلَيْهِمْ فَالتَّحَاشِي عَنْ مِثْلِ هٰذَا الاسْمِ الْقَبِيحِ وَاجِبٌ وَمَا وَقَعَ فِي عِبَارَاتِ بَعْضِ الْمَشَائِخِ قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالَى أَسْرَارَهُمْ فِي غَلَبَاتِ السُّكْرِ مِنْ مَدْحِ الْكُفْرِ وَالتَّرْغِيبِ عَلَى شَدِّ الزُّنَّارِ وَأَمْثَالِ ذٰلِكَ فَمَصْرُوفٌ عَنِ الظَّاهِرِ وَمَحْمُولٌ عَلَى التَّأْوِيلِ فَإِنَّ كَلَامَ السُّكَارَى يُحْمَلُ وَيُصْرَفُ عَنِ الظَّاهِرِ الْمُتَبَادِرِ فَإِنَّهُمْ مَعْذُورُونَ بِغَلَبَةِ السُّكْرِ فِي ارْتِكَابِ هٰذِهِ الْمَحْظُورَاتِ مَعَ أَنَّ كُفْرَ الْحَقِيقَةِ نَقْصٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَى إِسْلَامِ الْحَقِيقَةِ عِنْدَ أَكَابِرِ هٰؤُلَاءِ وَغَيْرُ السُّكَارَى غَيْرُ مَعْذُورٍ فِي تَقْلِيدِهِمْ لَا عِنْدَهُمْ وَلَا عِنْدَ أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْسِمًا وَوَقْتًا خَاصًّا صَحَّ ذٰلِكَ الشَّيْءُ فِي ذٰلِكَ الْمَوْسِمِ وَقَبُحَ فِي مَوْسِمٍ آخَرَ

زیرا که این اسم و مسمایش مبغوض است نزد حق سبحانه و رسول او علیه الصلوة والسلام و اهل اسلام مامور اند بعداوت اهل کفر و تشدد و نمودن بر ایشان پس از این اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در عبارات بعض مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم در غلبات سکر از مدح کفر و ترغیب بر شد زنار و امثال آن واقع شده است پس از ظاهر خود مصروف است و بر تاویلی از تاویلات محمول زیرا که کلام سکاری بر مفهوم محمود حمل کرده میشود و از ظاهر متبادر خود مصروف چه ایشان بباعث غلبه سکر در ارتکاب این محظورات معذور اند. با وجودیکه کفر حقیقة نقص است به نسبت اسلام حقیقة نزد این بزرگواران و غیر سکاری در تقلید شان معذور نیند نه نزد شان و نه نزد اهل شرع چه هر چیز را موسمی است خاص و وقت که آن چیز دران موسم موزون و زیبا میباشد و بموسم دیگر قبیح

(c) ketabton.com: The Digital Library

وعاقل لا يقيس احدهما على الآخر
فاحسنوه من قبلي ان يغير هذا الاسم و
يبدله باسم خير منه ويلقب بالاسلامي
وذلك موافق لحال المسلم ومقاله وانتساب الى
الاسلام الذي هو الدين المرضي عند
الله سبحانه وعند الرسول عليه
الصلوة والسلام والاجتناب عن التهمة
التي امرنا باتقائها اتقوا من مواضع التهم
كلام صادق لا غبار عليه قال سبحانه
وعبد مؤمن خير من مشرك
والسلام على من اتبع الهدى

وصاحب بینش یکے را بر دیگرے قیاس
نمی کند پس از جانب من باو التماس نماید
کہ این اسم را تغیر دہد و باسمی بہتر ازین تبدیل کند و
خود را بلقب اسلامی ملقب سازد زیرا کہ این بحال و
مقال مسلمان موافق است و انتساب است باسلام
کہ اوست دین مرضی نزد حق سبحانہ و نزد رسول و علیہ
الصلوۃ والسلام و اجتناب است از تہمتے کہ ما
ماموریم باحتراز از و اتقوا من مواضع التہم
کلامی است صادق کہ بر وی ہیچ غباری نیست
فرمود حق سبحانہ و بندۂ مسلمان بہتر است از مشرک
و سلام باد بر کسیکہ تابع ہدی است

مکتوب بست و چہارم

ترجمہ از مصحح

ارسل الى محمد قليج خان في بيان
ان الصوفي كائن بائن وان تعلق القلب
لا يكون بأكثر من واحد وان ظهور
المحبة الذاتية يستلزم استواء الالهام
والانعام من المحبوب والفرق بين عبادة المقربين

مکتوب بست و چہارم بہ محمد قلیج خان صدر یافتہ در
بیان آنکہ صوفی کائن است و بائن و ہر آئینہ تعلق قلب
باکثر از یک تعلق نگیرد و بدرستیکہ ظہور محبت
ذاتیہ استواء الہام و انعام محبوب را مے خواہد
و بیان فرق میان عبادت مقربین

لعل التدبر هنا كالتأويل مما فاته

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبهٔ کمال است حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی
فرموده اند قدس الله تعالی سره که ورای یادداشت پنداشت است یعنی مرتبهٔ دیگر نیست
مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریقهٔ علیه است هر چند که منکران را
غیر از انکار نخواهد افزود یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا **مثنوی** هر کس افسانه بخواند افسانه است
وانکه دیدش نقد خود مردانه است ٭ آب نیل است و بقبطی خون نمود ٭ قوم موسی را نه خون بود و
آب بود ٭ والسلام والاکرام

مکتوب شصت و یکم

نیز بسیادت مآبی سید محمود صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از صحبت
ناقص و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی از دیادی در طلب خود کرامت فرموده از هر چه
منافی وصول بمطلب است اجتناب تمام میسر گرداناد بحرمة سید البشر المجرد عن ذیغ البصر
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات التفات نامهٔ گرامی مشرف ساخت چون مبنی
از طلب و شوق و مشعر از درد و تعطش بود در نظر بسیار زیبا در آمد چه طلب مبشر حصول مطلوب
است و درد مقدمهٔ وصول مقصود عزیزی میفرماید اگر نخواستی و اندادی خواست حصول دولت
طلب را نعمت عظمی دانسته از هر چه مخالف اوست احتراز باید نمود مبادا فتوری در وی راه یابد
و برودتی در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول
آن دولت لئن شکرتم لازیدنکم و دوام التجا و تضرع است بجناب قدس خداوندی جل
سلطانه تا وجه طلب او را از کعبهٔ جمال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع میسر نشود
صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و ان لم تبکوا فتباکوا بیان این معنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

این محافظت تا زمان وصول بشیخ کامل مکمل است بعد ازان تفویض مرادات خود است بآن
بزرگ و در رنگ میت شدنست در دست غسال فنای اول فنای فی الشیخ است و آن فنا
ثانیا وسیلهٔ فنا فی الله می گردد ؎ زان روی که چشم تست احول ٭ معبود تو بیرنگ است اول
زیرا که طریق افاده و استفاده مبنی بر مناسبت طرفین است ابتداء طالب را بواسطهٔ کمال
وناءت و خساست مناسبتی بجناب اقدس عز سلطانه نیست برزخی ذی جهتین در کار است
و آن شیخ کامل مکمل است و قوی ترین اسباب فتور در طلب انابت است بشیخ ناقص که بسلوک
و جذبه کار را تمام نا کرده بمسند شیخی خود را کشیده است طالب را صحبت او سم قاتل است و انابت
او مرض مهلک استعداد بلند طالب را این چنین صحبت پستی می آرد و از ذروه حضیض می اندازد
مثلا مریضیکه از طبیب ناقص دارو خورد دراز و یا مرض خود می کوشد و قابلیت ازالهٔ مرض محو و ضائع
می سازد هر چند آن دارو در ابتدا سخوی از تخفیف بخشد اما فی الحقیقت نفس مضر است این
مریض اگر فرضا بطبیب حاذق برسد آن طبیب اول فکر ازالهٔ تاثیر آن دارو می نماید و بمسهلات معالجه
میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر ازالهٔ مرض میکند مدار طریق این بزرگواران قدس الله تعالی
اسرارهم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی در طلب پیدا می آرد احتمال
دارد که بعد از چند گاه بجانب دهلی و آگره سیری واقع شود اگر جریدهٔ خود را رسانند و مشافهة چیزی اخذ
نموده بسرعت باز گردند گنجایش دارد زیاده برین تصدیع است بقیة الاجوبة للسئول عنها
آنکه جناب مشیخت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج دران صوبه مغتنم اند و بزرگ اما
استعداد شما را بطریق ایشان مناسبت کم است بی رابطهٔ مناسبت حصول مطلوب متعسر است
والامر عندکم اگر گاه گاه چیزی از احوال خود می نوشته باشند تا بآن تقریب ازین جانب چیزی
نوشته شود مناسبت چه سلسلهٔ اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد والسلام

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوب ۸۳ هشتاد و سیوم

به بهادر خان صدور یافته در تحریض بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن بر الشریعت و حقیقت

(c) ketabton.com: The Digital Library

حق سبحانه وتعالی از تعلقات شتی نجاتی ارزانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداند
بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
بیت هرچه جز عشق خدائی احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندن است ٭
ظاهر را بظاهر شریعت غرا آراستن وباطن را همواره با حق جل وعلا داشتن کار عظیم است تا کدام
صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر
شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعز من الکبریت الاحمر حق سبحانه وتعالی
از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین والآخرین ظاهرا وباطنا کرامت فرماید

علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب هشتاد و چهارم

بسید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت وحقیقت عین یکدیگر اند وعلامت
وصول بحق الیقین مطابقه علوم ومعارف آن مقام است بعلوم ومعارف شرعیه وکما سبق
ذلک حق سبحانه وتعالی بر جاده شریعت استقامت ارزانی داشته بهمگی همت متوجه جناب
قدس خود گردانیده ما را بتمام از ما بستاند وبکلیت اعراض از ما دون خود میسر گرداند بحرمة
سید البشر المقدس عن زیغ البصر علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
وعلی آله واصحابه اجمعین آمین مصرعه از هرچه میرود سخن دوست خوش تر است
هرچند هرچه گفته می شود از دوست نه سخن اوست لیکن چون آن سخن را نحوی از مناسبت با
جناب او تعالی وتقدس ثابت است آن معنی مناسب را مغتنم شمرده در آن باب جرات و
زبان درازی می نماید المقصود شریعت وحقیقت عین یکدیگر اند ودر حقیقت از یکدیگر جدا
نیستند فرق اجمال وتفصیل است استدلال وکشف است غیبت وشهادت است تعمل وعدم

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعمل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غرا مبین و معلوم شده اند بعد از تحقق بحقیقت
حق الیقین همین احکام و علوم بعینها به تفصیل منکشف میگردند و از غیبت بشهادت
می آیند و تجشم کسب و تحمل عمل از میان برمیخیزد و علامت وصول بحقیقت حق الیقین
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعیه و تا سر موی مخالفت است
دلیل است بر عدم وصول بحقیقت الحقائق و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده
است از مشائخ طریقت مبنی بر سکر وقت است و سکر وقت نمی باشد الا در اثناء راه منتهیان
نهایت النهایه را همه صحو است و وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع کمال شان بیت
صوفی ابن الوقت آمد در مثال ۔ لیک صافی فارغ است از وقت و حال ۔ پس متحقق شد که
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارت بعضی از مشائخ واقعست
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغز شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی متکلم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مراد ش آن باشد که مجمل نسبت به مفصل حکم پوست دارد نسبت
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال اتیان
امثال این عبارات موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جزء به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سائلی از حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد که مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود ترزقنا الله
سبحانه الثبات والاستقامة علی الشریعة علما و عملا صلوات الله تعالی و سلامه
علی صاحبها بقیة التصدیع آنکه حامل رقیمه دعا میان شیخ مصطفی شرحی از نسل قاضی شریح
اند پدران ایشان بزرگ بودند وظائف و وجوه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقدان
اسباب معاش مضطر است آنشاد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

جمع سند ۱۲

ع فقدان بالضم و بالکسر گم شدن و گم کردن ۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

يتعلق العلم الواجبي سبحانه بذاته تعالى بطريق الحضور لا بطريق الحصول والله سبحانه اعلم بحقيقة الحال وصلى الله تعالى على سيدنا محمد وآله الطاهرين وسلم وبارك والسلام اولا وآخرا

مکتوب (۱۰۱) صد و یکم

نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در رد بر جماعه که کاملان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض درازی نمایند احسن الله سبحانه حالکم واصلح بالکم مفاوضه شریفه مولانا محمد صدیق رسانیدند حمد الله سبحانه که دور افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطباتی که بنفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری هر اعتراضی که بنفس دارند در زمان امارگی مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس او مرضی و مقبول است بر مقبول اعتراض نمیرود مراد مراد حق است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان تخلق باخلاق الله است ساحت قدس او از اعتراض ما پست فطرتان بلند است هر چه میگوئیم با عائد است بیت آگه از خویشتن چو نیست چنین ٭ چه خبر دارد از چنان و چنین ٭ بسا است که جاهلان از کمال جهل نفس مطمئنه را بامارگی تصور میکنند و احکام امارگی بر مطمئنه اجرا می نمایند چنانکه کفار انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات در رنگ سائر البشر دانسته از کمالات نبوت انکار نموده اند اعاذنا الله سبحانه عن انکار هؤلاء الاکابر وانکار متابعیهم علیهم الصلوات والتحیات

مکتوب (۱۰۲) صد و دوم

بملا ظفر صدور یافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است نه زیادتی فقط

ع پناه دهد ما را خدا از یک از انکار دین بزرگواران و از انکار متابعان ایشان ۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

که آکل آن از صورت گرفته بحقیقت پیوسته باشد و از ظاهر بباطن آرمیده ظاهر غذا
ممد ظاهر او باشد و باطن غذا مکمل باطن او و الا بر اندادِ ظاهری مقصور است و آکل آن و همین
قصور است سعی کن تا لقمه را سازی گهر ٭ بعد از آن چند آنکه میخواهی بخور ٭ و همین سر تکمیل غذا
است مر صاحب غذا را در تعجیل افطار و تاخیر تسحر والسلام

مکتوب صد و شصت و سیوم (۱۶۳)

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند احتمال
جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری دیگر است الی
آخر ما قال سلمه الله تعالی فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم و مع بیان مضار هذا
الاختلاط و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند ٭ الحمد لله الذی انعم علینا
و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة محمد علیه الصلوة والتحیة والسلام نقد سعادت
دارین وابسته باتباع سید کونین است و بس علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها متابعة او علیه الصلوة والسلام و بیان احکام اسلامیه است و رفع
رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یک دیگر اند اثبات یکی موجب رفع دیگر است احتمال جمع شدن
این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری دیگر است حق سبحانه تعالی
حبیب خود را علیه الصلوة والتحیة میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم پس پیغمبر خود را که موصوف بخلق عظیم است بجهاد کفار و غلظت بر ایشان امر فرمود
معلوم شد که غلظت با ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام در خواری کفر و اهل کفر
است کسیکه اهل کفر را عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبادت از آن است

(c) ketabton.com: The Digital Library

که البته ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جا دادن و با ایشان مصاحبت نمودن
و همزبانی کردن با ایشان داخل اعزاز است در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت
و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و بے ایشان میسر نشود شیوهٔ بی اعتباری
را مرعی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از آن غرض
دنیاوی نیز باید گذشت و با ایشان نباید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود
و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اختلاط و موانست با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم
جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت و مخالطت این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام
شرعی و رفع رسوم کفری بعمل میگردد و حیای موانست مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است
دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدای عز و جل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوة والسلام
میشود و شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق و ایمان بالله و رسوله دارد و آنا نمیداند
که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برد نعوذ بالله من شرور انفسنا
و من سیئات اعمالنا خواجه پندارد که مرد و اصل است حاصل خواجه بجز پندار نیست
کار این نابکاران استهزا و سخریت است باسلام و اهل آن و منتظر اند اگر قابو بیابند و از اهل
اسلام برآرند با همه را بالقتل برسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را هم شرمے درکار است که
الحیاء من الایمان و ننگ مسلمانی ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه
از اهل کفر که در هندوستان بر طرف شده است بواسطهٔ شومی مصاحبت اهل کفر است با
سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری
بحدیست که از ترس جزیه جامهٔ خوب نمیتوانند پوشید و به تجمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان و لرزان
میباشند از اخذ اموال بادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه و تعالی جزیه را

(c) ketabton.com: The Digital Library

از برائے خواری ایشان وضع کردہ است مقصود رسوائی ایشان است و عزت و غلبہ
اہل اسلام ع جہود ہر کہ شود کشتہ سود اسلام است ٭ علامت حصول دولت اسلام
بغض است با اہل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانہ و تعالیٰ در کلام مجید خود ایشان را
نجس فرمودہ و در جائے رجس فرمودہ پس در نظر اہل اسلام میباید کہ اہل کفر نجس و پلید اند
و چون چنین بینند و دانند لاجرم از صحبت ایشان پرہیز نمایند و در مجالست ایشان مستکرہ بوند
چیزہا از ایشان پرسیدن و بمقتضائے حکم اینہا عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنان است
تمنے کہ کسے از ایشان طلبد و دعاء کہ بتوسط ایشان خواہد چہ خواہد بود حق سبحانہ و تعالیٰ در
کلام مجید خود میفرماید وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ دعاء این دشمنان باطل و بیحاصل
است اجابت را در آنجا چہ احتمال اینقدر فساد لازم می آید کہ اعزاز این سگان می افزاید ایشان
اگر دعا خواہند کرد بتان خود را وسیلہ خواہند آورد خیال باید کرد کہ کار تا بکجا میکشد و از مسلمانی بوے
نمیماند عزیزے فرمودہ است تا یکی از شما دیوانہ نشود بمسلمانی نرسد دیوانگی عبارت از دور گشتن است
از نفع و ضرر خود بواسطہ اعلائے کلمہ اسلام با مسلمانی ہر چہ شود گو شود و اگر نشود گو نشود و چون
مسلمانی است رضائی خدای عزوجل است و رضائی پیغمبر حبیب او علیہ الصلوٰۃ والسلام
والتحیۃ و ولے معظم تر از رضائے مولا نیست رَضِينَا بِاللّٰهِ سُبْحَانَهُ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا
وَبِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مصرع ہم بریم بدایم یارب ٭ بحرمۃ سید
الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا وَالسَّلَامُ
اَلْكَلَامُ آخِرًا عجالۃ الوقت آنچہ ضروری و لابدی دانست بطریق اجمال نوشتہ فرستاد و بعد ازین
اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشتہ ارسال خواہد گشت ہمچنانکہ اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعیست کہ از مباحات آن

تعالیٰ محمد صلی اللہ

(c) ketabton.com: The Digital Library

همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم اعلائی ترک دنیاست و نوعی دیگر آنست که از محرمات و شبهات
آن اجتناب کرده شود و بامور مباحه آن تنعم نموده آید این قسم نیز خصوصاً درین اوان بسیار عزیز الوجود است
آسمان نسبت بعرش آمد فرود ورنه بس عالیست پیش خاک تو و پس ناچار از استعمال ذهب و فضه
و لبس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة آنرا
محرم ساخته است اجتناب باید نمود و آنی ذهب و فضه را اگر برای تجمل کنند فی الجمله گنجائش
دارد اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن درینها و خوشبوی انداختن و سرمه
ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی دائره امور مباحه را بسیار وسیع ساخته است
تنعمات و تمتعات باینها در عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرمه است و در مباحات ضیق
حق است سبحانه و در محرمات عدم رضائے او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسے
برای لذتے که بقائے هم ندارد عدم رضائے مولائے خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت
محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی
متابعت صاحب الشریعت علیه و علی آله الصلوة والتحیة و در معامله حل و حرمت همواره بعلمای
دین دار رجوع باید نمود و ازینها استفسار باید کرد و بمقتضائی فتوی ایشان عمل باید نمود که راه نجات
شریعت است و بعد شریعت هر چه است باطل است بے اعتماد بعد الحق الا الضلال فماذا

مکتوب صد و شصت و چهارم (۱۶۴)

بحافظ بهاء الدین سرهندی صدر یافته در بیان آنکه فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام
وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن از طرف ماشی است حق سبحانه و تعالی
بر جاده شریعت استقامت بخشد بمنه و کرمه فیض حق سبحانه و تعالی علی الدوام بر خواص

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوب (۱۹۰) صد و نودم

بیکے از فرزندان میر محمد نعمان بخشی صدور یافته در تحریض بر دوام ذکر الٰهی جل سلطانه و در ترغیب
بر اختیار نمودن طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم با بیان طرز ذکر و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
وآله الطاهرین اجمعین و اما واگاه باش که سعادت تو بلکه سعادت جمیع بنی آدم و فلاح
و رستگاری همه در ذکر مولای خود است جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر
الٰهی جل شانه باید ساخت و یک لحظه تجویز غفلت نباید کرد لله سبحانه الحمد والمنة که دوام ذکر در
طریقهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم و ابتدا میسر گردد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة
حاصل میشود پس اختیار این طریقهٔ علیه مر طالب را اولی و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد
که قبلهٔ توجه را از همه سو گردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقهٔ علیه اقبال نمائی و همتی از
باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری گردی که
آن مضغه همچو حجب الیست مر قلب حقیقی را و اسم مبارک الله را بران قلب بگزرانی و درین وقت بعضی هیچ
عضوے را حرکت ندهی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متخیله صورت قلب را جا دهی و بآن ملتفت
نباشی چه مقصود توجه بقلب است نه تصور صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را هیچونی و هیچگونگی
ملاحظه نمائی و هیچ صفت را بآن منضم نسازی و بحاضر و ناظر نیز ملحوظ نکنی تا از ذروهٔ حضرت ذات
تعالی و تقدس بحضیض صفات فرود نیائی و از انجا بشهود وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاری هیچون
بشهود چون آرام نه گیری چه هر چه در مرآت چون ظاهر شود هیچون نبود و هر چه در کثرت نمودار گردد
واحد حقیقی نباشد هیچون را و رائے دائرهٔ چون باید جست بسیط حقیقی را بیرون محاوطهٔ کثرت باید

(c) ketabton.com: The Digital Library

طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بے تکلف ظاهر شود آنرا نیز بقلب باید برد و در قلب
نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کیست پیر آنکس است که از طریق وصول بجناب قدس
خداوندی جلشانه استفاده نمائی و مدد ها و اعانت ها درین طریق یابی مجرد کلاه و دوانی و شجره که
عرف شده است از حقیقت پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جامه تبرک
از شیخ کامل و مکمل بدست آری و باعتقاد و اخلاص باو زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتایج درین صورت
نیز قوی است و بدانی که منامات و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسے خود را در خواب
یا در واقعه بادشاه و یا قطب وقت یافت فی الحقیقت نه چنین است بیرون خواب و واقعه اگر
بادشاه شود و یا قطب گروه مسلم است پس از احوال و مواجید هر چه در بیداری و افاقت ظاهر شود گنجایش
اعتماد دارد و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتب آثار بران مربوط باتیان شریعت است پس ادای
فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مشتبه نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعلما رجوع باید نمود
و بمقتضائے فتوے اینها زندگانی باید نمود والسلام

مکتوب صد و نود و یکم (۱۹۱)

سخن خانان صدور یافته در ترغیب بر متابعت انبیا علیهم الصلوٰة والسلام و در بیان آنکه در
تکلیفات شرعیه مراعات یسر تمام نموده اند و تخفیف تام فرموده الحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی
و نجات سرمدی مربوط بمتابعت انبیاست صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علی جمیعهم
خصوصا علی افضلهم خصوصا اگر فرضا هزار سال عبادت کرده شود و ریاضات شاقه و مجاهدات
شدیده بجا آورده اگر بنور متابعت این بزرگواران منور نگردد هیچ نمیخرند و بجواب نمیرزد

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتوب دویست و هفتاد و ششم (۲۷۶)

یعنی دعا حق و اللہ شاہد و شد حق تعالے قبول فرماید انہ قریب مجیب

بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمات و متشابهات قرآنی و بیان علماء راسخین و بیان کمالات ایشان و ما ینا ذلک * الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلیهم وعلی آله واصحابه الطیبین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه وایاکم من الراسخین فی العلم اے برادر حضرت حق سبحانه وتعالی کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکمات و متشابهات قسم اول منشاء علم شرائع و احکام است و قسم ثانی مخزن علم حقائق و اسرار

(c) ketabton.com: The Digital Library

ید و وجه و قدم و ساق و اصابع و انامل که در قرآن و احادیث آمده است همه از متشابهات است
و همچنین حروف مقطعات که در اوائل سور قرآنی وارد شده اند نیز از متشابهات اند که بر تاویل آنها اطلاع
نداده اند مگر علماء راسخین را خیال نکنند که تاویل عبارت از قدرت است که بید تعبیر آن نموده اند
و یا ذات است که بوجه آن را معبر ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که با خص خواص آنرا
نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفی از ان حروف بحریست مواج از اسرار خفیه
عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز دقیقه محب و محبوب محکمات هر چند امهات کتاب اند
اما نتایج و ثمرات آن که متشابهات اند از مقاصد کتاب اند امهات از وسائل بیش نیستند از برای
حصول نتایج پس لب کتاب متشابهات آمد و محکمات کتب قشر آن لب متشابهات اند که رمز
و اشاره بیان اصل مینمایند و از حقیقت معامله آن مرتبه نشان میدهند بخلاف محکمات متشابهات
حقائق اند و محکمات نسبت بمتشابهات صور آن حقائق عالم راسخ کسی بود که لب را به قشر تواند جمع
ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرود آورد و علماء قشر به قشر خرسند اند و بمحکمات اکتفا نموده و علماء
راسخین علم محکمات را حاصل نموده از تاویل متشابهات حظ وافر فرا میگیرند و جمع صورت و حقیقت که محکم
و متشابه است مینمایند اما کسیکه بی علم محکمات و معمل بمقتضای آن محکمات تاویل متشابهات جوید
و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آنکس جاهل است که از جهل خود بیخبر است و ضالست که از ضلالت
خود بی شعور نمیداند که این نشأ مرکب از صورت و حقیقت است تا این نشأ است هیچ حقیقت
از صورت منفک نیست قال الله تعالی ۵ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ اَيِ الْمَوْتُ كَمَا
قَالَ الْمُفَسِّرُوْنَ عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت که منتهای این نشأه است لان من مات
فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهٗ و در نشأه اخروی که ظهور حقائق است انفکاک صور از حقائق انجا حاصل است
پس حکم هر نشأه علاحده است خلط نکند یکی را بدیگری مگر جاهل یا زندیق که مقصودش ابطال
شرائع است چه هر حکمی که شریعت را بر مبتدیست همان حکم بر منتهی است عامه مومنان و اخص خواص

(c) ketabton.com: The Digital Library

از عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفان خام و ملحدان بی سرانجام در صدد آنند
که گروهنهای خود را از ربقهٔ شریعت برارند و احکام شرعیه را مخصوص بعوام دارند خیال میکنند
که خواص مکلف بمعرفت اند و بس چنانکه از جهل امرا و سلاطین را بجز عدل و انصاف مکلف نمیدانند
و میگویند که مقصود از اتیان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شرعیه
ساقط گشت و این کریمه را واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الله کما قال الفاضل الفتری
مستشهد میآرند یعنی انتهاء عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی ظاهرا کسیکه بیان کرده است
یقین را بالله سبحانه مراد ش انتهاء کلفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل و علا
نه نفس عبادت که آن مفضی بالحاد و زندقه است و مے انگارند که عبادات عارفان ریائی است برای
آن میکنند که مبتدیان و پس روان ایشان بآن اقتدا کنند نه آنکه عارفان محتاج به عبادتند و در تائید
این قول از مشایخ نقل میکنند که گفته اند تا پیر منافق و مرائی نباشد مرید از وے منتفع نگردد و حدهم
الله سبحانه ما اجهلهم آن قدر احتیاج که عارفان را بعبادات است عشر آن مر مبتدیان را از آن
احتیاج حاصل نیست چه عروجات ایشان مربوط بعبادات است و ترقیات ایشان منوط به اتیان احکام
و شرائع ثمرات عبادات که عوام را فرد استوقع است عارفان را آن ثمرات امروز میسر است پس ایشان احق
بعبادت باشند و انوع باتیان شریعت بوند باید دانست که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است
صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزاء شریعت اند و محکم
و متشابه هر دو افراد آن علماء ظاهر به قشر آن کفایت نموده اند و علماء راسخین قشر آن را لب جمع ساخته
اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ وافر فراگرفته پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت
است تصور باید کرد جمعے بصورت آن گرفتاری پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر مقتدای
خود را غیر از هدایه و بزدوی ندانستند این جماعه علماء قشر اند و جمعے دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند اما
آن حقیقت را حقیقت شریعت نه دانستند بلکه شریعت را مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشتند

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولب ورائے آن تصور نمودند مع ذلک سر موئے از اتباع احکام شریعت باز نماندند وصورت را از
دست نداوند و تارک حکمے از احکام شریعت را ابطال وضلال شمردند اینها اولیاء خدا اند جل سلطانہ
و بمحبت او تعالی از ماسوای او سبحانہ بریدہ اند و جمعے دیگر آنانند کہ شریعت را مرکب از صورت و حقیقت
دانستہ اند و مجموع قشر ولب یقین نمودہ حصول صورت شریعت بے تحصیل حقیقت آن نزد ایشان
از حیز اعتبار ساقط است و حصول حقیقت آن بے اثبات صورت ناتمام و ناقص بلکہ حصول صورت
را کہ بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و نجات بخش تصور میکنند کما ھو حال ظواھر
العلماء و عوام المومنین و حصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جملہ محالات تصور مینمایند فائل
آن را زندیق و ضال میدانند با جملہ کمالات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کمالات
شرعیہ است و علوم و معارف الٰہیہ مقصور بر عقائد کلامیہ کہ برائے اہلسنت بہ ثبوت پیوستہ است ہزاران
شہود و مشاہدات را بیک مسئلہ بیچونی و بیچگونگی حق جل و علا کہ از مسائل کلامیہ است برابر تمے اندازند
و احوال و مواجید و تجلیات و ظہورات را کہ بخلاف حکمے از احکام شریعہ ظاہر گردند بہ نیم جو نمیخرند
و آن ظہور را از مظان استدراج می شمرند اُولٰئِکَ الَّذِیْنَ ھَدَی اللّٰہُ فَبِھُدٰھُمُ اقْتَدِہْ ایشانان علماء
راسخان اند کہ بحقیقت معاملہ ایشان را اطلاع بخشیدہ اند و ببرکت مراعات آداب شریعت ایشان را
بحقیقت شریعت رسانیدہ بخلاف فرقہ ثانیہ کہ ہر چند متوجہ حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند و در
اتیان احکام شریعہ مہما امکن سر موئے تجاوز نمے نمایند اما چون آن حقیقت را ورائے شریعت
دانستہ اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نمودہ ناچار بظلے از ظلال آن حقیقت فرو ماندہ اند
و بحقیقت معاملہ آن حقیقت راہ وصول نیافتہ لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفاتی
بخلاف ولایت علماء راسخین کہ اصیل است و راہ وصول باصل یافتہ و از حجب ظلال بتمام
گذشتہ لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات و ولایت
آن اولیا ظل ولایت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات تا مدتہا این فقیر تاویل متشابہات

(c) ketabton.com: The Digital Library

را مفوض بعلم حضرت حق سبحانه ساخت و علماء راسخان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب نے
یافت و تاویلاتے کہ علماء صوفیہ بیان کردہ اند آنہا را لائق شان آن متشابہات نمیدانست و از
آنسو بکہ قابل استتار باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچہ عین القضاۃ در تاویل بعضے از متشابہات
گفتہ مثلاً از الف لام میم الم خواستہ کہ معنی درو است کہ لازم عشق و محبت است و امثال آن
آخر کار چون حضرت حق سبحانہ و تعالی بمحض فضل خود شمہ از تاویلات متشابہات را برین فقیر ظاہر
ساخت و جدوے از ان دریائے محیط بزمین استعداد این مسکین کشادہ گردانید دانست کہ علماء راسخان را
نیز از تاویلات متشابہات نصیب وافر است الحمد للہ الذی ھدانا لھذا وما کنا لنھتدی
لولا ان ھدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق تعبیرات وقائع مسطورہ را کہ طلب نمودہ بودند
حوالہ حضور داشتہ از ان مقولہ ہیچ ننوشت چہ کند قلم بمعارف دیگر جاری گشت و معاملہ دیگر پیش
آمد معذور خواہند داشت والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الھدی والتزم متابعۃ
المصطفی علیہ وعلی آلہ وعلی اخوانہ الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب دویست و ہفتاد و ہفتم (۲۷۷)

ملا عبد الحی صدور یافت در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقہ
است کہ در توسط حال تحریر یافتہ بود در ین معرفت نہایت شہود شہود انفسی است و معارفے کہ اخیر
نوشتہ اند شہود انفسی را در رنگ شہود آفاقی بے حاصل دانستہ و ورائے انفس و آفاق شہود اثبات نمودہ اند
بلکہ نفس شہود را دروازہ وصول دانستہ از ماوراء این آن علوم و معارف نوشتہ اند چنانکہ این
معنی از کتب و رسائل ایشان لائح است بدان ارشدک اللہ تعالی کہ علم الیقین در ذات حق
سبحانہ و تعالی عبارت از شہود آیاتے ست کہ دال اند بر قدرت او تعالی و تقدس و شہود آن آیات
در آفاق گردیدہ آما مشہودہ حضرت ذاتی جز در سیر انفسی متصور نیست و آن جز در نفس سالک نمے باشد

یعنی پس ما ظرف در بیرون و خارج از دائرہ شہود انفس و آفاق شہود دے دیگر اثبات فرمودہ اند ۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصل مکتوب دوصد هشتاد و نهم ۲۸۹ ترجمه از مصحح

بمولانا بدرالدین صدور یافت در بیان اسرار قضا و قدر و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ کَشَفَ سِتْرَ الْقَضَاءِ	جمیع ستایش مر خدا راست که منکشف ساخت راز
وَالْقَدَرِ عَلَی الْخَوَاصِّ مِنْ عِبَادِهٖ وَسَتَرَ	قضا و قدر را بر خواص بندگان خویش و پنهان داشت
عَنِ الْعَوَامِّ لِمَکَانِ الضَّلَالِ عَنْ سَوَاءِ السَّبِیْلِ	آنرا از نظر عوام بسبب گمراه بودن ایشان از راه راست
وَاقْتِصَادِهٖ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ	و میانه آن و صلوة و سلام بر کسیکه بکمال رسانید
اَکْمَلَ بِهِ الْحُجَّةَ اَبَالِغَةً وَقَطَعَ بِهِ اَعْذَارَ	حق تعالی بوی حجت تامه خود را و برید باوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

العصاة الهالكة وعلى آله واصحابه البررة
الاتقياء الذين آمنوا بالقدر ورضوا
بالقضاء وبعد فلما كانت مسئلة
القضاء والقدر قد كثر فيه الحيرة
والضلال وغلب على اكثر ناظريها
باطل الوهم والخيال حتى قال بعضهم
بمحض الجبر فيما يصدر من العبد با
لاختيار ونفى بعضهم نسبته الى الواحد
القهار واتخذ طائفة بطرفي الاقتصاد
في الاعتقاد الذي هو الصراط المستقيم
والمنهج القويم وقد وفق بهذا الطريق
الفرقة الناجية الذين هم اهل السنة
والجماعة رضي الله تعالى عنهم وعن
اسلافهم واخلافهم فتركوا الافراط
والتفريط واختاروا الوسط والبين
مروي عن ابي حنيفة رضي الله تعالى
عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق
رضي الله تعالى عنهما فقال يا ابن رسول
الله هل فوض الله تعالى الامر
الى العباد فقال الله تعالى اجل

بهانهاے نافرمانان هلاک شوندگان را وبرآلو
اصحاب وے که نیکوکارانند وپرهیزگاران آنانکه ایمان
آوردند بقدر وخورسند شدند بقضا وپس از حمد وصلوة
چون وتحقیق مسئله قضا وقدر حیرت بسیار وضلالت
کثیر شائع گردید وبر اکثرے از ناظرین آن وهم باطل
وخیال لاطائل غالب آمد حتی که گفتند بعضے بجبر محض
در آنچه از عبد باختیار صادر میشود ونفی کردند
بعضے نسبت آنرا بخداے یکتاے غالب وگرفت
هر یکے ازین دو طائفه یکے را از دو جانب اقتصاد
در اعتقاد که اوست صراط مستقیم ونهج قویم
وهر آینه موفق گردید باین طریق مستقیم فرقه ناجیه
که ایشانند اهل سنت وجماعت رضی الله تعالی
عنهم وعن اسلافهم واخلافهم
پس ترک نمودند راه افراط وتفریط را
واختیار کردند وسط ومیان را منقولست
از امام ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه
که پرسیده از امام اجل جعفر صادق
رضی الله تعالی عنهما پس گفت اے فرزند رسول
خدا آیا تفویض نموده است حق تعالی کار
را به بندگان - فرمود که خدا تعالی بزرگتر است

(c) ketabton.com: The Digital Library

مِنْ اَنْ يُفَوِّضَ الرُّبُوبِيَّةَ اِلَى الْعِبَادِ
فَقَالَ لَهُ هَلْ يُجْبِرُهُمْ عَلَى ذٰلِكَ فَقَالَ
اللّٰهُ تَعَالٰى اَعْدَلُ مِنْ اَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلٰى
ذٰلِكَ ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ فَقَالَ وَكَيْفَ ذٰلِكَ
فَقَالَ اَلْبَيْنَ الْبَيْنَ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ
وَلَا كَرْهَ وَلَا تَسْلِيطَ لِهٰذَا قَالَ اَهْلُ
السُّنَّةِ اِنَّ الْاَفْعَالَ الْاِخْتِيَارِيَّةَ
لِلْعِبَادِ مَقْدُورَةُ اللّٰهِ تَعَالٰى مِنْ حَيْثُ
الْخَلْقِ وَالْاِيجَادِ وَمَقْدُورَةُ الْعِبَادِ
عَلٰى وَجْهٍ اٰخَرَ مِنَ التَّعَلُّقِ يُعَبَّرُ عَنْهُ
بِالْاِكْتِسَابِ فَحَرَكَةُ الْعَبْدِ بِاعْتِبَارِ
نِسْبَتِهَا اِلٰى قُدْرَتِهِ تَعَالٰى يُسَمّٰى خَلْقًا
وَبِاعْتِبَارِ نِسْبَتِهَا اِلٰى قُدْرَةِ الْعَبْدِ كَسْبًا
لَهُ غَيْرَ اَنَّ الْاَشْعَرِيَّ مِنْهُمْ ذَهَبَ اِلٰى
اَنَّ لَهُ دَخْلًا لِاخْتِيَارِ الْعِبَادِ فِي اَفْعَالِهِمْ
اَصْلًا اِلَّا اَنَّهُ سُبْحَانَهُ اَوْجَدَ الْاَفْعَالَ
عَقِيبَ اخْتِيَارِهِمْ بِطَرِيقِ جَرْيِ الْعَادَةِ
اِذْ لَا تَاثِيرَ لِلْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ عِنْدَهُ
وَهٰذَا الْمَذْهَبُ مَائِلٌ اِلَى الْجَبْرِ وَلِهٰذَا
يُسَمّٰى بِالْجَبْرِ الْمُتَوَسِّطِ وَقَالَ الْاُسْتَاذُ

ازینکه تفویض نماید ربوبیت خود را به بندگان
خویش پس گفت ابو حنیفه رح آیا مجبور ساخته است
ایشان را بران فرمود خدا تعالی عادل تر است
از آنکه مجبور سازد ایشان را و لا و پستر عذاب کند
ایشان را ثانیاً پس گفت ابو حنیفه رح و چگونه است
حقیقت این معامله فرمود کار میان تفویض و میان
جبر است نه بالکلیه جبر است و نه تفویض و نه اکراه
و نه تسلیط ما تا که از ینجا گفته اند اهل سنت که تحقیق
افعال اختیاریه بندگان داخل اند تحت قدرت حق تعالی
باعتبار خلق و ایجاد و تحت قدرت عباد بروجه دیگر
از تعلق که معبر است بکسب و اکتساب پس حرکت عبد را
باعتبار نسبت وی بقدرت حق تعالی خلق و ایجاد مسمی
و باعتبار ارتباط وی بقدرت عبد کسب و اکتساب
میگویند و لیکن امام ابو الحسن اشعری از ایشان نیست
است باین طرف که اختیار عباد را در افعال ایشان
اصلا مدخلی نیست و لیکن بتحقیق حق سبحانه بوجود
می آرد افعال را در عقب اختیار ایشان بطریق جری عادت
زیرا که قدرت حادثه را نزد وی هیچ تاثیری نیست
و این مذهب مائل است بجبر و ازینجاست که بجبر
متوسط نامیده میشود و قائل شده است استاذ

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَبُو إِسْحَاقَ الْإِسْفَرَايِنِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُصُولِ الْفِعْلِ بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جَوَّزَ اجْتِمَاعَ الْمُؤَثِّرَيْنِ عَلَى أَثَرٍ وَاحِدٍ بِجِهَتَيْنِ مُخْتَلِفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْبَاقِلَّانِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْمُخْتَارُ عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِهِ مَعًا إِذْ لَا مَعْنَى لِلتَّأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذِ الْوَصْفُ أَثَرُهُ الْمُتَفَرِّعُ عَلَيْهِ لَكِنَّهُ مُحْتَاجٌ إِلَى تَأْثِيرٍ زَائِدٍ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ إِذْ وُجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وُجُودِ الْأَصْلِ وَلَا مَحْذُورَ فِي الْقَوْلِ بِالتَّأْثِيرَيْنِ وَإِنْ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَى الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ أَيْضًا بِإِيجَادِ اللهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِإِيجَادِهِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو اسحاق اسفرائنی بتاثیر قدرت حادثه در نفس فعل و بحصول فعل بمجموع قدرتین تجویز نموده است اجتماع دو مؤثر بر اثر واحد اما از دو جهت مختلف و قائل گشته است قاضی ابوبکر باقلانی بتاثیر قدرت حادثه در وصف فعل بدین نهج که متصف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت یا معصیه و مختار نزد این بندهٔ ضعیف تاثیر قدرت حادثه است در هر یکی از نفس فعل و وصف فعل چه تاثیر قدرت حادثه در وصف بدون تاثیر وے در اصل هیچ معنی ندارد زیرا که وصف اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما محتاج است بتاثیر زائد بر تاثیر اصل فعل بدین سبب که وجود وصف زائد است بر وجود اصل و هیچ استحاله نیست در قول بتاثیر قدرت عبد - هر چند این قول بر اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف تاثیر در قدرت عبد نیز بایجاد حق است سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بایجاد اوست تعالے

وَالْقَوْلُ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ دَاخِلٌ
فِي دَائِرَةِ الْجَبْرِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ
عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْثِيرَ لِلْقُدْرَةِ
الْحَادِثَةِ أَصْلًا عِنْدَهُ إِلَّا أَنَّ الْفِعْلَ
الِاخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْجَبْرِيَّةِ لَا يُنْسَبُ
إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ مَجَازًا وَعِنْدَ
الْأَشْعَرِيِّ يُنْسَبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الِاخْتِيَارُ ثَابِتًا لَهُ حَقِيقَةً
لِأَنَّ الْفِعْلَ يُنْسَبُ إِلَى قُدْرَةِ الْعَبْدِ
حَقِيقَةً سَوَاءٌ كَانَتِ الْقُدْرَةُ مُؤَثِّرَةً
وَلَوْ فِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَدَارًا
مَحْضًا كَمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
يَتَمَيَّزُ مَذْهَبُ أَهْلِ الْحَقِّ عَنْ مَذْهَبِ
أَهْلِ الْبَاطِلِ وَنَفْيُ الْفِعْلِ عَنِ الْفَاعِلِ
حَقِيقَةً وَإِثْبَاتُهُ لَهُ مَجَازًا كَمَا هُوَ
مَذْهَبُ الْجَبْرِيَّةِ كُفْرٌ مَحْضٌ وَإِنْكَارٌ
عَنِ الضَّرُورَةِ قَالَ صَاحِبُ التَّمْهِيدِ
وَمِنَ الْجَبْرِيَّةِ مَنْ قَالَ بِأَنَّ الْفِعْلَ

وقول بتاثیر قدرت حادثه همان است
که نزدیکتر است بصواب. واما مذهب
اشعری پس فی الحقیقت داخل دائرهٔ
جبر است چه نزد اشعری عبد را فی الحقیقة
هیچ اختیارے نیست و قدرت حادثه ویرا
هیچ تاثیرے نه مگر آنکه نزد جبریه فعل اختیاری
بفاعل حقیقةً نسبت کرده نمیشود بلکه مجازاً
ونزد اشعری بفاعل حقیقةً نسبت کرده میشود
هرچند مر او را حقیقةً اختیارے حاصل نیست
زیرا که فعل نزد اهل سنت بقدرت عبد حقیقةً
منسوب است قدرت فی الجمله مؤثر باشد
چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهلسنت
یا مدار صرف چنانکه مذهب ویست و به
همین فرق ممتاز گردد مذهب اهل حق
از مذهب اهل باطل. واما این که فعل
را از فاعل باعتبار حقیقت نفی کردن
و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول
جبریه است پس کفر است صریح و انکار
است از بداهة صاحب تمهید فرموده که
بعضے از جبریه قائل اند باینکه صدور فعل از

(c) ketabton.com: The Digital Library

مِنَ الْعَبْدِ ظَاهِرًا وَمَجَازًا اَمَّا فِي الْحَقِيقَةِ
لَا اسْتِطَاعَةَ لَنَا وَالْعَبْدُ كَالشَّجَرِ اِذَا
حَرَّكَتْهَا الرِّيحُ تَحَرَّكَتْ فَكَذٰلِكَ
الْعَبْدُ مَجْبُورٌ كَالشَّجَرِ وَهٰذَا كُفْرٌ وَ
مَنِ اعْتَقَدَ هٰذَا يَصِيرُ كَافِرًا وَقَالَ
اَيْضًا فِي مَذْهَبِ الْجَبْرِيَّةِ قَوْلُهُمْ
اَنْ لَيْسَ لِلْعِبَادِ اَفْعَالٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ
لَا فِي الْخَيْرِ وَلَا فِي الشَّرِّ وَمَا يَفْعَلُ الْعَبْدُ
فَالْفَاعِلُ هُوَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَهٰذَا كُفْرٌ
فَاِنْ قُلْتَ اِذَا لَمْ يَكُنْ لِقُدْرَةِ الْعَبْدِ
تَاثِيرٌ فِي الْاَفْعَالِ وَلَمْ يَكُنِ اخْتِيَارٌ
لَهُ حَقِيقَةً فَمَا مَعْنَى نِسْبَةِ الْاَفْعَالِ اِلَى
الْعَبْدِ حَقِيقَةً عِنْدَ الْاَشْعَرِيِّ قُلْتُ اِنَّ
الْقُدْرَةَ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا تَاثِيرٌ فِي
الْاَفْعَالِ اِلَّا اَنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَهَا
مَدَارَ الْوُجُودِ الْاَفْعَالِ بِاَنْ يَخْلُقَ
اللّٰهُ تَعَالَى الْاَفْعَالَ عَقِيبَ صَرْفِ
قُدْرَتِهِمْ وَاخْتِيَارِهِمْ اِلَى الْاَفْعَالِ
بِطَرِيقِ جَرْيِ الْعَادَةِ وَكَانَتِ الْقُدْرَةُ
عِلَّةً عَادِيَّةً لِوُجُودِ الْاَفْعَالِ فَيَكُونُ

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
او را هیچ استطاعت حاصل نیست و عبد در رنگ
شجر است که چون متحرک گرداند او را باد متحرک گردد
پس همچنین عبد مجبور محض است کالشجر و این قول
کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد کافر گردید و نیز
فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان که
نیست مر بندگان را افعالے علی الحقیقه نه در
خیر و نه در شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
همان حق است سبحانه و این قول نیز کفر است
اگر گوئی هر گاه قدرت عبد را در افعال وے
نه تاثیر است و نه مر او را حقیقةً اختیارے پس نزد
اشعری افعال را العبد حقیقةً نسبت کردن چه معنے
دارد گویم هر چند قدرت را در افعال تاثیرے
متحقق نیست مگر این قدر هست که حق سبحانه
آن را از برائے حصول افعال مدار ساخته است
بدین نهج که مے آفریند حق تعالے افعال عباد
را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و اختیار
خود را در افعال بطریق جریِ عادت ۔
و نیز قدرت عبد علت عادیه گشته است از
برائے حصول افعال پس ثابت شد

(c) ketabton.com: The Digital Library

لِلْقُدْرَةِ مَدْخَلٌ فِي صُدُورِ الْأَفْعَالِ عَادَةً
لِأَنَّهَا لَمْ تُوجَدْ فِيهَا عَادَةً وَإِنْ لَمْ
يَكُنْ لَهَا تَأْثِيرٌ فِي الْأَفْعَالِ فَبِاعْتِبَارِ الْعِلَّةِ
الْعَادِيَّةِ يُنْسَبُ إِلَى الْعِبَادِ أَفْعَالُهُمْ حَقِيقَةً
هٰذَا هُوَ النِّهَايَةُ فِي تَصْحِيحِ مَذْهَبِ
الْأَشْعَرِيِّ وَالْكَلَامُ بَعْدُ مَحَلُّ تَأَمُّلٍ
اِعْلَمْ أَنَّ أَهْلَ السُّنَّةِ آمَنُوا بِالْقَدَرِ
وَقَالُوا بِأَنَّ الْقَدَرَ خَيْرَهُ وَشَرَّهُ وَحُلْوَهُ
وَمُرَّهُ مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ لِأَنَّ مَعْنَى الْقَدَرِ
هُوَ الْإِحْدَاثُ وَالْإِيجَادُ وَمَعْلُومٌ أَنْ
لَيْسَ بِمُحْدِثٍ وَلَا مُوجِدٍ إِلَّا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ
وَالْمُعْتَزِلَةُ وَالْقَدَرِيَّةُ أَنْكَرُوا الْقَضَاءَ
وَالْقَدَرَ وَزَعَمُوا أَنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ
حَاصِلَةٌ بِقُدْرَةِ الْعَبْدِ وَحْدَهَا قَالُوا
لَوْ قَضَى اللّٰهُ سُبْحَانَهُ الشَّرَّ ثُمَّ يُعَذِّبُهُمْ عَلَيْهِ
لَكَانَ ذٰلِكَ جَوْرًا مِنْهُ سُبْحَانَهُ وَهٰذَا جَهْلٌ
مِنْهُمْ لِأَنَّ الْقَضَاءَ لَا يَسْلُبُ الْقُدْرَةَ
وَالْاِخْتِيَارَ عَنِ الْعَبْدِ لِأَنَّهُ قَضَى بِأَنَّ
الْعَبْدَ يَفْعَلُهُ أَوْ يَتْرُكُهُ بِاخْتِيَارِهِ غَايَةُ

مر قدرت را دخلے در صدور افعال بحسب العادة زیرا که افعال
بدون قدرت عبد عادة بوجود نیاورده شد
اگرچه ویرا در صدور افعال تاثیرے حاصل نیست
پس باعتبار علت عادیه بودن وے نسبت
کرده میشود بسوے عباد افعال ایشان حقیقةً
و همین است غایت وسع در تصحیح مذهب اشعری
و کلام وے تا حال جائے تردد است باید دانست
که هر آئینه اهل سنت ایمان آورده اند بقدر و قائل
گشته اند باین که قدر از خیر و شر و شیرین و تلخ
همه آن از حق است سبحانه چه مراد از قدر همین احداث
است و ایجاد و معلوم است که محدث و موجد حق
است سبحانه نه غیر او و اوست سبحانه معبود و خالق
هر چیز پس به پرستید او را - و فرقه معتزله و قدریه
از قضا و قدر انکار نموده اند و زعم کرده که هر آئینه
افعال عباد محض به قدرت عبد بوجود در می
آید گفته اند که اگر حق سبحانه قضا میکرد بدی را پستر
خذلانے نمود ایشان را بر آن البته مے بود
این امر از و سبحانه جور و ستم - و این قول از
جهالت ایشان است چه قضاء حق سبحانه قدرت
و اختیار را از عبد سلب نمینماید زیرا که وے قضا فرموده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ
وَهُوَ مُحَقِّقٌ لِلْاِخْتِيَارِ لَا مُنَافٍ لَهُ وَأَيْضًا
مَنْقُوضٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِيْ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
سُبْحَانَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى الْقَضَاءِ إِمَّا وَاجِبٌ
أَوْ مُمْتَنِعٌ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَيِّ وُجُودٍ يَجِبُ
أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وُجُوبُ
الْفِعْلِ بِالْاِخْتِيَارِ مُنَافِيًا لَهُ لَمْ يَكُنِ
الْبَارِيْ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ عَمْدًا كُفْرٌ
وَلَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ بِاسْتِقْلَالِ
قُدْرَةِ الْعَبْدِ فِي إِيجَادِ أَفْعَالِهِ مَعَ كَمَالِ
ضَعْفِهِ فِي غَايَةِ السَّخَافَةِ وَمَنْشَأُ
نِهَايَةِ السَّفَاهَةِ وَلِهٰذَا بَالَغَ مَشَايِخُ
مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللّٰهُ تَعَالَى سَعْيَهُمْ فِي
تَضْلِيلِهِمْ فِي هٰذِهِ الْمَسْئَلَةِ حَتّٰى قَالُوا
إِنَّ الْمَجُوسَ أَسْعَدُ حَالًا مِنْهُمْ حَيْثُ لَمْ
يُثْبِتُوا إِلَّا شَرِيكًا وَاحِدًا وَالْمُعْتَزِلَةُ
أَثْبَتُوا شُرَكَاءَ لَا تُحْصٰى وَزَعَمَتِ الْجَبْرِيَّةُ
أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ أَصْلًا وَأَنَّ حَرَكَاتِهِ
بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا قُدْرَةَ لَهُمْ
أَصْلًا وَلَا قَصْدَ وَلَا اخْتِيَارَ وَزَعَمُوا

که عبد باختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد غایة
مافی الباب این چنین قضا اختیار عبد را واجب
ولازم میگرداند و این مثبت اختیار است نه منافی
آن و نیز منقوض است بافعال باری تعالی زیرا که
فعل او سبحانه بنظر قضا واجب است یا ممتنع
چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعدم
پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری منافی اختیار
بودے باری تعالی در افعال خود مختار نبودے
و این کفر است و بر هیچکس مخفی نیست که به تحقیق
قول باستقلال قدرت عبد در ایجاد افعال
خویش با وجود کمال ضعف وی در غایة سبکی است
و منشأ نهایت بیخردی و ازینجا است که مشایخ
ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم مبالغه نموده
اند در تضلیل ایشان اندرین مسئله بحدیکه گفته اند
که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله
شرکاء بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
زعم نموده که فعل است هرگز مر عبد را و نه قدرت
و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات است
و گفته که عبد به فعل خیر ثواب داده شود و

(c) ketabton.com: The Digital Library

العباد لا يثابون بالخير ولا يعاقبون بالشر

أَنَّ الْعَبْدَ لَا يُثَابُ بِالْخَيْرِ وَلَا يُعَاقَبُ
بِالشَّرِّ وَالْكُفَّارُ وَالْعُصَاةُ مَعْذُورُونَ
غَيْرُ مَسْئُولِينَ لِأَنَّ الْأَفْعَالَ كُلَّهَا
مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى وَالْعَبْدُ مَجْبُورٌ فِي ذٰلِكَ
وَهٰذَا كُفْرٌ وَهٰؤُلَاءِ الْمُرْجِئَةُ الْمَلْعُونُونَ
الَّذِينَ يَقُولُونَ بِأَنَّ الْمَعْصِيَةَ لَا تَضُرُّ
وَالْعَاصِي لَا يُعَاقَبُ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى
اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لُعِنَتِ
الْمُرْجِئَةُ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا
وَمَذْهَبُهُمْ بَاطِلٌ بِالضَّرُورَةِ لِلْفَرْقِ
الظَّاهِرِ بَيْنَ حَرَكَةِ الْبَطْشِ وَحَرَكَةِ
الِارْتِعَاشِ وَنَعْلَمُ قَطْعًا أَنَّ الْأَوَّلَ
بِاخْتِيَارِهِ دُونَ الثَّانِي وَالنُّصُوصُ
الْقَطْعِيَّةُ تَنْفِي هٰذَا الْمَذْهَبَ أَيْضًا
كَقَوْلِهِ تَعَالَى جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
وَقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ
وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِلَى غَيْرِ ذٰلِكَ وَاعْلَمْ
أَنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لِضُعْفِ هِمَمِهِمْ وَ
قُصُورِ نِيَّاتِهِمْ يَطْلُبُونَ الْاِعْتِذَارَ وَ
دَفْعَ السُّؤَالِ عَنْ أَنْفُسِهِمْ فَيَمِيلُونَ إِلَى

نه بر فعل شر عقاب کرده شود وکفار وعصاة
معذور اند غیر مسئول زیرا که افعال تمامها
از حق است سبحانه وعبد مجبور محض است دران
واین قول کفر است واین طائفه مرجئه ملعونه
ایشانند که قائلند باینکه معصیة مضر نیست
وعاصی معاقب نه. مروی است از پیغمبر خدا
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که فرمود
مرجئه ملعون است بر زبان هفتاد پیغمبر
ومذهب ایشان باطل است بالبداهة
از جهت تحقق فرق ظاهر میان حرکت بطش
وبیان حرکت ارتعاش وقطعا میدانیم
که اول باختیار اوست نه ثانی ونصوص
قطعیه نیز این مذهب را نفی می شمارد
همچون قول حق تعالی جزاء بما
کانوا یعملون وقول او سبحانه
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء
فلیکفر وغیر ذلک وبدانکه اکثر
مردم بعلت ضعف همم خود وقصور نیات
خویش بهانه وعذر می جویند ومیخواهند
که رفع مسألت از خود نمایند پس مائل میشوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

مذهب الاشعري بل الى مذهب
الجبري فتارة يقولون بان لا اختيار
للعبد حقيقة ونسبة الفعل اليه
مجاز وتارة يقولون بضعف الاختيار
المستلزم للاجبار ومع ذلك يسمعون
كلام بعض الصوفية في هذا المقام
من ان الفاعل واحد ليس الا هو
وان لا تاثير لقدرة العبد في الافعال
اصلا وان حركاته بمنزلة حركات
الجمادات بل وجود العبد ذاتا و
صفة كسراب بقيعة يحسبه الظمان
ماء حتى اذا جاءه لم يجده شيئا
ووجد الله عنده وامثال هذا الكلام
ازدادهم جرأة على المداهنات والمهلات
في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق
هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة
المرام ان الاختيار لو لم يكن ثابتا
للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
لما نسب الله تعالى الظلم الى العباد
اذ لا اختيار لهم ولا تاثير لقدرتهم

بمذهب اشعری بلکه بمذهب جبری پس دے
وم میزنند باینکه عبد را حقیقةً اختیار
حاصل نیست ونسبت فعل بوی مجاز است
وگاهے بضعف اختیار عبد قائل میشوند
که مستلزم جبر است ومع ذلک کلام بعض
از صوفیه اندرین مقام استماع مینمایند
فاعل افعال یکے است وبس وهرگز تاثیر
نیست مر قدرت عبد را در افعال وحرکات
بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود
عبد از روے ذات وصفت مثل سراب است
بزمین هموار که پندارد آن را تشنه آب
بیاید نزدیک آن نیابد آن را چیزے
ویافت خدا را نزدیک آن - واین چنین
کلامها دلیر تر ساخته است مر ایشان را بر مداهنات
ومساهلات در اقوال وافعال پس میگوئیم در تحقیق
این مقام والله سبحانه اعلم بحقیقة المرام
بدرستیکه اگر اختیار ثابت نبودے مر عبد را
حقیقةً چنانکه مذهب اشعری است البته نسبت
نه نمودے حق تعالے ظلم را بعباد چه مر ایشانرا
نه اختیارے حاصل است ونه قدرت ایشانرا

وَإِنَّمَا هِيَ مَدَارٌ مَحْضٌ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ إِلَيْهِمْ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَمُجَرَّدُ الْمَدَارِيَّةِ بِدُونِ
التَّأْثِيرِ وَلَوْ فِي الْجُمْلَةِ لَا يُوجِبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
نَعَمْ إِنَّ الْإِيلَامَ وَالتَّعْذِيبَ لِلْعِبَادِ
مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الْاِخْتِيَارُ
ثَابِتًا لَهُمْ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ سُبْحَانَهُ
مَالِكٌ عَلَى الْإِطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي مِلْكِهِ
الْمُطْلَقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَّا نِسْبَةُ الظُّلْمِ
إِلَيْهِمْ فَمُسْتَلْزِمٌ لِثُبُوتِ الْاِخْتِيَارِ لَهُمْ
وَاحْتِمَالُ الْمَجَازِ فِي هَذِهِ النِّسْبَةِ خِلَافُ
الْمُتَبَادِرِ فَلَا يُرْتَكَبُ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ
وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْاِخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُو
إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى
اخْتِيَارِهِ تَعَالَى فَمُسَلَّمٌ وَلَا نِزَاعَ فِيهِ
لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْاِسْتِقْلَالِ
فِي صُدُورِ الْأَفْعَالِ أَيْضًا مُسَلَّمٌ وَأَمَّا
الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدْخَلِيَّةِ لِلْاِخْتِيَارِ
فِي الْأَفْعَالِ فَمَمْنُوعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْئَلَتَيْنِ
وَسَنَدُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مُفَصَّلًا يَنْبَغِي أَنْ

تأثیرے و قدرتِ ایشان مدارِ محض است
نزدِ اشعری و بس و حال آنکه نسبت نموده است
حق سبحانه و تعالی ظلم را بایشان در مواضع متعدده
از کتاب مجید خود و مداریه صرف بدون تاثیر
و لو فی الجمله تصحیح نمی نماید صدورِ ظلم را از ایشان
آرے ایلام و تعذیب حق جل و علا مر عباد را
بدون آنکه ایشان را اختیارے حاصل بود اصلا
ظلم نیست چه او سبحانه مالک است علی الاطلاق
تصرف نماید در ملک مطلق خود هر نهجیکه خواهد اما
نسبت ظلم بایشان پس مستلزم ثبوت اختیار است
مر ایشان را و احتمال مجاز اندرین مسئله
خلافِ متبادر است بدون ضرورت ارتکاب
آن کرده نشود و اما قول بضعف اختیار پس
خالی نیست که مراد بآن اگر ضعف نسبت باختیار
حق است تعالی پس مسلم است و کسے در ان
نزاعے نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی
عدم مدخلیت اختیار در افعال پس مسلم نیست
و آن اول مسئله است و سند منع مفصلا
پیش ازین گذشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

يُعلَمُ أنَّ اللهَ تعالى كلَّفَ عبادَهُ
بقدرِ طاقتِهم واستطاعتِهم وخفَّفَ
في التكليفِ لضعفِ خلقِهم قالَ
اللهُ تبارَكَ وتعالى يُريدُ اللهُ أن يُخفِّفَ
عنكُم وخُلِقَ الإنسانُ ضعيفًا كيفَ
وهو سبحانَهُ حكيمٌ رؤوفٌ رحيمٌ
لا يليقُ بالحِكمةِ والرأفةِ والرحمةِ
تكليفُ ما لا يستطيعُ لهُ العبدُ فلم
يُكلِّف برفعِ الصخرةِ العظيمةِ التي لا يقدرُ
على رفعِها العبدُ بل كلَّفَ بما هو أيسرُ
على العبدِ من الصلواتِ المشتملةِ على
القيامِ والركوعِ والسجودِ والقراءةِ الميسرةِ
وكلُّ ذلك يسيرٌ غايةَ اليسرِ وكذا
الصومُ مثلًا في نهايةِ السهولةِ والزكوةُ
أيضًا كذلك إذ قُدِّرَ بربعِ العُشرِ
ولم يُقدَّر بالكلِّ والنصفِ مثلًا
لئلا يثقُلَ على العبادِ ومن كمالِ
الرأفةِ جعلَ للمأمورِ خلفًا إن تعذَّرَ
الأصلُ فجعلَ للوضوءِ خلفًا هو التيمُّمُ
وكذا حكمَ بأنَّ من لم يقدِرْ على

وانستنیست که بتحقیق حق تعالی تکلیف داده است
مر بندگان خود را باندازهٔ طاقت و استطاعت
شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
است بسبب ضعف خلقت ایشان چنانکه فرموده
است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که سبک
کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
چگونه و حال آنکه او سبحانه با حکمت است و با رأفت
و رحمت نسزد بحکمت و رأفت و رحمت او که تکلیف
دهد بچیزیکه او نتواند پس حکم نکرده است
بنده را بر برداشتن سنگ عظیم که آن را نتواند برداشت
بلکه تکلیف داده است بآنچه آسان تر است
بر عبد از نمازهای پنجگانه که مشتمل اند بر قیام و رکوع
و سجود و قراءة میسره و این همه آسان اند در غایت
آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت است
و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
شده است چهلم حصه و واجب نگردانیده شده است
تمام و نه نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندگان
و از کمال رحمت اوست که مقرر فرموده است
مر مأمور به را بدل و عوض بر تقدیر تعذر اصل چنانچه
عوض وضو تیمم را مشروع ساخته و همچنین حکم فرموده که

(c) ketabton.com: The Digital Library

قِيَامٍ صَلّٰى قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقُعُوْدِ
صَلّٰى مُضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
الرُّكُوْعِ وَالسُّجُوْدِ صَلّٰى مُوْمِيًا اِلٰى غَيْرِ ذٰلِكَ
مِمَّا لَا يَخْفٰى عَلَى النَّاظِرِ فِي الْاَحْكَامِ
الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرِ الْاِعْتِبَارِ وَالْاِنْصَافِ فَيَجِدُ
تَمَامَ التَّكْلِيْفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِيْ غَايَةِ
التَّيْسِيْرِ وَنِهَايَةِ السُّهُوْلَةِ وَيُطَالِعُ كَمَالَ
الرَّأْفَةِ مِنْهُ سُبْحَانَهٗ عَلَى الْعِبَادِ فِيْ
صَفَحَاتِ تِلْكَ التَّكْلِيْفَاتِ وَمِصْدَاقُ
تَخْفِيْفِ التَّكْلِيْفَاتِ تَمَنِّي الْعَوَامِّ فِيْ زِيَادَةِ
التَّكْلِيْفِ مِنَ الْمَأْمُوْرَاتِ فَاِنَّ بَعْضَهُمْ يَتَمَنّٰى
زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوْضِ وَبَعْضُهُمْ
فِي الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوْضَاتِ وَعَلٰى
هٰذَا الْقِيَاسِ وَمَا هٰذَا التَّمَنِّيْ اِلَّا
لِكَمَالِ التَّخْفِيْفِ وَعَدَمِ وِجْدَانِ
الْيُسْرِ فِيْ اَدَاءِ الْاَحْكَامِ لِلْبَعْضِ مَبْنِيٌّ
عَلٰى وُجُوْدِ ظُلُمَاتٍ نَفْسَانِيَّةٍ وَكُدُوْرَاتٍ
طَبِيْعِيَّةٍ نَاشِيَةٍ عَنْ هَوٰى النَّفْسِ
الْاَمَّارَةِ الْمُنْتَصِبَةِ بِمُعَادَاتِ اللّٰهِ
سُبْحَانَهٗ قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ كَبُرَ عَلٰى

هر که بر قیام قدرت ندارد نشسته نماز گذارد و هر که
بر قعود قادر نبود بر پهلو خفته نماز ادا نماید و همچنین
کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد باشاره نماز
ادا کند و سوای اینها از آنچه مخفی نیست بر
کسی که ناظر است در احکام شرعیه بنظر اعتبار
و انصاف پس بیابد تمام احکام شرعیه را در
غایت یسر و نهایت سهولت و مطالعه نماید
کمال رأفت او سبحانه بر عباد در صفحات اوراق
آن تکلیفات شاهد تخفیف این تکلیفات
تمنای عوام است در ازدیاد تکلیفات از
مامورات شرعیه چه بعضے از ایشان تمنای
زیادة روزه فرض مینمایند و بعضے در نماز فرض
و علی هذا القیاس و نیست این تمنی
مگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
وجدان یسر در اداء احکام مر بعضے را
مبنی است بر وجود ظلمات نفسانیه
و کدورات طبعیه که ناشی است از هوای
نفس امّاره که ایستاده است بعداوت
حق سبحانه و تعالی ÷ فرمود
حق سبحانه و تعالی و شور آمد

(c) ketabton.com: The Digital Library

المشركين ما تدعوهم اليه وقال الله
تعالى وانها لكبيرة الا على الخاشعين
فكما ان مرض الظاهر موجب لعسر
اداء الاحكام كذلك مرض الباطن
ايضا موجب لذلك العسر وقد ورد
الشرع الشريف لابطال رسوم النفس
الامارة ورفع هواجسها فهوى النفس
ومتابعة الشريعة على طرفي نقيض
فلا جرم يكون وجود ذلك العسر
دليل وجود هوى النفس فيقدر وجود
الهوى بقدر العسر فاذا انتفى الهوى
كلية انتفى العسر راسا واما كلام
بعض الصوفية المذكور سابقا في نفي
الاختيار او ضعفه فاعلم ان كلامهم
ان لم يكن مطابقا باحكام الشريعة
فلا اعتبار له اصلا فكيف يصلح للحجة
والتقليد وانما الصالح للحجة والتقليد
اقوال العلماء من اهل السنة فما وافق
اقوالهم من كلام الصوفية يقبل وما
خالفهم لا يقبل على انا نقول ان الصوفية

بر مشرکان آنچه میخوانی ایشان را بآن
ونیز فرمود ۔ وهر آئینه نماز دشوار است مگر بر
فروتنی کنندگان ۔ پس چنانکه مرض ظاهر
موجب عسر اداء احکام است همچنین مرض
باطن نیز موجب آن عسر است وحال آنکه
شریعت غرا از برای ابطال رسوم نفس
اماره وازاله هواجس آن وارد شده است
پس هوای نفس ومتابعت شریعت بر دو طرف
نقیض اند لاجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر وجود
هوای نفس پس باندازه عسر هوای نفس موجود
دانسته شود وچون هوای نفس بالکلیه مرتفع
گردد عسر در احکام اصلا نماند واما کلام بعضی
از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق باحکام
شرعیه نبود او را اصلا اعتبارے نیست پس
حجیت وتقلید را چگونه سزد شایان حجیت
وتقلید اقوال علماء اهل سنت است وبس
پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
ایشان باشد مقبول است وآنچه مخالف شان است
غیر مقبول مع هذا گوئیم که صوفیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

مُسْتَقِيمَةَ الْأَحْوَالِ لَمْ يَتَجَاوَزُوا الشَّرِيعَةَ
أَصْلًا لَا فِي الْأَحْوَالِ وَلَا فِي الْأَعْمَالِ وَ
لَا فِي الْأَقْوَالِ وَلَا فِي الْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ
وَيَعْلَمُونَ أَنَّ بَقِيَّةَ الْخِلَافِ مَعَ الشَّرِيعَةِ
نَاشِيَةٌ عَنْ سُقْمٍ فِي الْحَالِ وَخَلَلٍ فِيهِ
وَلَوْ صَدَرَ فِي الْحَالِ مَا خَالَفَ الشَّرِيعَةَ
حَقَّةً وَبِالْجُمْلَةِ خِلَافُ الشَّرِيعَةِ دَلِيلُ
الزَّنْدَقَةِ وَعَلَامَةُ الْإِلْحَادِ غَايَةُ مَا فِي
الْبَابِ أَنَّ الصُّوفِيَّ لَوْ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ
مُخَالِفٍ لِلشَّرِيعَةِ نَاشٍ عَنِ الْكَشْفِ
فِي غَلَبَةِ الْحَالِ وَسُكْرِ الْوَقْتِ فَهُوَ
مَعْذُورٌ وَكَشْفُهُ غَيْرُ صَحِيحٍ وَغَيْرُ صَالِحٍ
لِلتَّقْلِيدِ بَلْ يَنْبَغِي أَنْ يُحْمَلَ كَلَامُهُ
وَيُصْرَفَ عَنْ ظَاهِرِهِ فَإِنَّ كَلَامَ السُّكَارَى
يُحْمَلُ وَيُصْرَفُ عَنِ الظَّاهِرِ

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند
نه در احوال و نه در اعمال و نه در
اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
که بقیهٔ خلاف با شریعت ناشی است
از سقم حال و اختلال بال و نه مخالف
شریعت حقه اصلا نمی بود بالجمله
خلاف شریعت دلیل زندقه است
و علامت الحاد غایة ما فی الباب
اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف
شریعت ناشی از کشف در غلبهٔ حال
و سکر وقت صادر شد معذور است
و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید نیست
بلکه لازم است که کلام او بر محمل صحیح
حمل کرده شود و از ظاهر خود مصروف
زیرا که کلام سکاری حمل کرده میشود و از ظاهر مصروف

هٰذَا مَا تَيَسَّرَ لِي فِي هٰذَا الْمَقَامِ بِعَوْنِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ تَعَالَى
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

مکتوب (۲۹۰) دوصد و نودم

بملا محمد هاشم صدور یافت در بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

المشركين ما تدعوهم اليه وقال الله
تعالى وانها لكبيرة الا على الخاشعين
فكما ان مرض الظاهر موجب لعسر
اداء الاحكام كذلك مرض الباطن
ايضا موجب لذلك العسر وقد ورد
الشرع الشريف لابطال رسوم النفس
الامارة ودفع هواجسها فهوى النفس
ومتابعة الشريعة على طرفي نقيض
فلا جرم يكون وجود ذلك العسر
دليل وجود هوى النفس فيقدر وجود
الهوى بقدر العسر واذا انتفى الهوى
كلية انتفى العسر راسا واما كلام
بعض الصوفية المذكور سابقا في نفي
الاختيار او ضعفه فاعلم ان كلامهم
ان لم يكن مطابقا باحكام الشريعة
فلا اعتبار له اصلا فكيف يصلح للحجة
والتقليد وانما الصالح للحجة والتقليد
اقوال العلماء من اهل السنة فما وافق
اقوالهم من كلام الصوفية يقبل وما
خالفهم لا يقبل على انا نقول ان الصوفية

بر مشرکان آنچه میخوانی ایشان را بآن
ونیز فرمود ۞ وهر آئینه نماز دشوار است مگر
فروتنی کنندگان ۞ پس چنانکه مرض ظاهر
موجب عسر اداء احکام است همچنین مرض
باطن نیز موجب آن عسر است وحال آنکه
شریعت غرا از برای ابطال رسوم نفس
اماره وازاله هواجس آن وارد شده است
پس هوای نفس ومتابعت شریعت بر دو طرف
نقیض اند لاجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر وجود
هوای نفس پس باندازه عسر هوای نفس موجود
دانسته شود وچون هوای نفس بالکلیه مرتفع
گردد عسر در احکام اصلا نماند واما کلام بعض
از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق باحکام
شرعیه نبود او را اصلا اعتبارے نیست پس
حجیت وتقلید را چگونه سزد شایان حجیت
وتقلید اقوال علماء اهل سنت است وبس
پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
ایشان باشد مقبول است وآنچه مخالف شان است
غیر مقبول مع هذا گوئیم که صوفیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

الْمُسْتَقِيمَةَ الْأَحْوَالِ لَمْ يَتَجَاوَزُوا الشَّرِيعَةَ أَصْلًا لَا فِي الْأَحْوَالِ وَلَا فِي الْأَعْمَالِ وَلَا فِي الْأَقْوَالِ وَلَا فِي الْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ بَقِيَّةَ الْخِلَافِ مَعَ الشَّرِيعَةِ نَاشِئَةٌ عَنْ سُقْمٍ فِي الْحَالِ وَخَلَلٍ فِيهِ وَلَوْ صَدَرَ فِي الْحَالِ مَا خَالَفَ الشَّرِيعَةَ الْحَقَّةَ وَبِالْجُمْلَةِ خِلَافُ الشَّرِيعَةِ دَلِيلُ الزَّنْدَقَةِ وَعَلَامَةُ الْإِلْحَادِ غَايَةُ مَا فِي الْبَابِ أَنَّ الصُّوفِيَّ لَوْ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ مُخَالِفٍ لِلشَّرِيعَةِ نَاشٍ عَنِ الْكَشْفِ فِي غَلَبَةِ الْحَالِ وَسُكْرِ الْوَقْتِ فَهُوَ مَعْذُورٌ وَكَشْفُهُ غَيْرُ صَحِيحٍ وَغَيْرُ صَالِحٍ لِلتَّقْلِيدِ بَلْ يَنْبَغِي أَنْ يُحْمَلَ كَلَامُهُ وَيُصْرَفَ عَنْ ظَاهِرِهِ فَإِنَّ كَلَامَ السُّكَارَى يُحْمَلُ وَيُصْرَفُ عَنِ الظَّاهِرِ

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند نه در احوال و نه در اعمال و نه در اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند که بقیهٔ خلاف با شریعت ناشی است از سقم حال و اختلال بال ورنه مخالف شریعت حقه اصلا نمی بود و بالجمله خلاف شریعت دلیل زندقه است و علامت الحاد غایة ما فی الباب اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف شریعت ناشی از کشف در غلبهٔ حال و سکر وقت صادر شد معذور است و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید نیست بلکه لازم است که کلام او بر محمل صحیح حمل کرده شود و از ظاهر خود مصروف زیرا که کلام سکاری حمل کرده میشود و از ظاهر مصروف

هٰذَا مَا تَيَسَّرَ لِي فِي هٰذَا الْمَقَامِ بِعَوْنِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ تَعَالَى
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

مکتوب دوصد و نودم (۲۹۰)

بملا محمد هاشم صدور یافت در بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَفْضَلُهَا وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ۔

مکتوب (۱۱۳) صد و سیزدہم

بجمال الدین حسین کولابی صدور یافتہ در بیانِ فرق درمیان جذبہ مبتدی و جذبہ منتہی و آنکہ مشہودِ مجذوبان در ابتدا نیست الا روح کہ فوقِ قلب است و ہمان شہودِ روح را شہودِ الٰہی جلشانہ تخیل میکنند اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی انجذاب و کشش نمی باشد الا بمقامِ فوق نہ بفوقِ فوق وَکَذَا الْحَالُ فِی الشُّہُوْدِ وَالْمَحْوِ پس مجذوبانِ سلوک ناکردہ را کہ در مقامِ قلب اند انجذاب نیست الا بمقامِ روح کہ فوقِ مقامِ قلب است انجذابِ الٰہی در جذبہ منتہیان است کہ فوقِ آنہا مقام دیگر نیست و مشہود در جذبہ بدایت نیست الا روح منفوخ و چون روح بصورتِ اصل خود موجود است اِنَّ اللّٰہَ خَلَقَ آدَمَ عَلٰی صُوْرَتِہٖ شہودِ روح را شہودِ حق میدانند تعالیٰ و تقدس و چون روح را بالعالمِ اجساد نحوے از مناسبت ثابت است گاہی آنچ شہود را شہودِ احدیت در کثرت میگویند و گاہے بمعیت قائل می شوند شہودِ حق جل و علا بے حصول فنائے مطلق کہ بنہایت سلوک متحقق است متصور نیست شعر

ہیچکس را تا نہ گردد اوفنا ۔ نیست رہ در بارگاہِ کبریا ۔ و این شہود را با عالم ہیچ کاری نیست فرق درمیانِ شہودین آنست کہ اگر با عالم بوجہ من الوجوہ مناسبت دارد شہودِ حق نیست تعالیٰ و تقدس و اگر بی مناسبت است علامتِ شہودِ الٰہی است جل و علا شہود بواسطہ تنگیِ عبارت اطلاق مے یابد و الا نسبت در رنگِ مُنْتَسَبٌ اِلَیْہِ بیچون و بیچگونہ است ع

چون را بہ بیچون راہ نیست ۔ لَا یَحْمِلُ عَطَایَا الْمَلِکِ اِلَّا مَطَایَاہُ ۔

(c) ketabton.com: The Digital Library

بآن احوال اگر ظاهر نمے بود راهِ دانش و تمیز نمیگشود و ظهورِ صورِ مثالیه و معارج و مقامات از برائے
ادراکِ ظاهر است پس حالِ باطن براست و علم بآن حالِ ظاهر را ازین بیان معلوم شد
که اولیائے که صاحبِ علم اند و آنانیکه از علم بے نصیب اند در نفسِ حصولِ احوال فرقے ندارند
اگر فرقے هست از راهِ علم بآن احوال است و عدمِ علم بآنها مثلاً شخصیکه حالتِ جوع بروے طاری
شده است و بیقرار و بے آرام ساخته معذلک میداند که این حالت را جوع می نامند و همچنین
شخصے دیگر است که طریانِ آن حالت در حقِ وے ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت
معبر بجوع است پس این هر دو شخص در نفسِ حصولِ آن حالت برابر اند فرقے ندارند مگر در علم و عدم
علم باید دانست جماعه که علم ندارند دو قسم اند طائفه اند که علم بنفسِ حصولِ احوال ندارند و از تلوینات
آنها اصلا واقف نیستند و جمعے دیگر تلوینات احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمیتوانند
گروه این جماعه هر چند تشخیص احوال نمیتوانند کرد اما داخل ارباب علم اند و شایان مشیخت و تشخیص احوال کار هر شیخ نیست بلکه این دولت
بعد از قرونِ متطاوله ظهور مینماید تا یکے را بآن دولت بنوازند و دیگران را بعلمِ او حواله فرموده
طفیلی او سازند انبیاء اولوالعزم صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم بعد از مدتهائے مدیده
مبعوث می شدند و باحکامِ متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیاء دیگر علیهم
الصلوات و التحیات مامور بتبعیتِ آنها مے شدند و در دعوت بهمان احکام اکتفا میفرمودند

خاص کند بنده مصلحتِ عام را و والسلام

مکتوب دویست و هشتاد و پنجم (۲۸۵)

بمیر سید محب الله الهٔ آبادی صدور یافته در بیانِ احکامِ سماع و وجد و رقص و بعضے از معارف
که بروح تعلق دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
بدان ارشدک الله تعالی طریق السداد و الهمک صراط الرشاد که سماع و وجد

(c) ketabton.com: The Digital Library

جماعه را نافع است که بتقلب احوال متصف اند و به تبدل اوقات متسم وقتی حاضر اند و وقتی
غائب گاهی واجد اند و گاهی فاقد ایشانند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه
از صفتی به صفتی و از اسمی باسمی منتقل و متحول اند تلون احوال نقد وقت ایشان است
و تشتت آمال حاصل مقام ایشان دوام حال در حق ایشان محالست و استمرار وقت
در شان شان ممتنع زمانی در قبض اند و زمانی در بسط فهم ابناء الوقت و معلولون مرة
یعرجون و اخری یهبطون ارباب تجلیات ذاتیه که بتمام از مقام قلب برآمده بمقلب قلب
پیوسته اند و بکلیت از رقیت احوال بمحول احوال محرر گشته اند محتاج بسماع و وجد نیستند
چه وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لا بل لا وقت لهم و لا حال فهم ابناء
الوقت و ارباب التمکین و هم الواصلون الذین لا رجوع لهم اصلا و لا فقد لهم قطعا فمن
لا فقد له لا وجد له از قسمی از منتهیان اند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان نیز نافع است
بیان آن بتفصیل در آخر این مبحث تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اگر سوال کنند که
حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة و التحیة فرموده است لی مع الله وقت لا یسعه
فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل ازین حدیث مفهوم میشود که وقت دائمی نمیباشد جواب
گوئیم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشایخ ازین وقت وقت مستمر خواسته اند ای
لی مع الله وقت مستمر فلا اشکال ؛ جواب دیگر گوئیم که در وقت مستمر کیفیت خاصه احیانا دست
میدهد تواند بود که از وقت وقت نادر مراد دارند و این کیفیت نادره خواهند این زبان
نیز اشکال مرتفع میشود ؛ اگر سوال کنند که سماع نغمه تواند بود که در تحصیل آن کیفیت نادره مدخلی
داشته باشد پس منتهی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت ؛ جواب گوئیم که تحقق آن
کیفیت غالبا در حین اداء نماز است و اگر در بیرون نماز احیانا دست دهد نیز از نتائج و ثمرات
آنست تواند بود که در حدیث قرة عینی فی الصلوة اشارة باین کیفیت نادره باشد

ه منتهی اول قول است مدرس متروک محتاج بسماع و رقص نیستند ۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

(ترجمه: نزدیک تر بودن بنده به پروردگار خود در نماز است و سجده کن یعنی نماز گذار نزدیک شو)

وایضاً در خبر است اَقْرَبُ مَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِی الصَّلٰوۃِ وَقَالَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ وشک نیست که در هر وقتیکه قرب الٰهی جلشانه بیشتر است گنجایش غیر دران وقت مستفی تر است پس ازین خبر ازین کریمه نیز مفهوم میشود که آن وقت در نماز است دلیل بر استمرار وقت دوام وصل اتفاق مشایخ است قَالَ ذُوالنُّوْنِ الْمِصْرِیُّ مَا رَجَعَ مَنْ رَجَعَ اِلَّا مِنَ الطَّرِیْقِ وَمَنْ وَصَلَ لَا یَرْجِعُ ویاد داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم امر مقرر است بالجمله انکار از دوام وقت علامت نارسائی است وشرذمه قلیله از مشایخ کَابْنِ الْعَطَاءِ وَاَمْثَالِهٖ که بجواز رجوع واصل بصفات بشریت قائل گشته اند واز انجا عدم دوام وقت مفهوم میشود وخلاف در جواز رجوع دارند نه در وقوع چه رجوع البته واقع نیست کَمَا لَا یَخْفٰی عَلٰی اَرْبَابِهٖ پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع واصل ثابت شد وخلاف بعض راجع بجواز رجوع گشت ۔ هٰذَا ۔ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال وحصول مشاهده جمال لایزال ایشان را بزودت قویه دست میدهد وتسلیه تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول باز میدارد چه منازل وصول هنوز در پیش دارند ومدارج قرب تا غایت منقطع نگشته اند با وجود این بزودت میل عروج دارند وآرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت سماع ایشان را سودمند است وحرارت بخش هر زمان بمدد سماع ایشان را عروجی بمنازل قرب میسر می شود وبعد از تسکین از ان منازل فرود می آیند اما رنگی از ان مقامات عروج همراه می آرند وبان رنگ متصبغ میگردند این وجد بعد از فقد نیست چه فقد در حق ایشان مفقود است بلکه با وجود دوام وصل از برای ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع ووجد منتهیان وواصلان آری بعد از فنا وبقا ایشان را هر چند جذبه عطا میفرمایند لیکن چون بزودت قوت دارد جذبه تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایه نمیکند محتاج بسماع میگردند طائفه دیگر از مشایخ اند قدس الله تعالی اسرارهم که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

(c) ketabton.com: The Digital Library

بے مدافعت و بے منازعت و معنی مزاحمت تنگی نمودن بکسے

می آیند و ارواح ایشان بے مزاحمت نفوس در مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند هر ما
از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متمکن و راسخ گشته است مددے بروح میرسد روح را بواسطه
آن امداد و مناسبت خاصه بمطلوب پیدا میگردد آرام این بزرگواران بعبادات است و تسکین
در ادائے حقوق بندگی و طاعات میل عروج در نهاد ایشان کم است و شوق صعود در نواطن
شان قلیل هنوز بمتابعت ملت جبین وقت ایشان لامع است و بکحل اتباع سنت دیده
بصیرت شان مکتحل لاجرم حدید البصر نداز دور چیزے می بینند که نزدیکان در ابصار آن عاجز اند
هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل
القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند و نور اینت
اصل از عروج کفایت می بخشد جماعه مقلدان از اهل سماع و وجد که بر عظم شان این بزرگواران واقف
نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زهاد گویا عشق و محبت را منحصر در رقص و وجد
میدانند و طائفه دیگر از منتهیان آنانند که بعد از قطع مسالک سیر الی الله و تحقق به بقاء بالله
ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلاب انجذاب کشان کشان مے برند بر دوت
آنجا از سرایت ممنوع است و تسلیه ایشان را غیر جائز در عروج محتاج بامور غریبه نیستند سماع و رقص را
در تنگنائے خلوت ایشان بار نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه باین عروج انجذابی
بنهایه نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسند و بواسطه متابعت آنسرور علیه علی آله الصلوات
والتسلیمات والتحیات از مقامیکه مخصوص بآن سرور است علیه الصلوة والتحیة نصیبے میابند
این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از آن مقام نصیب ندارند اگر بمحض فضل ایزدی
جل شانه این نوع وصل نهایة النهایت را بعالم باز گردانند و تربیت مستعدان باو حواله نمایند
نفس او در مقام بندگی فرود می آید و روح او بمزاج نفس متوجه جناب مقدس است اوست که جامع کمالات
فردیه است و حاوی تکمیلات قطبیه و اغنی بالقطب همنا قطب الارشاد قطب الاوتاد علوم مقامات

فرو شدن ۱۲ — طاقت کنند ۱۲ — قطب خردون ۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظلی و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نه ظل است و نه اصل از ظل و اصل
او گذرانیده اند این نوع کامل مکمل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و ازمنه
متباعده بظهور آید هم مغتنم است عالمے از وے منور گردد نظر او شافی امراض قلب است
و توجه او دافع اخلاق ردیه نام ضبیه اوست که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرود آمده است
و آرام و انس بعبادات گرفته بمقام عبدیت که فوق آن مقامے نیست و در مقامات ولایت ازین
طائفه بعضے را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه دعوت از ولایت خاصه نبوت
بهره مند است بالجمله در شان او این مصراع صادق است ؎ آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
هذا ابتدای سماع و وجد مضر است و منافی عروج هر چند بشرائط واقع شود شمه از شرائط
سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی وجد او معلول است حال او وبال است
حرکت او طبعی است تحرک او مشوب بهوائے نفسانی و اعنی بالمبتدی من لم یکن من ارباب
القلوب و ارباب القلوب متوسطون بین المبتدئین و المنتهین و المنتهی هو الفانی فی الله
و الباقی بالله و هو الواصل الکامل و للانتهاء درجات بعضها فوق بعض و للوصول مراتب
لا یمکن قطعها ابد الآبدین بالجمله سماع متوسطان را نافع است و قسمے از منتهیان را نیز چنانکه
بالا گذشت لیکن باید دانست که ارباب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جماعه راست
که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاهدات شاقه میخواهند که قطع مسافت نمایند سماع
و وجد درین صورت این جماعه را ممد و معاون است و اگر ارباب قلوب از مجذوبان باشند
قطع مسالک سیر ایشان را بمدد جذبه است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع ارباب
قلوب غیر مجذوب را مطلقاً نافع است بلکه انتفاع ازان مشروط بشرائط است و یدرؤ فیها
خوف الفساد و از جمله آن شرائط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر بتمامی خود معتقد است

ع ؎ در این ابتدا بی کسے است که از ارباب قلوب نباشد و متطلب باحوال قلب نمود و ارباب قلوب متوسطان اند میان مبتدی و منتهی و منتهی آنست که بفنا فی الله
رسیده باشد و بعد از وصول بمراتب وصول بمراتب بسیار است و بعضے از آن مراتب بعضے فوق بعضے دیگر و وصول را مراتب است
که قطع آنها ممکن نیست الی آخر الانتهاءات ۱۲ منه

(c) ketabton.com: The Digital Library

محبوس است آرے سماع او را نیز بنحوے از عروج می بخشد اما بعد از تسکین از آن مقام فرود می آید
و شرائط دیگر آن است که در کتب اکابر مستقیم الاحوال کعوارف المعارف بنحوه مبین شده اند که اکثر
آنها و ابنائے این وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و رقص که درین وقت شائع شده است
و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته است شک نیست که مضر محض است و منافی صرف
عروج در انجا معنی ندارد و صعود در آن صورت متصور نیست اندادواعانت از سماع درین محل
مفقود است مضرت و منافات موجود ٭ تنبیه ٭ سماع و رقص هر چند نسبت به بعضے منتهیان
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند از اوساط اند و تا مراتب عروج
ممکن الحصول بتمام طی نکنند حقیقت انتها از ینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر
الی الله است و نهایت این سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست بعد از ان سیر دران اسم
و ما یتعلق به است و چون از اسم و جمیع ما یتعلق به مما ینکشف علی ارباب گذشته بمسمای حقیقی
برسد و در انجا فنا و بقائے پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنائے
و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنانکه گفته اند که سیر فی الله نهایت
نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از طے منازل عروج و معنی بے نهایتی آن سیر آنست که
اگر سیر دران اسم واقع شود و تفصیل بشیونات مندرجه دران متحقق گردد هرگز نهایت آن نرسد چه هر اسم
مشتمل بر شیونات مندرجه بے نهایت است اما در وقت عروج اگر خواهند که او را از ان اسم گذرانند
تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بنهایة النهایت برسد و اگر همانجا مستهلک گشت زهے
شرافت و اگر برائے تربیت خلق بازش آورند زهے فضیلت گمان نکنی که وصول بآن اسم
امر آسان است جانے می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا کرا ازین میان باین نعمت
قصوے سرفراز گردانند و آنانکه توان را تنزیه و تقدیس خیال سبکی بسا است که عین تشبیه و تنقیص است

(c) ketabton.com: The Digital Library

بلکه بسیارے از مراتب که تو آنرا تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پایان تر است تنزیهے که فوق العرش
ترا متخیل میشود نیز داخل دائرهٔ تشبیه است و آن مکشوف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدد جهات
و منتهائے ابعاد است عالم ارواح ماورائے عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانی است در
مکان نمیگنجد و روح را در ماورائے عرش اثبات نمودن ترا در وهم نمیندازد که روح از تو بعید است و مسافت
دور و دراز در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع امکنه با وجود لامکانیت
برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد تا بآنجا رسی نتوانی دریافت طائفه از صوفیه که تنزیه
روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا دریافته اند تنزیه الهی جل شانه تصور نموده اند و علوم و معارف
آن مقام را از غوامض علوم گفته و سر استوار ادرین مقام حل کرده و حق آنست که آن نور نور روح
است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباهے پیدا شده بود اما چون عنایت
خداوندی جل سلطانه از ان ورطه گذرانیده دانست که آن نور نور روح بود نه نور الهی جل سلطانه
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
و بصورت بیچونی و بیچگونگی مخلوق است لاجرم محل اشتباه مے گردد والله یحق الحق و هو
یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بآن بقاء
پیدا میکنند خود را جامع بین التشبیه و التنزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
فرق بعد الجمع تصور میکنند امثال این مغالطات صوفیه را بسیار است و هو سبحانه العاصم
عن مظان الاغلاط و محال الاحتیاط باید دانست که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است
اما نظر به بیچون حقیقی داخل دائرهٔ چونست گویا برزخ است در میان عالم چون و در میان جناب
قدس بے چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در روے صحیح است بخلاف
بیچون حقیقی که چون را بوے اصلا راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج ننماید بآن اسم رسد
پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و بتمام از لوازم مکان می باید برآمد بعد از ان

مراتب لامکانیت عالم ارواح را نیز طے باید نمود آن زمان تا بآن اسم رسد خواجه پندارد که مرد
وصل است ٭ حاصل خواجه بجز پندار نیست ٭ فَهُوَ سُبْحَانَهُ وَرَاءَ الْوَرَاءِ وَرَاءَ این عالم خلق عالم
امر است و وراء عالم امر مراتب اسماء و شئونات است ظلاً و اصالۃً اجمالاً و تفصیلاً و ورا وراء این
مراتب ظلی و اصلی و کونی و الٰہی و اجمالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا کرا باین جست و جو بنوازند
و کدام صاحب دولت را باین سعادت مشرف سازند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ همت بلند باید داشت و بهر چه در راه بدست افتد قناعت نباید کرد و ورا وراء
وراء می باید جست کَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سُعَادَ وَدُونَهَا ٭ قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُونَهُنَّ حُتُوفُ ٭
تنبیه آخر: دوام وصل و استمرار وقت کسے را مسلم است که بعد از تحقق فنا مطلق ببقاء بالله
مشرف شده باشد و علم حصولی او بعلم حضوری تبدیل یافته است این بحث را بیان وضح و لائح گردانیم
بدانکه هر علمیکه عالم را از ماوراء ذات خود حاصل میگردد طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است در ذهن عالم علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوریست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است در ذهن
متوجه معلوم است و چون آن صورت از ذهن زائل گشت آن توجه ذهن نیز زائل گشت
پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری که غفلت از معلوم در انجا
غیر متصور است چه منشا تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز بذات
دائمی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقاء بالله علمے است حضوری که زوال آن متصور نیست
گمان نکنی که بقاء بالله عبارتست از آنکه خود را عین حق یابی چنانکه بعضے از این طائفه حق الیقین را
باین عبارت تعبیر نموده اند نه چنین است بقاء بالله که بعد از فنا مطلق میسر شود باین قسم علوم مناسبت
ندارد این حق الیقین که بعضے گفته اند مناسب بقائے است که در جذبه دست میدهد بقائے که
مقصود ما است دیگر است ع ذوق این مے نشناسی بخدا نچشی ٭ پس استمرار توجه و دوام حضور

الشرب - فوالله لا ادری ما لذۃ الخمر لذۃ - ولا کثرۃ حتی تذوق وتسکرا ٭

(c) ketabton.com: The Digital Library

درصورتِ بقاء باللہ ثابت شد پیش از تحقق ببقاء باللہ دوام ممکن نیست اگرچہ بسیارے را پیش از رسیدن باینمقام این معنے متوہم میشود علی الخصوص در طریقۂ علیۂ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم والحق ما حققت والصواب ما الہمت واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب والیہ تعالیٰ المرجع والمآب وآخر دعوانا الحمد للہ رب العالمین اولاً وآخراً والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ دائماً وسرمداً

مکتوب دو (۲۸۶) صد و هشتاد و ششم

بمولانا امان اللہ فقیہ صدور یافت در بیانِ اعتقادِ صحیح کہ ماخوذ از کتاب و سنت است بر وفقِ رائے صحابۂ اہلِ سنت و جماعہ و رد جماعہ کہ از کتاب و سنت خلاف معتقداتِ اہلِ سنت و جماعہ فہمیدہ اند و یا بکشف خلافِ اہلِ حق معلوم ساختہ اند۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم بدان ارشدک اللہ تعالیٰ والہمک سواء الصراط کہ از جملۂ ضروریاتِ طریقِ سالکِ اعتقادِ صحیح است کہ علماءِ اہلِ سنت آنرا از کتاب و سنت و آثارِ سلف استنباط فرمودہ اند و کتاب و سنت را محمول داشتن بر معانی کہ جمہورِ علماءِ اہلِ حق یعنے علماءِ اہلِ سنت و جماعت آن معانی را از آن کتاب و سنت فہمیدہ اند نیز ضروریست و اگر بالفرض خلافِ آن معانی مفہومہ بکشف و الہام امرے ظاہر شود و آن را اعتبار نباید کرد و از آن استعاذہ باید نمود مثلاً آیات و احادیث کہ از ظواہرِ آنہا توحیدِ وجود مفہوم میشود و ہمچنین احاطہ و سریان و قرب و معیتِ ذاتیہ معلوم میگردد و چون علماءِ اہلِ حق از آن آیات و احادیث این معانی نہ فہمیدہ اند اگر در اثنائے راہ بر سالکِ این معانی منکشف شود و موجود جزے کے نیابد یا او را بالذات محیط داند و قریب ذاتاً یابد ہرچند او درین وقت بواسطۂ غلبۂ حال و سکرِ وقت معذور است اما باید کہ ہمیشہ بحق سبحانہ و تعالیٰ ملتجی و متضرع باشد کہ او را ازین ورطہ برآورد و امورے کہ مطابقِ آرائے صحابۂ علمائے اہلِ حق است بروے منکشف گرداند و سرِ موئے از خلافِ معتقداتِ حقۂ ایشان ظاہر نسازد و بالجملہ معانی مفہومۂ علماءِ اہلِ حق را مصداقِ کشفِ خود باید ساخت و محکِ الہامِ خود را جزِ آن نباید داشت چہ معانی کہ

ے تو در محک بلفظین دکھ باطل و فتوحات مہملہ غیر معنی سنگ زر کش کہ بیاباش در ایشان آزمایش نکنند ۱۲ ع

(c) ketabton.com: The Digital Library

اختیار یک طریق برائے مصلحتی افضلیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمے آید و نقص آن
طریق دیگر نمیکشد ؎ دروازۂ شہر را توان بست ؛ نتوان دہن مخالفان بست ؛ الحمد
للہ ذی الانعام والمنۃ اولا و آخرا والصلوۃ والسلام والتحیۃ علی رسولہ محمد و علی
آلہ الاخیار و اصحابہ الابرار

مکتوب دو صد و نود و دویم (۲۹۲)

شیخ عبد الحمید بنگالی صدور یافت در بیان آداب ضروریہ مریدان و رفع بعضے شبہ ایشان
و ما یناسب ذلک ؛ بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی ادبنا بالآداب النبویۃ و ہدانا
بالاخلاق المصطفویۃ علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا و اکملہا بدانکہ سالکان
این راہ از دو حال خالی نیستند مریدانند یا مراد اگر مراد اند طوبی لہم براہ انجذاب و محبت ایشان
را کشان کشان خواہند برد و بمطلب اعلے خواہند رسانید و ہر ادبے کہ در کار شود بتوسط یا بمتوسط
تعلیم شان خواہد شد و اگر زلتے واقع شود زود متنبہ خواہند فرمود و بآن مواخذہ نخواہند کرد و اگر بہ پیر
ظاہر احتیاجے داشتہ باشد بے سعی ایشان بآن دولت دلالت خواہند فرمود بالجملہ عنایت
ازلی جل سلطانہ متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب کار ایشان را کفایت
خواہند کرد اللہ یجتبی الیہ من یشاء و اگر مریدانند کار ایشان بے توسط پیر کامل مکمل دشوار
است پیرے باید کہ بدولت جذبہ و سلوک مشرف شدہ باشد و بسعادت فنا و بقا مستسعد
گشتہ و سیر الی اللہ و سیر فی اللہ و سیر عن اللہ باللہ و سیر فی الاشیاء باللہ را بانصرام رسانیدہ
و اگر جذبہ او بر سلوک او مقدم است و بتربیت مرادان مربی شدہ کہ بیت احمر است کلام او
دوا است و نظر او شفا احیائے دلہائے مردہ بتوجہ شریف او منوط است و نازکی جانہائے
فسردہ بالتفات لطیف او مربوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود سالک مجذوب
ہم مغتنم است و تربیت ناقصان از و نیز مے آید و بتوسط او بدولت فنا و بقا میرسند ؎ آسمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

نسبت بعرش آمد فرود ٭ ورنه بس عالیست پیش خاک تو ٭ واگر بعنایت خداوندی جل
سلطانه طالبے را باین طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود
را بتمام باو سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او
شناسد بالجمله هوائے خود را تابع رضائے او سازد و در خبر نبویست علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به
و بداند که رعایت آداب صحبت و مراعات شرائط از ضروریات این راه است تا راه افاده
و استفاده مفتوح گردد و بدونها لا نتیجة للصحبة ولا ثمرة للمجالس بعضے از آداب
و شرائط ضروریه در معرض بیان آورده مے شود بگوش هوش باید شنید بدانکه طالب را باید
که روے دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او بنوافل
و اذکار نپردازد و در حضور او بغیر او التفات ننماید و بکلیت خود متوجه او بنشیند حتی که بذکر
هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند نقل کرده اند از
سلطان این وقت که وزیرش پیش او ایستاده بود اتفاقا درین اثنا آن وزیر التفاتے بجانب
جامه خود کرده بند آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بران وزیر افتاد
دید که بغیر او متوجه است بزبان عتاب گفت که این را هضم نمیتوانم کرد که تو وزیر من باشی و در حضور
من به بند جامه التفات نمائی باید اندیشید که هرگاه وسائل دنیا و دینه را آداب دقیقه در کار است
و وسائل وصول الی الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و منها آنکه در جائے
نه ایستد که سایه او بر جامه او یا بر سایه او افتد و بر مصلائے او پا ننهد و در متوضائے او طهارت
نکند و بظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید و بکسے
سخن نکند بلکه متوجه احدے نگردد و در غیبت پیر در جانب که اوست پا دراز نکند و بزاق دهن
بانجا نیندازد و هرچه از پیر صادر شود آنرا صواب داند اگرچه بظاهر صواب ننماید و هرچه میکند

(c) ketabton.com: The Digital Library

از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد و اگر در بعضے صور الهامش
خطا راه یابد خطائے الهامی در رنگ خطائے اجتهادیست ملامت و اعتراض بران مجوز
نیست و ایضاً چون این را محبتے به پیر پیدا شده است در نظر محب هر چه از محبوب صادر میشود
محبوب نماید پس اعتراض را مجال نباشد و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه
در خفتن و طاعت کردن نماز را بطرز او ادا باید کرد و فقه را از عمل او باید اخذ نمود آنرا که در سیر
نگاریست فارغ است ٭ از باغ و بوستان و تماشاے لاله زار ٭ و هیچ اعتراض را در حرکات
و سکنات او مجال ندهد اگرچه آن اعتراض مقدار حبه خردله باشد زیرا که اعتراض را غیر از حرمان نتیجه
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلائق عیب بین این طائفه علیه است بحانا الله و سبحانه
عن هذا البلاء العظیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر
و وساوس باشد هیچ شنیده که مومنے از پیغمبرے معجزه طلب کرده باشد معجزه طلبان کفار اند
و اهل انکار معجزات از بهر قهر دشمن است ٭ بوئے جنسیت پے دل بردنست ٭
موجب ایمان نباشد معجزات ٭ بوئے جنسیت کند جذب صفات ٭ اگر شبه پیدا شود در خاطر
آنرا بے توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر بر خود نهد و هیچ منقصت را بجناب پیر عائد نسازد
و واقعه که رو دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر وقائع از و طلب کند و تعبیر یکه بر طالب منکشف شود
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود و برکشوف خود زینهار اعتماد ننهد که حق با باطل درین
ممتزج است و صواب با خطا مختلط و بے ضرورت و بے اذن از وجد انشود که غیر او را بروے
گزیدن منافی اراد تست و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء ادبست
و هر فیضے و فتوحیکه برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقعه بیند که فیضے از مشایخ دیگر رسیده
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب
استعداد خاص مرید بملاحظه کمال شیخے از شیوخ که صورت افاضه از وے ظاهر شده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

بمرید رسیده است و لطیفه از لطائف پیر که مناسبت بآن فیض دارد بصورت آن شیخ ظاهر شده
است بواسطهٔ ابتلاء مرید آن لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض را از آن دانسته این
مغالطهٔ عظیم است حق سبحانه از زلات قدم نگاهدارد و بر اعتقاد و محبت پیر مستقیم دارد و بجاه
سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بالجمله الطریق کله ادب مثل
مشهور است هیچ بی ادبی بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصر داند
و در ادای ما ینبغی نرسد و اگر بسعی هم نتواند از عهده برآمد معفو است اما از اعتراف بتقصیر
ناچار است و اگر عیاذاً بالله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم نداند از برکات این
بزرگواران محروم است ؎ هر کرا روی به بهبود نه بود ؛ دیدن روی نبی سود نه بود
آری مریدی که ببرکت توجه پیر بمرتبهٔ فنا و بقا برسد و راه الهام و طریق فراست بروی ظاهر
شود و پیر آن را مسلم دارد و بکمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر
خلاف کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگرچه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرید درین
وقت از ربقهٔ تقلید برآمده است و تقلید در حق وی خطاست مگر نمی بینی که اصحاب پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منزله بآن
سرور خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لا یخفی
علی ارباب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبهٔ کمال مجوز است
و از سوء ادب مبرا است بلکه اینجا همین ادب است و اگر نه اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
که بکمال آداب موءدب بودند غیر از تقلید امر دیگر نمیکردند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتبهٔ اجتهاد
تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی عنهما خطا است صواب در متابعت رای خود است رای
ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت ابا حنیفة فی مسئلة خلق
القرآن سنة اشهر شنیده باشی که تکمیل صناعت بتلاحق افکار است اگر بر یک فکر ماندی

فاتقن راقی و رایته علی ان من قال بخلق القرآن فهو کافر

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیادتی پیدا نکردے نحویکه در زمان سیبویه بوده امروز با خلاف آراء و تلاحق انظار وی صد
زیادتی و کمال پیدا کرده است اما چون بنا را او نهاده است فضل او راست: اَلْفَضْلُ لِلْمُتَقَدِّمِ
لیکن کمال اینها را مَثَلُ اُمَّتِی کَمَثَلِ الْمَطَرِ لَا یُدْرٰی اَوَّلُهُمْ خَیْرٌ اَمْ اٰخِرُهُمْ حدیث نبویست
عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ تَذْنِیْبٌ لِیَشْتَبِهَ بَعْضُ الْمُرِیْدِیْنَ بدانکه گفته اند الشیخ
یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ احیا و اماتت از لوازم مقام شیخی است مراد از احیاء احیاء روحی است نه جسمی
و همچنین مراد از اماتت اماتت روحی است نه جسمی و مراد از حیوة و موت فنا و بقاست که بمقام ولایت
و کمال میرساند و شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این دو امر است پس شیخ را ازین احیا
و اماتت چاره نباشد معنی یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ یُفْنِیْ وَیُبْقِیْ احیا و اماتت جسمی را منصب شیخی
کارے نیست شیخ مقتدا حکم کاه ربا دارد هر کس را که با او مناسبت است در رنگ خس و
خاشاک و عنقا امید و دو نصیب خود را از وے استیفا مینماید خوارق و کرامات از برای
جذب مریدان نیست مریدان بمناسبت معنویه منجذب میگردند و آنکه باین بزرگواران مناسبت
ندارد از دولت کمالات ایشان محروم است اگرچه هزار معجزه و خوارق و کرامات بیند ابوجهل
و ابولهب را شاهد این معنی باید گرفت قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی فِیْ حَقِّ الْکُفَّارِ وَاِنْ یَّرَوْا
کُلَّ اٰیَةٍ لَّا یُؤْمِنُوْا بِهَا حَتّٰی اِذَا جَآءُوْکَ یُجَادِلُوْنَکَ یَقُوْلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اِنْ هٰذَآ اِلَّآ اَسَاطِیْرُ
الْاَوَّلِیْنَ

وَالسَّلَامُ

مکتوب صد و نود و سیوم (۲۹۳)

شیخ محمد چتری صد دریافته در جواب اسئله او که پرسیده بود لِیْ مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ در حدیث نبوی
عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ آمده است و ابوذر غفاری نیز همین را گفته وجه آن چه باشد
و پرسیده بود که قَدَمِیْ هٰذِهٖ عَلٰی رَقَبَةِ کُلِّ وَلِیِّ اللّٰهِ حضرت شیخ عبد القادر فرموده و دیگرے
نیز همین را گفته حقیقت این معامله چیست و پرسیده که مراد از اولیائے که قدم ایشان بر گردن

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات که بتبعیت و وراثت باین دولت مشرف گشته اند بتوسط انبیاست علیهم الصلوات والبرکات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم الصلوات والتسلیمات کم کسے باین دولت مشرف گشته است هرچند جائز است که دیگران نیز بتبعیت و وراثت باین دولت مهتدی سازند فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ؛ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

الغرض که این دولت در کبار تابعین نیز پرتو انداخته است و در اکابر تبع تابعین نیز سایه افگنده بعد از آن رو باستتار آورده تا آنکه نوبت بالف ثانی از بعثت آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رسیده درینوقت نیز آن دولت بتبعیت و وراثت بر منصهٔ ظهور آمده و آخر را باول مشابه ساخته اگر بادشه بر در پیرزن ؛ بیاید تو ایخواجه سبلت مکن ؛ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب سی و دوم (۳۰۲)

بمخدومزادگی که جامع علوم ظاهره و اسرار و معارف باطنه اند اعنی مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی

صدور یافته در بیان فرق میان ولایات سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت ملأ اعلی است علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات و در بیان آنکه نبوت افضل است از ولایت و بعضے از خصائص معارف که بنبوت تعلق دارند و هذا یناسب ذلک ؛ بدان ارشدک الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که بے شائبهٔ ظلیت صورت نه بندد و بے خیلولهٔ حجب حصول نپذیرد و اگر ولایت اولیاست البته بداغ ظلیت متسم است و ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هرچند از ظلیت برآمده است اما بے خیلولهٔ حجب اسما و صفات متحقق نیست و ولایت ملأ اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات هرچند از حجب اسما و صفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون و اعتبارات ذاتیه چاره ندارد و نبوت و رسالت است

(c) ketabton.com: The Digital Library

که شائبهٔ ظلیت باو راه نیافته است و حجب صفات و اعتبارات را در راه گذاشته پس ناچار نبوت از ولایت
افضل باشد و قرب نبوت ذاتی و اصلی باشد و من لم یطلع علی حقیقتهما حکم بالعکس و جزم بالقلب
پس وصول در مرتبهٔ نبوت باشد و حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بملاحظهٔ ظلیت صورت پذیرد
بخلاف وصول و ایضاً در کمال حصول رفع اثنینیت است و در کمال وصول بقاء اثنینیت پس
رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت باشد و بقاء دوگانگی ملایم مرتبهٔ نبوت و چون رفع دوگانگی مناسب
مقام ولایت است پس ناچار شکر همه وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبهٔ نبوت چون بقاء اثنینیت
است پس صحو از خواص آن مرتبه بود و ایضاً حصول تجلیات خواه در کسوت صور و اشکال بود و خواه در
پردهٔ الوان و انوار همه در مقامات ولایت است و در طی مقدمات و مبادی آن بخلاف مرتبهٔ نبوت
که دران موطن وصول باصل است و مستغنی است از تجلیات و ظهورات که ظلال آن اصل اند و همچنین
در وقت طی مقدمات و مبادی آن مرتبه نیز احتیاج بآن تجلیات نیست مگر آنکه از راه ولایت عروج واقع شود
این زمان حصول آن تجلیات بواسطهٔ ولایت است نه بواسطهٔ طی مسافت راه و وصول نبوت باجمله
تجلیات و ظهورات از ظلال خبر میدهند و آنکه از گرفتاری ظلال گذشته است از تجلیات وارسته است
ما زاغ البصر اینجا باید طلبید اے فرزند دلو اشق و طنطنهٔ محبت و نعرهاے شوق انگیز و صیحه هاے
درد آمیز و وجد و تواجد و رقص و رقاصی همه در مقامات ظلال است و در اوان ظهورات و تجلیات ظلیه بعد
از وصول باصل حصول این امور متصور نیست محبت در آن موطن بمعنی ارادهٔ طاعت است چنانچه
علما فرموده اند نه معنے زائد بران که منشأ شوق و ذوق است چنانچه بعضے صوفیه گمان برده اند اے
فرزند بشنو چون در مقام ولایت رفع اثنینیت مطلوب است ناچار اولیا بزوال ارادهٔ سعی مینمایند
شیخ بسطام گوید ارید ان لا ارید و در مرتبهٔ نبوت چونکه رفع اثنینیت در کار نیست زوال نفس
ارادهٔ مطلوب نه گشت چرا مطلوب باشد که ارادهٔ صفتے است فی حد ذاتها کامل اگر نقصے باو راه یافته
است بواسطهٔ خبث متعلق او است پس باید که متعلق او امر خبیث و امر حق نباشد بلکه جمیع مرادات

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن مرضی حق باشد جل و علا و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میکوشند و در مرتبهٔ
نبوت مطلوب نفی متعلقات سوء این صفات است نه نفی اصل این صفات که فی حد ذاتها کاملهٔ اند مثلاً
صفت علم فی حد ذاتها از صفات کامله است اگر نقصی بوے راه یافته است از راه متعلق سوء او است
پس نفی متعلق سوء آن ضروری آمده نه نفی اصل آن صفة علی هذا القیاس پس شخصے که بمقام نبوت از راه
ولایت آمده است او را در اثنای راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بے توسط ولایت بآن مقام
رسیده است او را بنفی اصل صفات کارے نیست نفی متعلقات سوء این صفات باید کرد باید دانست
که مراد ازین ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است که بولایت صغری معتبر است و ولایت اولیا است
اما ولایت انبیا که از ظل گذشته است دیگر است آنجا مطلوب نفی متعلقات سوء صفات بشریت است
نه نفی اصل این صفات و چون نفی متعلقات سوء صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بحصول پیوست بعد از ان عروجے که واقع شود متعلق بکمالات نبوت خواهد بود و ازین بیان
لائح گشت که نبوت را و اصل ولایت چاره نبود زیرا که ولایت از مبادی و مقدمات اوست اما ولایت
ظلی در وصول کمالات نبوت هیچ درکار نیست بعضے را اتفاق افتد و بعضے دیگر را اصلاً بآن عبوری
واقع نه شود فافهم و شک نیست که نفی اصل صفات متعسر است نسبت به نفی متعلقات سوء آن صفات
پس حصول کمالات نبوت آنهون و اقرب باشد نسبت بحصول کمالات ولایت و همین نسبت یسر و قرب است
در هر امرے که وصول باصل دارد نسبت بامور یکه از اصل جدا افتاده اند نمے بینی که کیمیا اصل است و
عمل میسر است و باقرب طرق حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است در محنت است و عمرے
در تحصیل آن فانی می سازد و مع ذلک حرمان نقد وقت اوست و آنچه بدست آورده است بعد
التیاس الکلی شباهت بآن اصل دارد و بسا است که آن شباهت عارضه از وے زائل گردد و باصل
خود عود نماید و بقلابی و دغلی بکشد بخلاف وصل اصل آن که با وجود سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف قلابی
و دغلی ایمن است جمعے از سالکان این راه که بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده بطلبے از ظلال

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسیده اند گمان برده اند که وصول بمطلب منوط بریاضات شاقه است و مجاهدات شدیده تمید اند که راه
دیگر اقرب ازین راه است و موصل نهایة النهایت و آن راه اجتباست که بمجرد فضل و کرم منوط است
و راهے که ایشان اختیار کرده اند راه انابت است که بمجاهدات مربوط است و اصلان این راه اقل
قلیل اند و اصلان راه اجتبا جم غفیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات همه براه اجتبا رفته اند و اصحاب ایشان
علیهم الصلوات والتحیات نیز به تبعیت و وراثت براه اجتبا واصل گشته اند ریاضات ارباب اجتبا از
برائے ادائے شکر نعمت وصولست قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام فی جواب السائل عن وجه
ریاضاته الشدیدة مع کون ذنوبه المتقدمة والمتأخرة مغفورة افلا اکون عبدا شکورا
و مجاهدات اهل انابت از برائے حصول وصولست شتان ما بینهما راه اجتبا راه بیرون ست و راه انابت
راه رفتن از بیرون تا رفتن فرق عظیم است زود می برند و دور میرسانند و دیر میروند و در راه میمانند حضرت
خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند ما فضلنا نیم به بے ما فضل نباشد نهایت دیگران در بدایت ایشان
چگونه مندرج گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بر اصل سخن رویم
و گوئیم که این فقیر در عنفوان شباب که به پیر بزرگوار خود قدس سره نوشته است نوشته که جمیع مرادات مرتفع
گشته اند اما نفس اراده هنوز برجاست بعد از مدتے نوشته که آن اراده نیز در رنگ مرادات مرتفع گشته
و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مشرف ساخت
دانست که مقصود رفع متعلق سوء آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع متعلق
سوء بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکمل حاصل شود بلکه بسا است که بمجرد فضل آن میسر شود که بتعمل و تکلف
عشر عشیر آن حاصل گردد اے فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتاری
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در دنیا و آخرت را در رنگ در دنیا محو و نابود دانست
امام داود طائی فرماید ان اردت السلامة سلم علی الدنیا وان اردت الکرامة کبر علی
الآخرة و دیگرے ازین طائفه گوید کریمه منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة

(c) ketabton.com: The Digital Library

شکایت از فریقین است بالجمله فنا که عبارت از نسیان ماسوای حق است جل و علا شامل دنیا و آخرت است
و فنا و بقا هر دو اجزاء ولایت اند پس در ولایت از نسیان آخرت چاره نبود و در مرتبهٔ کمالات نبوت
گرفتاری آخرت محبوب است و در دو آخرت مرضی و مقبول بلکه در دوران موطن در دو آخرت است و گرفتاری
گرفتاری آخرت کریمه «یدعون ربهم خوفا و طمعا» و کریمه «یخشون ربهم و یخافون
عذابه» و کریمه «الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعة مشفقون» + نقد وقت
ارباب آن مقام است گریه و نالهٔ ایشان از تذکر احوال آخرت است و الم و اندوه شان از ترس احوال
قیامت همواره از فتنهٔ قبر در استعاذه اند و همیشه از عذاب نار پناه جو و متضرع در درگاه حق جل و علا و شان
در دو آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چه اگر لقاست موعود با آخرت است
و اگر رضاست کمالش نیز موقوف بآخرت و دنیا مبغوضهٔ حق است جل و علا و آخرت مرضیهٔ او تعالی
مبغوضه با مرضیه در هیچ امر برابر نمیتوان ساخت زیرا که مبغوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان
اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین سکر است و خلاف مدعو و مرضی او تعالی کریمه «والله یدعو
الی دار السلام» شاهد این معنی است حضرت حق سبحانه و تعالی بمبالغه و تاکید ترغیب آخرت می
فرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقت معارضه است بحق جل و علا و سعی در رفع مرضی
او کردن است امام داود طائی با آن بزرگی چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت
را کراهت گفت مگر ندانست که اصحاب کرام علیهم الرضوان همه بدر و آخرت مبتلا بوده اند
و از عذاب آخرت ترسان و لرزان روزی حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه شتر سوار بکوچه
میگذشتند قاری این کریمه را خواند «ان عذاب ربک لواقع ما له من دافع» از استماع این از
هوش رفتند و از شتر بیخود بزمین افتادند از انجا برداشته بخانه بردند و تا مدتی از آن درد بیمار افتادند
که مردم بعیادت ایشان می آمدند آری در توسط احوال در مقام فنا نسیان از دنیا و آخرت
میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا میدانند چون بشرف بقا مشرف گشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوکار را بانجام رسانید و کمالات نبوت پرتوے انداخت آنجا همه در دار آخرتست و استعاذه از دوزخ است
و تمنائے بهشت اشجار و انهار و حور و غلمان بهشت را با اشیائے دنیوی هیچ مناسبت نیست بلکه اینجا
دو طرف نقیض اند در رنگ نقاضت غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است نتائج و ثمرات
اعمال صالحه اند پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام فرمود که بهشت درخت ندارد آنجا درختان بنشانید پرسیدند
که چه طور بنشانیم فرمود علیه الصلوٰة والسلام که به تسبیح و تحمید و تهلیل یعنی سبحان الله
بگوئید تا در بهشت نهال یکدرخت بنشانند پس درخت بهشت نتیجه تسبیح گشت کمالات تنزیهی چنانچه
درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند در بهشت آن کمالات را در کسوت درخت تعبیه
میفرمایند علی هذا القیاس آنچه در بهشت است نتیجه عمل صالح است و هرچه از کمالات وجوبی تعالت و تقدست
در ضمن کسوت صلاح قولی و عملی اندراج یافته است در بهشت آن کمالات در پرده لذات و نعمات ظهور
میفرماید پس ناچار آن تلذذ و تنعم مرضی و مقبول باشد و وسیله باشد از برائے لقا و وصول را بعه
بیچاره اگر ازین سر آگاه میگشت فکر سوختن بهشت نمی نمود و گرفتاری آنرا غیر گرفتاری حق جل و علا
نمیدانست بخلاف تلذذ و تنعم دنیوی که منشأ آن خبث و شرارت است و نتیجه آن حرمان در آخرت
العاذنا الله سبحانه منه این تلذذ اگر مباح شرعی است محاسبه در پیش است اگر رحمت دستگیری نفرماید
وائے صد وائے و اگر مباح شرعی نیست مورد وعید است ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا
وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس این تلذذ را با آن تلذذ چه نسبت بود این تلذذ سم قاتل است
و آن تلذذ تریاق نافع پس در دار آخرت یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب اخص خواص خواص
ازین درد تنفر می نمایند و کراهت در خلاف آن می انگارند آن ایشانند من چنینم یارب

مکتوب سه صد و سیوم (۳۰۳)

باسم حاجی یوسف مؤذن در بیان معانی کلمات اذان صدور یافته بعد الحمد والصلوٰة

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود بواسطهٔ بعضے نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح دران حکم برخصت است بخلاف
اکابر این سلسلهٔ علیه که سر موئے مخالفت سنت تجویز نه کرده اند و ابداع و احداث رد انداشته پس
مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولے و
انسب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب در کمال رفعت و جماعهٔ از متاخرین خلفائے ایشان که
اوضاع این بزرگواران گرفته بعضے امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و رقص و جهر اختیار کرده
منشاء آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانوادهٔ بزرگ خیال کرده اند که این محدثات
و مبتدعات تکمیل و تتمیم این طریقه میفرمایند ندانسته اند که در تخریب و اضاعت آن می کوشند والله
یهدی الحق وهو یهدی السبیل ۱۲

مکتوب دویست و هشتاد و هفتم (۲۸۷)

بحقائق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جذبه و سلوک و معارف
که مناسب این دو مقام اند ۱۲ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا وما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق وخصهم بافضلهم
واکملهم محمد الذی جاء بالصدق صلوات الله سبحانه وبرکاته وتحیاته علیه وعلی
آله وعلیهم وعلی من تابعهم اجمعین الی یوم الدین آمین چون دیده شد که طالبان بواسطهٔ
دنائت همت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل مکمل سلوک طویل او طلب رفیع را
براه قصیر و مقصد منیع فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و نقیر اکتفا نموده و همان را
مقصد پنداشته و خود را بحصول آن کامل و منتهی انگاشته اخوالیکه منتهیان راه و واصلان درگاه
در انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلاء قوت متخیله
خود آن احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است ثم بجواب اند رگر موشے شتر شد ۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنکه راه تجاوز کند بجائیکه از منتهی

این عمیق بقطره بلکه بصورت قطره از دریای عمان بر شحه بلکه بصورت رشحه قناعت کرده اند چون
بیچون تصور کرده از بیچون بچون آرام گرفته اند مانند رایها تخیل نموده از بی مانند بمانند گردیده
احوال جماعه که بتقلید ایمان بی چون آورده اند و بی مانند را گردیده از احوال این طالبان سلوک
تامل ناکرده و تشنگان آرام بسراب گرفته بمراتب بهتر است از محق تا مبطل و از نصیب تا مخطی
فرق بسیار است و اگر بر طالبان بمطلب نارسیده که محدث را قدیم میدانند و چون را بیچون
می انگارند اگر بکشف غیر صحیح ایشان را معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند مرتبه لا تو خذنا
ان نسینا او اخطانا مثلا شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقا
در اثناء راه خانه شبیه بخانه کعبه او را پیش آمد اگرچه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال
کرد که کعبه است و همانجا معتکف گشت و شخصی دیگر خواص کعبه را از و اصلان کعبه معلوم ساخته
تصدیق به کعبه کرد این شخص هرچند گامی از طلب براه کعبه نزده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته
است و در تصدیق خود محق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است آری حال طالبی
که هرچند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته است از حال مقلد محق که قدمی در راه
مطلب نزده است بهتر است چه او با وجود حقیت تصدیق بمطلوب قطع مسافت راه مطلوب را
فی الجمله کرده است پس مزیت او را متحقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال وهمی
خود را بمسند شیخی و اقتدا از خلق کشیده اند و بعلت مقتضیت خویش استعداد بسیاری از مستعدان کاملان
را ضائع ساخته اند و بشومی برودت صحبت خود و حرارت طلب طالبان را زائل گردانیده اند ضلوا
فاضلوا اضلوا فاضلوا این تخیل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
بجذب نارسیده بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب متشارکند و بظاهر در عشق و محبت
متساوی اگرچه فی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم دگر جدا است ع
چه نسبت خاک را با عالم پاک ؛ در ابتدا هرچه هست معقول است و بر غرض محمول و در انتها چون

آخر بجایی نظارت هست مبین هست که منتهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحق است برائے حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشابهت
صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تخیل می شود و چون در طریقه علیه نقشبندیه جذبه بر
سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نه شده اند این قسم تخیل و این
نوع توهم بسیار است و جمعے را هم از ایشان که احوال منقلبه در مقام جذبه حاصل میشود و از حالے بحالے
میروند قطع منازل سلوک و طے مسالک سیر الی الله مے انگارند و آن تقلبات خود را مجذوب
سالک میدانند بخاطر فائز قرار یافت که فقره چند نوشته شود در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق و میان
این هر دو مقام با ذکر بعضے از خواص ممیزه هر یک از دیگرے و فرق در میان جذب مبتدی و جذب
منتهی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد لیحق الحق و یبطل
الباطل ولو کره المجرمون ۔ فسمعت فیه بحسن توفیقه سبحانه وهو سبحانه یهدی
السبیل ونعم المولی ونعم الوکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
در بیان معارفے که بمقام جذبه متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک دارد و خاتمه بیان
بعضے علوم و معارف متفرقه است که طالبان را دانستن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول
بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر راهے که منجذب شوند
داخل جرگه ارباب قلوب اند بے سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بمقلب قلب
پیوست انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است نه اصلی
چه نفس با روح درین مقام ممتزج است و ظلمت با نور درین معامله مختلط بالکلیه و تعمق مقام قلب
بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
از برائے توجه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرو آمدن او در مقام بندگی متصور نیست تا دوام
که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامعه قلبیه محکم و برپا است انجذاب خالص روحی متصور
نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مسالک سیر الی الله و تحقق سیر فی الله

مستحکم

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدانکه معنی فرق و جمع در حاشیه مکتوب دویست و شصت و هشتم از رسالهٔ مشیریه نقل نموده گلهای اسجاد الله نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع که بسیر عن الله بالله تعلق دارد صورت بندد ۵ هر گدائے
مرد میدان کے شود ۵ پشه آخر سلیمان کے شود ۵ فظهر الفرق بین جذب المنتهی وجذب
المبتدی شهود این مجذوبان از ارباب قلوب در پردهٔ کثرت ست این معنی را معلوم کنند یا نه و شهود
شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بلطافت و احاطه و سریان بموجد خود بصورت شبیه است
ان الله خلق آدم علی صورته و باین مناسبت شهود روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس
و احاطه و سریان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک عبور نمیکند مگر تا بمقام فوق
نه بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر شان از مقام روح بالا نرود و شهود
جز روح امر دیگر نباشد نظر بفوق روح موقوف است برسیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته بحصول فنا است
که نهایت سیر الی الله معتبر است ۵ هیچکس را تا نه گردد او فنا ۵ نیست راه در بارگاه کبریا ۵
اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانهٔ این بزرگواران بماوراء ورای
شهود متعارف است همچنانکه مقصد ایشان بیچون و بیچگونه است اتصال ایشان باو سبحانه نیز بیچون
و بیچگونه است چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه ۵ اتصالے
بے تکیف بیقیاس ۵ هست رب الناس را با جان ناس ۵ احاطه و سریان و قرب و معیت
حق سبحانه نزد محققین از ارباب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
الله تعالی سعیهم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیحاصلی و دوریست نزدیکان
حکم بقرب نمی کنند بزرگے میفرماید ۵ هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
تصوف اینست علمے که متعلق بتوحید وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از ارباب
قلوب که جذبه پیدا کرده اند و براه سلوک قطع منازل مینمایند این علم بایشان مناسبت ندارد و همچنین
مجذوبانے که بسلوک از قلب بکلیت متوجه بمقلب قلب اند ازین علوم تبری می نمایند و مستغفر

بقواعد عربی بکسر را باید خواند ۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

میباشند بعضے از مجذوبان باشند که هرچند براه سلوک درآیند وطی منازل نمایند اما نظرشان از مقام
مألوف قطع نشود و رو بفوق پیدا نکنند امثال این علوم دامن ایشان نمیگذارد و ازین ورطه نمی
توانند برآمد لهذا در عروج بمدارج قرب وصعود بمعارج قدس کند و لنگ اند ربنا اخرجنا من
هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا
علامت وصول بنهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هرچند بتزیه بیشتر مناسبت پیدا شود عالم
را باصانع بے مناسبت تر میباید این زمان عالم را عین صانع دانستن و یا صانع را محیط عالم شمردن
بالذات معنی ندارد ما للتراب و رب الارباب **معرفت** حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره الاقدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت آنست که
انجذاب و محبتے که منتهیان را در نهایت میسر میشود درین طریق در انجذاب و محبتے که در ابتدا پیدا
میشود مندرج است زیرا که انجذاب منتهی انجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی و چون
قلب برزخ است میان روح و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص
کردن این اندراج را باین طریق هرچند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اکابر
این خانواده طریقے از برائے حصول این معنی وضع نموده اند و مسلکے از برائے وصول این مطلب
تعیین کرده اند و دیگران را این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست ندارند و ایضا این بزرگوران
را در مقام جذبه شان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست نادر است و لهذا بعضے ایشان را
درین مقام بے آنکه قطع منازل سلوک نمایند فنائے و بقائے شبیه بفنائے و بقائے ارباب سلوک
حاصل میشود و شربے از مقام تکمیل که شبیه بمقام سیر عن الله بالله هست نیز بدست می آید که بآن
تربیت مستعدان می نمایند تحقیق این مبحث عنقریب تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی این جاذبه
ایست باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن نحوے از توجه مقصود حاصل بود چون ببدن
متعلق گشت آن توجه زائل شد اکابر این سلسله علیه طریقے از برائے ظهور آن توجه سابق وضع نموده

(c) ketabton.com: The Digital Library

اند لیکن چون روح متعلق ببدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است و شک نیست
که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتهیان راست بعد از فنائے روح است
و بقائے او بوجود حقانی که معبر به بقائے بالله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجهے است که با وجود هستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
فرق در میان توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فنائے روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند و بس پس مراد
از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
بدایت محال است تواند بود که عدم اتیان لفظ صورت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
و الحقیقة ما حققت بعون الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان بے تعقل و کسب است بلکه متوجه
و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و اثرے است از توجه سابق روح که بالکل بواسطه تعلق
ببدن زائل نشده است کسب و تعقل از برائے ظهور توجه سابق جامعه راست که بواسطه این تعقل توجه
سابق را فراموش کرده اند کسب گویا از برائے تنبیه بر توجه سابق است و تذکر است مر آن دولت
گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجه سابق
بالکلیه از توجه کلی متوجه الیه بالفعل و گم شدن دران خبر میدهد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایة
ما فی الباب در سابقان آن توجه شمول و سریان در کلیه ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز حکم
روح شان میگیرد کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی ارباب آرے محبان واصل
و مریدان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالبرق است دائمی نیست شمول دائمی خاصه
محبوبان است ٭ **معرفت** ٭ مجذوبان ارباب قلوب چون در مقام قلب تمکن و رسوخ پیدا
کنند و معرفتے و صحوے که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود میتوانند که طالبان را

(c) ketabton.com: The Digital Library

فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جماعه طلاب را حاصل شود هرچند از ایشان بکمال
نرسند چه ایشان خود بحد کمال نرسیده اند دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
که از ناقص کامل نیاید افاده ایشان هرقدر که باشد بیش از افاده ارباب سلوک است هرچند بنهایت
سلوک رسند و جذب منتهیان پیدا کنند اما بمقام تلک الشان را بطریق سیر عن الله بالله فرود نیاورده باشند
چه منتهی غیر مرجوع بعالم مرتبه تکمیل و افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتی و توجهی نمانده تا افاده تواند نمود و شیخ منتهی
را که برزخ می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو
جهت روح و نفس حظی وافر گرفته است از جهت روح از فوق استفاده میکند و از جهت نفس بما دون
خود افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه با توجه خلق جمع شده است که هیچ کدام حجاب دیگری نیست
پس افاده و استفاده معا او را حاصل است بعضی از مشایخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و الحق میخوانند
و شیخ برزخ را جامع بین التشبیه و التنزیه میگویند پوشیده نماند که این قسم برزخیت که بناء آن بر سکر است
لائق مقام شیخی که مبنای آن بر صحو است نیست زیرا که نفس شان درین مقام در غلبات انوار روح
مندرج است و همان اندراج منشا سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر
جدا است پس ناچار سکر را دران گنجایش نباشد بلکه آنجا همه صحو است که مناسب مقام دعوت است هذا
و شیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آرند بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب متمکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
دارد و توجه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگرچه قلبی باشد نیز نصیبی بدست آورده
است لاجرم راه افاده بروی کشاده است بلکه گوییم که کیفیت افاده مجذوب متمکن بیش از کیفیت افاده
منتهی مرجوع است و کیفیت افاده منتهی زیاده از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجوع را هرچند
بعالم مناسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت جدا است منصبغ برنگ اصل است
و با نیست با و و این مجذوب را مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقائے کہ عالم بآن بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطۂ مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
منتہی مرجوع کمتر لیکن افادۂ مراتب کمالات ولایت مخصوص بمنتہی است پس لاجرم در کیفیت افادۂ منتہی
راجح باشد وایضاً منتہی را فی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت
کار طالب را پیش مے برد ہر چند بحد کمال نرساند وایضاً نہایۃ توجہ کہ طالبان را از مجذوبان حاصل مے شود
ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و در صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج در توجہ
قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہ کہ در صحبت منتہیان پیدا میشود توجہ حادث است کہ پیشتر اصلاً موجود نبود
و موقوف بود بر فنائے روح بلکہ بر بقائے او بوجود حقانی پس لابد توجہ اول اسہل الحصول باشد و توجہ
ثانی متعسر الوجود ہر چہ اسہل است بیشتر است و ہر چہ متعسر است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل جہت
جذبہ شیخ مقتدا واسطہ نیست چہ آن نسبت او را اول حاصل شدہ بود کہ بواسطۂ نسیان بتنبیہ و تعلیم
محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند نہ شیخ تربیت و در جہت سلوک او برائے قطع منازل سلوک
شیخ مقتدا درکار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب متمکن را بافادۂ عام
رخصت بدہد و در مقام تکمیل و شیخی نشاند چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد
و قابلیت کمال و تکمیل بر وجہ اتم داشتہ باشند در صحبت این مجذوب اگر افتند محتمل کہ آن استعداد ضائع شود
و آن قابلیت برطرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از برائے زراعت گندم داشتہ باشد اگر تخم جنس
گندم در آن زمین اندازند بار باندازۂ استعداد نیکو می آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
چہ جائے بار کہ مسلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت او بیند و معنی افادہ
در وے یابد باید کہ افادۂ او را مقید سازد بمعنے قیود مثل ظہور مناسبت طالب بطریق افادۂ او
و عدم اضاعت استعداد این در صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدا چہ ہوائے
نفسانی از وے زائل نشدہ است بواسطۂ عدم تزکیۂ نفس و چون معلوم کند کہ طالب از وے بنہایۃ
افادۂ او رسیدہ و در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوے این معنی را ظاہر سازد و او را

(c) ketabton.com: The Digital Library

رخصت بدهد تا کار خود را از شیخ دیگر باتمام رساند و خود را منتهی ندانند و باین حیله راه زنی مردم نکنند و امثال
این شرائط که مناسب وقت و حال او دانند مذکور سازد و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدهد اما منتهی
مرجوع در افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت بجمیع طرق و استعدادات مناسبت است
هر کس از وی بقدر استعداد و مناسبت بهره تواند یافت هر چند تفاوت در سرعت و بطؤ بواسطه قوت
مناسبت و ضعف آن و صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصل افاده متساوی الاقدام
اند شیخ مقتدا را در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بحبل متین له خوفا لمکره
سبحانه فی هذا الاشتهار لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات
حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است در هیچ وقتی از اوقات در هر فعلی از افعال از وی
منفک نمی شود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مقصد ثانی** در
بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه طالبی چون بطریق سلوک متوجه فوق گردد اگر باسمیه رب او
برسد و در آن فانی و مستهلک گردد اطلاق فنا بروی درست می آید و بعد از بقا بدان اسم اطلاق بقا
بروی مسلم است و باین فنا و بقا بمرتبه اولی از ولایت مشرف می گردد لیکن اینجا تفصیل است که بسط
سخن در آن ضروریست **تمهید** فیضی که از ذات تعالی و تقدس میرسد دو نوع است نوعی است که
بایجاد و ابقا و تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و امثال آنها تعلق دارد و نوعی دیگر بایمان و معرفت و سایر
کمالات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفاتست و بس و نوع ثانی
بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شیونات و فرق در میان صفات و شیونات
بسیار دقیق است لا یظهر الا علی آحاد من الاولیاء المحمدی المشرب و لعل انه تکلم احد
بالجملة صفات در خارج موجودند بوجود زائد بر ذات تعالی و تقدس و شیونات مجرد اعتبارات اند در ذات عز سلطانه
این مبحث بمثالی روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا به پایان فرود می آید این فعل طبعی در وی اعتبار
حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا می کند چه از باب علم بواسطه ثقل خود بمقتضای علم خود از بالا بپایان

(c) ketabton.com: The Digital Library

مے آیند و توجہ بفوق نمے کنند و علم تابع حیوٰۃ است و ارادہ
تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چہ ارادت تخصیص احد المقدورین
است این اعتبارات در ذاتِ آب بمنزلۂ شیونات است
اگر باوجودِ این اعتبارات صفاتِ زائدہ در ذاتِ آب اثبات کردہ شود بمنزلۂ صفات موجود
است بوجودِ زائد آب را باعتباراتِ اولے حی و عالم و قادر و مرید نمیتوان گفت از برائے این اسامی
ثبوتِ صفاتِ زائدہ درکار است پس آنچہ در عبارتِ بعضے مشایخ در اثباتِ اسامی مذکورہ از برائے
آب واقع شدہ است مبنائے آن عدمِ فرق است میانِ شیون و صفات و همچنین حکم بنفی وجودِ صفات
نیز محمول است بر عدمِ آن فرق و فرقِ دیگر درمیانِ شیون و صفات آنست کہ مقامِ شیون کہ وجہ
ذی الشان است و مقامِ صفات پنجمین است محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و اولیائے
کہ بر قدمِ وے اند رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین وصولِ فیضِ ثانی ایشان را بتوسطِ شیونات است
و سائرِ انبیاء و جماعہ کہ بر اقدامِ ایشانند صلوٰت اللہ تعالیٰ و برکاتہ علیٰ نبینا و علیہم و علیٰ جمیع
انبیائہم وصولِ این فیض بلکہ فیضِ اول ہم ایشان را بتوسطِ صفات است پس گوئیم کہ اسمے کہ رب
آن سرور است علیہ الصلوٰۃ والسلام و واسطۂ وصولِ فیضِ دویم است ظلِ شان العلم است و این
شان جامع جمیعِ شیونِ اجمالی و تفصیلی است و آن ظلِ معبر بقابلیتِ ذاتست تعالیٰ و تقدس مر شانِ
علم را بلکہ جمیعِ شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبارِ شمولِ شانِ علم مر انہا را باید دانست کہ این قابلیت
اگرچہ برزخ است میانِ ذات عز شانہ و میانِ شان العلم اما چون یک جہت او بیرنگ است
و آن جہتِ ذات است تعالیٰ شانہ و در برزخ نیز رنگِ آن پیدا نمیشود پس آن برزخ بہ رنگِ جہت
دیگر کہ شان العلم است منصبغ است پس ناچار آن را ظلِ آن شان گفتہ شد و ایضاً ظل شے عبارت
از ظہورِ شے است اگرچہ بشبہ و مثال باشد در مرتبۂ دویم و چون حصولِ برزخ بعد حصولِ طرفین است
لاجرم این برزخ در وقتِ مکاشفہ در تحتِ آن شان منکشف میشود پس باعتبارِ این ظہور تا بآخر اطلاق

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظلیت مناسب افتاده و طائفه از اولیاء الله که بر قدم وے اند صلی الله تعالی علیکم و علیهم و سلم
و بارک اسمائے که ارباب ایشان اند در وصول فیض ثانی ظلال آن قابلیت جامع اند و کالتفاصیل
اند مر آن ظل مجمل را و ارباب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیهم و واسطه وصول
فیض اول و ثانی ایشان را قابلیات اتصاف ذاتست عز سلطانه بصفات موجوده زائده و طائفه
که بر اقدام ایشانند ارباب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة والسلام قابلیت اتصاف ذاتست تعالی و تقدس
مر جمیع صفات را گویا قابلیاتے که وسائل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برک الله علی نبینا
و علیهم ظلال این قابلیت جامع اند و کالتفاصیل اند مر آن جامع مجمل را و طائفه که بر قدم آن سرور اند
علیه و علیهم الصلوة والتحیة وسائط وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفا اند لیس
محمدیان را وسائل وصول فیض اول جدا آمد از وسائط وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یکے است
بعضے از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که رب آنحضرت علیه الصلوة والتحیة در قابلیت اتصاف منحصر
ساخته اند منشا آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون والله یقول الحق
و هو یهدی السبیل پس محقق شد که رب آن حضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة رب الارباب است
هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
فیض مراتب کمالات ولایت آن حضرت علیه الصلوة والسلام از ذات است بتوسط امر زائد شیونی
عین ذات اعتبار زیادتی در ایشان از منتزعات عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص او گشت و کمل
اتباع او چون از راه او فیض میگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون وسائط
صفاتی در میان است و صفات بوجود زائد موجود اند حاجز حصین در میان افتاد و تجلی صفاتی نامزد
ایشان گشت باید دانست که قابلیت اتصاف هر چند اعتبار است وجود زائد ندارد چه صفات موجود
اند نه قابلیات اینجا آنچون قابلیات در رنگ برآخند میان ذات و صفات بلکه میان شیون و صفات

(c) ketabton.com: The Digital Library

دبرزخ رنگ طرفین خود می گیرد قابلیات نیز رنگ صفات گرفته حائلیت پیدا کرده اند فراق دوست
اگر اندک است اندک نیست ٭ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ٭ ازین بیان لائح گشت
که ظهور ذات تعالی و تقدس بے پردهٔ منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است
لهذا آن سرور را علیه الصلوة والسلام والتحیة در جانب وصول فیض وجود کمالات ولایت
حائلے درمیان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی حائلے درمیان آمد که قابلیت اتصاف
است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات عقل باشند وجود ذهنی
ثابت شد و ازان حجاب علمی لازم آمد غایة ما فی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون
علمی زیرا که گوئیم که موجود ذهنی درمیان دو موجود خارجی پرده نمیشود موجود خارجی را پرده نمے شود
مگر موجود خارجی ولو سلم فالحجاب العلمی یمکن ارتفاعه من البین بحصول بعض المعارف
بخلاف الخارجی فانه لا یمکن زواله چون این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمدی است
منتهائے سیر او که منتهے بسیر الی الله است تا بظل شانست که اسم اوست و بعد از فنا دران اسم
بفنائے فی الله مشرف می گردد و اگر بآن اسم باقی گشت بقا بالله او را نیز میسر گشت و باین فنا و بقا
در مرتبهٔ اولی از ولایت خاصهٔ محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة داخل میشود و اگر محمدی مشرب
نیست بقابلیت صفت یا نفس صفت که رب اوست میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله
بروے اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بآن اسم باقی بالله نیست چه اسم الله عبارت از مرتبه ایست
که جامع جمیع شیون و صفاتست و چون در جهت شیون ذاتیه اعتبارست عین ذات اند و عین
یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبار است بلکه فنا در ذات است تعالی و تقدس و همچنین
بقا بیک اعتبار بقا بجمیع اعتبار است پس فانی فی الله و باقی بالله درین صورت گفتن درست
میشود بخلاف در جانب صفات که موجود اند بوجود زائد بر ذات مغایرت اینها با ذات عز سلطانه
و با یک دیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست وهکذا الحال فی البقاء

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس ناچار این فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی بالله نه بلکه مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا مقید بصفتی یعنی فنائی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس ناچار فنائے محمدیان اتم آمد
و بقائے ایشان اکمل و ایضاً عروج محمدی چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فنائے سالک در شانے مستلزم فنائے مطلق او باشد
نه چنیکه هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا بتمامی خود آن شان باقی میگردد
بخلاف فانی در صفت که بتمام از خود نمے برآید و اثرش زائل نمیگردد چه وجود سالک اثر همان صفت
و ظل آن پس ظهور اصل ماحی وجود ظل بالکل نباشد و بقا باندازه فنا است پس محمدی از رجوع بصفات
بشریت ایمن باشد و از خوف رد محفوظ چه او بکلی از خود برآمده است و با و سبحانه باقی گشته درین محل
عود ممنوع باشد بخلاف در صورت فنائے صفاتی که عود در انجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن
است اینجا تواند بود اختلافیکه درمیان مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم در جواز رجوع و اصل و عدم
جواز آن واقع است حق آنست که اگر محمدیست محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین است
اختلافیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فنائے او واقع است بعضے بزوال عین و اثر قائل گشته اند
و بعضے دیگر زوال اثر را جائز نداشته اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر هر دو
را گم میسازد و غیر او را اثر زائل نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال ظل آن
نیز ممکن نباشد اینجا دقیقه ایست باید دانست که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
زوال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ما حققت باعلامه سبحانه
عجب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است بالجمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
هر دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص بمحمدی مشرب است پس محمدیان بتمام از قلب می آیند و بقلب قلب

(c) ketabton.com: The Digital Library

می پیوندند از تقلب احوال آزادند و از رقیت ماسوای بالکلیه محرر و دیگر از چون وجود آثار دنگیر
است و تقلب احوال نقد وقت مخلصی از مقام قلب ندارند چه وجود آثار و تقلب احوال از شعب
منوّر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهود دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود سالک
ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است **معرفت**
اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق اسمی که رب اوست برسد و بی آنکه بآن
اسم رسد در آن مرتبه فانی و مستهلک گردد فنای الله در آن صورت گفتن نیز درست است و همچنین
است بقا بآن مرتبه پس تخصیص فنای الله بآن اسم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
سایر اسمیه **معرفت** سلوک انواع است بعضی را بی تقدم جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر
سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذبه حاصل میشود و جمعی را طی منازل
سلوک میسر می شود اما تا بحد جذبه نمیرسند تقدم جذبه محبوبان راست و باقی اقسام محبین تعلق دارد
سلوک محبان عبارت از طی مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک محبوبان
خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کاری ندارند علم بوحدت وجود و مانند آن از حاظ
و سریان و معیت ذاتیه بجذبه مقدم یا متوسط وابسته است بسلوک خالص و جذبه منتهیان با امثال
این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیان را نیز بعلوم مناسبه توحید وجود مناسبت
نیست هر جا بیان حق الیقین بمقام مناسب ارباب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
مبتدی یا متوسط است **معرفت** بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجذبه برسد بعد از آن
راهبر همان جذبه است و بس یعنی احتیاج بتوسط راهبر دیگر ندارد همان جذبه کافی است اگر از این
جذبه جذبه سیر فی الله اراده نموده اند بسی کافی است اما لفظ راهبر منافی این اراده است چه بعد
از سیر فی الله سالکی نیست که در قطع آن محتاج براهبر باشد و همچنین جذبه متقدم هم مراد نیست
چنانکه متبادر از عبارت است پس ناچار جذبه متوسط اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب

(c) ketabton.com: The Digital Library

معلوم نمیشود چه بسیارے از متوسطان در وقت حصول این جذبه از عروج بفوق تصاعد نموده اند و همان
جذبه را جذبه نهایت انگاشته اگر کافی مے بود در اثناء راه نمیگذاشت آرے جذبه متقدم چون بمحبوبان
تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد محبوبان را بقلاب عنایت خواهند کشید و در اثناء طریق نخواهند
گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذبه که انجام کار او بسلوک
شد کافی است و اگر بسلوک نیامد مجذوب ابتر است از محبوبان نیست **خاتمه** طائفه از مشایخ
قدس الله تعالی اسرارهم گفته اند که تجلی ذاتی مذهل شعور است و معطل حس بعضے از ایشان از
حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتے بے حس و حرکت افتاده بودند و مردم مرده
مے انگاشتند و بعضے دیگر منع کلام و جریان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
ذات در پرده اسمے است از اسما و بقاء پرده بواسطه بقایائے اثر وجود صاحب تجلی است و آن
بے شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا بالله مشرف می شد آن تجلی
هرگز او را بیشعور نمیساخت **شعر** یُحْرَقُ بِالنَّارِ مَنْ تَمَسُّ بِهَا ٭ وَمَنْ هُوَ النَّارُ کَیْفَ یُحْرَقُ ٭
قال ماس نار است هر آئینه بسوزد و متلاشی شود و ثانی عین نار است فکیف یحرق بلکه گوئیم آن
تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفاتست تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
علیه الصلوة والسلام والتحیة تجلی بے پرده است و علامت پرده بیشعوری است و بیشعوری
از دوریست و دلیل بے پردگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگے از حال صاحب
این تجلی که بالاصالة والاستقلال است چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت سه موسے
بیهوش رفت بیک پرتوے صفات ٭ تو عین ذات می نگری در تبسمی ٭ و همین تجلی ذاتی که
بے پرده است محبوبان را و انمی است و محبان را برقی زیرا که اندان محبوبان رنگ ارواح شان
گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بر سبیل ندرت است
و آنچه در حدیث نبوی علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها واقع شده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

لِی مَعَ اللّٰہِ وَقْتٌ مراد از وقت نه این تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که بادشاه
مراد انست عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ دائمی است بلکه نوعے از خصوصیت درین تجلی دائمی است
که آن بر سبیل قلت واقع است کَمَا لَا یَخْفٰی عَلٰی اَرْبَابِہٖ **معرفت** مشایخ قدس اللّٰہ تعالٰی
اَسْرَارَہُمْ در بیان حدیث لِی مَعَ اللّٰہِ وَقْتٌ لَا یَسَعُنِیْ فِیْہِ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَّلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ
دو طائفه اند جمعے از وقت وقتِ مستمر اراده نموده اند و جمعے دیگر بندرتِ وقت قائل گشته اند
و حق آنست که با وجود استمرارِ وقت وقتِ نادر نیز متحقق است کَمَا مَرَّ الْاِشَارَۃُ اِلَیْہِ آنفًا و نزد این
حقیر تحقق آن وقتِ نادر در وقتِ اداءِ نماز است و همانا که آن سرور عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ در حدیث
قُرَّۃُ عَیْنِیْ فِی الصَّلٰوۃِ بآن اشارت فرموده است و ایضًا آن سرور فرموده عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ
اَقْرَبُ مَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِی الصَّلٰوۃِ وَقَالَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ پس در هر
وقتے که قرب الٰهی جَلَّ شَانُہٗ بیشتر است گنجایشِ غیر دران وقت منتفی تر است و آنچه بعضے از مشایخ قدس
اللّٰہ تعالٰی اَسْرَارَہُمْ فرموده است و از قوتِ حالِ خود و استمرارِ آن چنین خبر داده است حَیْثُ قَالَ
تَعَالٰی فِی الصَّلٰوۃِ کَمَا قَبْلَ الصَّلٰوۃِ فَالْاَحَادِیْثُ الْمَذْکُوْرَۃُ بَلِ النَّصُّ الْمَذْکُوْرُ یَنْفِی الْمُسَاوَاۃَ
وَالْاِسْتِمْرَارَ باید دانست که استمرارِ وقت متحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالتے نادره
هم واقع است یا نه جمعے را که بر ندرتِ وقت اطلاع نداده اند بنفی آن قائل گشته اند و جمعے دیگر را
که ازان مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند و الحق کسے را که بطفیلِ آنحضرت عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ
وَالتَّحِیَّۃُ در نماز جمعیت داده اند و از دولتِ قربِ آن شهریارے ارزانی داشته اند اقل قلیل اند رَزَقَنَا
اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ بِکَمَالِ کَرَمِہٖ نَصِیْبًا مِّنْ ھٰذَا الْمَقَامِ بِحُرْمَۃِ مُحَمَّدٍ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّۃُ وَالسَّلَامُ
معرفت منتهیانِ ارباب صفات در علوم و معارف بمجذوبان نزدیکند و از دولت در شهود
هر دو شان نیز یکرنگ چه هر دو از ارباب قلوب اند غایۃ ما فی الباب ارباب صفات از تفاصیل
مطلع اند بخلافِ مجذوبان و ایضًا ارباب صفات بواسطه سلوک و عروج بفوق قرب بیشتر دارند

(c) ketabton.com: The Digital Library

انجذوبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دامنگیر شانست اگرچه محجب درمیان ست چه محجب اگر
بحکم المرء مع من احب در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان در محبت
مناسبت بمحمدیان دارند چه حب ذاتی و لو مع الحجب در مجذوبان نیز متحقق است **معرفت** در
عبارت بعضے ازین طائفه واقع ست که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و ازین
سخن مجال تامل است چه قطب محمدی مشرب است محمدیان را تجلی ذات است آرے درین تجلی
نیز تفاوتها است قربیکه افراد راست اقطاب را نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیبے است مگر آنکه گوئیم
که اقطب قطب ابدال مراد داشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد **معرفت**
ان الله خلق آدم علی صورته الله تعالی بیچون و بیچگونه است روح آدم را که خلاصه اوست
بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفرید پس همچنانکه حق سبحانه و تعالی لامکانی است روح نیز لامکانی
آمد و نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست تعالی و تقدس با عالم نه داخل است نه خارج نه متصل است
نه منفصل بیش از قیومیت نسبتے مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح ست همچنانکه الله تعالی
قیوم عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بواسطه قیومیت روح است هر فیضیکه وارد میشود
محل ورود آن فیض ابتدا روح ست و بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت
بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگون حقیقی را در وے گنجایش آمد لا یسعنی
ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المومن چه ارض و سما با وجود وسعت و فراخی چون داخل
دائره مکانند دماغ چونی و چگونگی متسم گنجایش لامکانی که مقدس از چندی و چونی است ندارند
لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بے چون در چون آرام نمیگیرد پس ناچار گنجایش در قلب عبد
مومن که لامکانی ست و مبرا از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص بقلب عبد مومن بنابر
آنست که قلب غیر مومن کامل از اوج لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و حکم
آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه داخل دائره مکانی شده است و چونی پیدا کرده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن قابلیت را ضائع ساخته است اُولٰئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ و از مشایخ هر که از وسعت قلب
خود خبر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است اما تنگ است
عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیست هر آئینه و جنب لامکانی که روحست حکم دانه خردل دارد
بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقدیم یافته عرش و ما فیها
اگر در وافتند محو و متلاشی گردند و اثرے ازینها باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام
اِنَّ الْمُحْدَثَ اِذَا قُرِنَ بِالْقَدِیْمِ لَمْ یَبْقَ لَهٗ اَثَرٌ این لباسے است یکتا که خاص بر قدّ رفیع
دوخته اند ملائکه نیز این خصوصیت ندارند داخل دائره مکانند و متصف بچونند لاجرم انسان خلیفه
رحمن آمد جل سلطانه بے صورت شے خلیفه شے است تا بر صورت شے مخلوق نباشد خلافت
شے را نشاید و تا خلافت را شایان نباشد تحمل بار امانت اصل خود نتواند کرد وَلَا یَحْمِلُ عِطْفَ الْمُلْكِ
اِلَّا مَطَایَاهُ ✦ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ
فَاَبَیْنَ اَنْ یَّحْمِلْنَهَا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا جَهُوْلًا ✦ كَثِیْرَ الظُّلْمِ
عَلٰی نَفْسِهٖ بِحَیْثُ لَا یَبْقٰی مِنْ وُجُوْدِهٖ وَتَوَابِعِ وُجُوْدِهٖ اَثَرٌ اَوْ لَا حُكْمًا كَثِیْرَ الْجَهْلِ حَتّٰی لَا یَكُوْنَ لَهٗ
اِدْرَاكٌ یَتَعَلَّقُ بِالْمَقْصُوْدِ وَلَا عِلْمٌ لَهٗ نِسْبَةٌ اِلَی الْمَطْلُوْبِ بَلِ الْعَجْزُ عَنِ الْاِدْرَاكِ فِیْ ذٰلِكَ
الْمَوْطِنِ اِدْرَاكٌ وَالْاِعْتِرَافُ بِالْجَهْلِ مَعْرِفَةٌ اَلَّتَهُمْ مَعْرِفَةً بِاللّٰهِ اَشَدُّهُمْ تَحَیُّرًا فِیْهِ **تنبیه**
اگر در بعضے عبارات لفظے که موهم ظرفیت یا مظروفیت است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
حمل بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابق آرائے علماء اهل سنت میباید داشت
معرفت عالم به صغیر و به کبیر مظاهر اسما و صفات الٰهیه است تعالی شانه و مرآیائے شیون
و کمالات ذاتیه او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گنجے بود مکنون و سرے بود مخزون
خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد و عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصل خویش
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را با صل نعت بے چون هیچ نسبتے نیست الا آنکه عالم مخلوق او

(c) ketabton.com: The Digital Library

و دلیل است بر کمالات مخزونهٔ او تعالی و تقدس ماورای این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و معیت
و احاطه و معیت از سکر وقت و غلبهٔ حالت اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحو ایشان را شیرینی
ارزانی داشته اند ازین علوم متبری و مستغفر اند اگرچه بعضی ایشان را در اثناء راه این علوم
حاصل میشود اما بالآخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم لدنی بر ایشان ایراد میفرمایند
مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم عالمی تحریری ذو فنونی خواهد که کمالات مخزونهٔ خود را
در عرصهٔ ظهور آرد و فنون مکنونهٔ خود را بر ملا جلوه دهد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پردهٔ آن حروف
و اصوات آن کمالات را متجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف و اصوات
و دوال را با معانی مخزونه بلکه با آن عالم موجد هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجد اینهاست
و اینها دوال اند بر کمالات مکنونهٔ او حروف و اصوات را عین آن عالم موجد عین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
حکم باحاطه و معیت درین حادثهٔ غیر واقع است معانی بهمان صرافت مخزونه اند آری چون
در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت دالیته و مدلولیت متحقق
است بعضی معانی زائدهٔ غیر واقعه در تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونهٔ او از آن
نسبت زائده منزه و مبرا است و این حروف و اصوات در خارج موجودند نه آنکه آن عالم و معانی
موجودند و آن حروف و اصوات اوهام و خیالات اند پس عالم که عبارت از ماسوای است
در خارج موجود است بالوجود الظلی و الکون التبعی نه آنکه عالم اوهام و خیالات است این
مذهب بعینه مذهب سوفسطائی است که عالم را اوهام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم
نمودن عالم را از اوهام و خیالات نمی برآرد حقیقت موجود شد نه عالم زیرا که عالم ورای آن حقیقت
مفروضه است **تنبیه** مراد از مظهریت و مرآتیت عالم مر اسماء و صفات را مرآتیت اوست مر صور
اسماء و صفات را نه اسماء و صفات را با عیانها چه اسم در رنگ مسمی محاط هیچ مرآت نمیشود و صفت
بموصوف مقید هیچ مظهر نمیگردد ؎ در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد ؛ در کلبهٔ گدایان سلطان

ص نزد بحکم بر تقدیر اثبات حقیقت در عالم حقیقت موجود شد نه عالم

(c) ketabton.com: The Digital Library

چه کار دارد ٭ معرفت کمل تابعان آنسرور را علیه الصلوٰة والسلام والتحیة اگرچه بواسطه اتباع آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام والتحیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است علیه الصلوٰة والسلام نصیب وسائر انبیا را علینا وعلیهم الصلوات والتحیات والتکلیمات تجلیات صفات است وتجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را علینا وعلیهم الصلوات والتحیات در تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمل تابعان این امت را نیست باوجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصے بمحبت جمال آفتاب مدارج عروج را طے کرده بآفتاب برسد ودرمیان آفتاب واو غیر از حائلے رقیقے نماند وشخصے دیگر باوجود محبت ذات آفتاب در عروج بآن مراتب عاجز است هرچند میان او وآفتاب حائلے درمیان نیست شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بآفتاب وعالمتر است بکمالات دقیقه او پس در هر که قرب بیشتر است ومعرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ ولی از اولیاء این امت که خیر الامم است باوجود افضلیت پیغمبر خویش بمرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگرچه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش از مقام مابه الافضلیت نصیبے حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا طفیلی اند ٭ ولیکن هذا آخر الکلام ٭ الحمد لله سبحانه علی ذلک وعلی جمیع نعمائه والصلوٰة والسلام علی افضل انبیائه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین وعلی الصدیقین والشهداء والصالحین

مکتوب دوصد هشتاد وهشتم

بسید نیاساز نکپوری صدور یافته در منع از ادائے صلوٰة نوافل بجماعت مانند نماز عاشورا وشب قدر وشب برات وغیره ملتمس بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرفنا بمتابعة سید المرسلین وجنبنا عن ارتکاب المبتدعات فی الدین والصلوٰة والسلام علی من قمع بنیان الضلالة ورفع اعلام الهدایة وعلی آله الابرار وصحبه الاخیار باید دانست که

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library